پشتونستان

چالش سیاسی افغانستان وپاکستان



محمد اسحاق فیاض

پشتونستان

چالش سیاسی افغانستان و پاکستان

محمد اسحاق فیاض

سرشناسه	: فیاض، محمد اسحاق، ۱۳۴۶
عنوان پدید آور	: پشتونستان؛ چالش سیاسی افغانستان و پاکستان/محمد اسحاق فیاض.
مشخصات نشر	: قم، انتشارات معصومین(ع)، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ص ۲۵۶
شابک	: ۳۶۰۰ تومان ISBN: ۹۷۸-۹٦٤-٦۱۸٥-٤۰-۱
وضعیت فهرست نویسی	: بر اساس اطلاعات فیپا.
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۴۵-۲۴۹؛ همچنین به صورت زیر نویس.
موضوع	: ۱. پشتونها -- تاریخ. ۲.افغانستان--سیاست و حکومت.۳.افغانستان --تاریخ. ۴. پشتونها -- پاکستان -- وضع سیاسی و اجتماعی. الف. عنوان
رده بندی کنگره	: DS ۳۵۴/۵۸
رده بندی دیویی	: ۹۵۸/۱۹۴۳۲۵

نام کتاب : پشتونستان چالش سیاسی افغانستان و پاکستان
مؤلف : محمد اسحاق فیاض
ناشر: انتشارات معصومین (ع)
شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه
صفحه آرایی و طراحی جلد: محمد عرفانی
نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۸۷
چاپ: چاپخانه صدر
قیمت: ۳۶۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۹٦٤-٦۱۸٥-٤۰-۱

مرکز پخش: قم، خیابان ارم، پاساژ قدس، کتابفروشی رسول اکرم(ص)، پلاک ٦۷
تلفن: ۰۲٥۱ - ۷۷٤۳۷۲۰
قم : مصطفی فیاض ۰۹۳٥٥۲۷۰۰۹۲ (۰۰۹۸)

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم:

به آنانی که در راه استقلال، آزادی و وحدت ملی در افغانستان، جان فشانی کرده‌اند و در راه عزت و سربلندی این سرزمین به شهادت رسیده‌اند.

فهرست مطالب

مقدمه ۱

فصل اول: گستره سرزمینی و جمعیت پشتونستان

پشتونستان بزرگ ۸
تا کنارههای رود سند ۹
زیست بوم پشتونها ۱۱
ماورای خط دیورند ۱۲
ایالتهای سرحد و بلوچستان ۱٤
ایالت سرحد ۱۵
جمعیت پشتونسیتان ۱۸

فصل دوم: پیشینه تاریخی پشتونستان

سیکها و استعمار انگلیس ۲۲
معاهده دیورند ۳۰
شورشهای ضد استعماری پشتونستان ٤۰
سید احمد بریلوی ٤۱
جنگ اول و دوم افغان و انگلیس ٤۳
ملا نجم الدین آخوند ٤٦
ملاپیونده وقیام قبایل آزاد ٤۸
قیام پشتونها در سومین جنگ افغان و انگلیس ۵۳
عوامل ناکامی قیام پشتونها ۵۹
۱. نبود رهبری واحد ۵۹

۲. اختلافات قبیله‌ای ٦١
۳. مبارزات مقطعی ٦٢
٤. انتظار کمک از افغانستان........ ٦٣

فصل سوم: پشتونستان ناکامی هویت سیاسی

نخستین گامهای سیاسی پشتونها ٦٦
پشتونستان واستقلال شبه قاره ٧١
پشتونستان تلاش برای استقلال........ ٧٤
سردی احساسات استقلال خواهی ٧٩
میزان گرایش پشتون‌ها به افغانستان........ ٨٧

فصل چهارم: افغانستان و مسأله پشتونستان

اولین تلاش‌های سیاسی ٩٦
اولین واکنش‌های تند افغانستان........ ١٠١
لوی جرگه ١٩٥٥........ ١٠٩
ماجرای باجور ١١٣
کودتای داود، فضای تیره و تار همسایگی........ ١٢٣

فصل پنجم: پاکستان از سرحد تا کنفدراسیون پاک ـ افغان

دهه مشروطیت، تضارب افکار مختلف ١٣٣
گامی به سوی خشونت ١٣٨
کودتای هفت ثور، تشدید بحران منطقه ای ١٤١
پاکستان و بازی‌های دیپلماسی با کابل........ ١٤٣
پاکستان وجریان همسوسازی ١٤٨
پاکستان و سیر اتحاد احزاب جهادی ١٥٣
جهاد و دستاوردهای پاکستان........ ١٥٧

اهداف پاکستان از جهاد افغانستان ۱۶۳
الف: اهداف نظامی ۱۶٤
ب: اهداف سیاسی ۱٦٦

فصل ششم: پاکستان، بازی با افراطی گری

تلاش برای جاگزینی ۱۸۲
بستر تولد و آبشخور فکری طالبان ۱۹۱
جنایت‌های ضد انسانی............ ۱۹۷
طالبان، پیش قراولان آشوب کرگیل ۲۰٤
جنایت ماندگار فرهنگی ۲۰۸

فصل هفتم: پشتونستان، پارادوکس دو گرایش

حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا ۲۱٦
رشد دو جریان متفاوت............ ۲۲۰
تداوم بی‌اعتمادی گذشته ۲۲۷
مشکل اساسی چیست؟ ۲۳۰
چه باید کرد؟ ۲۳٥
فهرست منابع ۲٤٥
منابع کتاب‌ها ۲٤٥
مقالات و گزارش‌ها ۲٤٦
مجلات و روزنامه‌ها ۲٤۹
سایت‌ها ۲٤۹

مقدمه

پشتونستان، سرزمین معمایی و پراز فرازو نشیب‌های خونین است که تاریخ ۱۵۰ ساله منطقه‌ی را رقم زده است که در جنوب افغانستان وشمال پاکستان قرار دارد. این سرزمین همانطوری که خود در بستر تاریخ خود نقش‌های خونین آفریده، برای کسانی که درآروزی تصرف این سرزمین بوده‌اند و کسانی که این سرزمین را به چنگ داشته اند، نیز نقش‌های خونین آفریده است.

از روزی که سلسله صفویان درآروزی رسیدن به هند، به پشتون‌ها بها داد و در گذر تدریجی زمان دولت ابدالیان قندهار تشکیل گردید، تا امروز سرزمینی تا کرانه‌های رود سند، همیشه با جنگ‌های دوامدار و بازی‌های پشت پرده سیاسی هم سرنوشت بوده است. اقتدار دولت ابدالیان دراین سرزمین، قدرت یابی سیک‌های پنجاب، ورود استعمارانگلیس درشبه قاره هند و تصرف گام به گام پشتونستان توسط استعمارانگلیس در سایه معاهدات ننگین و خیانت‌های شاهان و سلاطین افغانی که به خاطر حفظ سلطنت این سرزمین را به سمن بخس فروختند وبه استعمار امضادادند که «سرکار شاه موصوف و سایر خاندان سدوزایی را در ممالک مرقومة العدد، هیچ دعوی نسلاً بعد نسل بطناً بعد بطن نبوده و نخواهد بود» و مبارزات مقطعی قبایلی‌های جنگجوعلیه استعمارانگلیس، پسمنظر تاریخ پشتونستان قدیم را روایت می‌کند. تاریخی که جزفریب ونیرنگ استعمار دربازی معاهدات یک جانبه، نیست ونقش‌های ناکام مبارزات خونین

مقطعی قبایل. مبارزاتی که ازعدم انسجام و یکپارچگی و نبود یک رهبر کاریزما به شدت رنج می‌برد، تند بادی است که به ناگهان بر می‌خیزد و پس از مدتی فرومی نشیند. درطول یک قرن وچند دهه‌ای که استعمار انگلیس در شبه قاره هند حضور داشت، سرزمین پشتونستان تنها منطقه‌ای است که نیروهای استعماری بیشترین تلفات نظامی را متحمل شده است. هرچند که استعمار با نیرنگ‌های سیاسی این سرزمین را به تصرف خود درآورد، اما برای حفظ این منطقه سربازان زیادی قربانی داده است. شورش‌های ناگهانی و حملات چریکی شبه نظامیان قبایل، چالش دوام دار استعمار برای حفظ پشتونستان بوده است.

تاریخ معاصر پشتونستان با آزادی شبه قاره هند از چنگ استعمار و تشکیل کشور پاکستان رقم می‌خورد. افغانستان و پاکستان بازی گران سیاسی برای تعیین سرنوشت برای پشتونستان اند. پاکستان خود را میراث دار خط مرزی دیورند در زمان استعمار انگلیس می‌داند، اما دولت و پارلمان افغانستان دریک نمایش خشمگیانه این معاهده را دربرابر چشمان رسانه‌های جهانی پاره می‌کند. رهبران پشتون از آزادی و هویت سیاسی مستقل سخن می‌گویند و بازی گران سیاست درافغانستان رویای رسیدن به آبهای اقیانوس هند را براساس وصیت عبدالرحمان خان در سر می‌پرورانند. درپشتونستان خواسته‌ها و زبان‌ها یکی نیست، آن یکی گرفتار اندیشه‌های قومی است و دیگری غرق درباورهای مذهبی که جدایی پشتونستان را از پاکستان بنگلادیش دیگری می‌داند که از پیکره این کشور جدا می‌شود. اما با همه تفاوت گفتارها و خواسته‌های متعدد، پشتونستان محوری ترین نطقه در تعیین استراتژی ملی، سیاست خارجی و گرایش‌های بین المللی برای افغانستان در دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی است. رویای رسیدن به پشتونستان، افغانستان را به کام شوروی سابق غرق کرد و پاکستان به خاطر پشتونستان و کشمیر به ناچار به دامن بلوک غرب پناه برد. حد اقل سه بارارتش دوکشور رو درروی هم برای جنگ تمام عیار سنگر گرفتند و برای ایجاد ناامنی‌های پراکنده در داخل خاک یک دیگر شورشیان مخالف را تقویت نمودند.

زمانی که افغانستان به اشغال نیروهای شوروی سابق درآمد، زمینه برای نفوذ

بیشتر پاکستان درافغانستان فراهم گردید، بازی پشتونستان درواقع در سه دهه اخیریک طرفه گردید و این پاکستان بود که به انتقام ازدخالت دولت‌های سابق افغانستان درامورداین کشور، شعار می‌داد که «افغانستان را آهسته آهسته به آتش بکشید». رؤیای پشتونستان باید درکنفدراسیون پاک ـ افغان دفن می‌گردید. برای کندن قبرپشتونستان طالبان فرزندان فداکار برای پاکستان به شمار می‌رفت. هرچند که درگذر زمان رویاهای پاکستان فراترازیک انتقام از دولت‌های مشروطه و جمهوری درکابل، گردید واین کشور خود را مستحق تعیین سرنوشت برای افغانستان می‌دانست. اما بازی با افراطیت و تروریسم در منطقه فرایندی را به وجود آورد که پاکستان مجبور گردید، فرزندانش را منفورترین انسان‌ها بخوانند. منفورترین انسان‌هایی که هنوزهم نمی‌تواند ازاین کشور جدا شود.

استقرار دولت قانونی درافغانستان باردیگر، جنجال پشتونستان و خط مرزی دیورند را زنده کرده است، بازی‌های کج دار تروریستی و افراطی گری که درایالت سرحد و جنوب افغانستان جریان دارد، ریشه در چالش منطقه‌ای پشتونستان دارد. براین اساس اگر کسی بخواهد، بستر بحران‌های سیاسی و نظامی را در چند دهه اخیر درافغانستان و پاکستان بداند و عامل گرایش‌ها و استراتژی ملی که این دو کشوراختیار کرده اند، باخبر گردد، باید پشتونستان و چالش‌های دوام داری که دراین منطقه ایجاد کرده است، مطالعه نماید. یک تحلیل گرسیاسی زمانی می‌تواند بحران‌ها، چالش‌ها و موضع گیری‌های سیاسی را به خوبی در افغانستان و پاکستان تحلیل نماید که از پسْمنظر تاریخی و سیاسی پشتونستان به خوبی آگاهی داشته باشد. پشتونستان شاه کلید راهنما برای مطالعات سیاسی درباره افغانستان و پاکستان طی چند دهه اخیر به شمار می‌رود.

پشتونستان چالش سیاسی افغانستان و پاکستان با اتکای به این هدف تحقیق و نوشته شده است، تا منبعی باشد برای نسل جوینده و دانش پژوهانی که می‌خواهند از سرنوشت کشور شان باخبر شوند و درقبال مردم و کشور شان احساس مسئولیت می‌کنند. نسلی که هیچ چیز را بدون دلیل و برهان نمی‌پذیرند و برای کشف حقیقت همیشه تشنه هستند.

بحران پشتونستان بحران دوام داری است که با یک کتاب نمی‌تواند به همه تحلیل‌ها و سئوال‌ها بپردازد. اما این اثر تنها اثری مستقلی است که دراین راستا نوشته شده است و گام آغازینی است تا به دیگر پژوهش گران مستعد کشور ایجاد انگریزه نماید و بحران پشتونستان را از زوایای دیگر نیز مورد پژوهش قرار دهند.

این قلم تقریبا ۵ سال به صورت پراکنده در باره بحران پشتونستان تحقیق کرده ام تا این اثر فراهم گردید. نبود منابع مشکل اصلی این قلم دراین تحقیق بود که به صورت پراکنده از کتاب‌هایی مختلف و سایت‌ها و مقالات متعدد توانستم، اطلاعات لازم را گرد آوری نمایم و خوشحالم که توانسته ام این اثر را برای نسل جستجوگر افغانی و بویژه طلاب و دانشجویان و دانش آموزان هموطنی که در داخل کشور واقصا نقاط جهان در جستجوی علم و دانشند، تقدیم نمایم.

در پایان لازم می‌دانم ازسروران گرامی و همو طنان عزیزی که همیشه برای ادامه این پژوهش مرا تشویق نموده اند، تقدیر و تشکر نمایم. هم چنین ازعده‌ای از هموطنان گرامی مقیم کشورهای اروپایی که بخشی از هزینه چاپ این کتاب را ارسال کرده‌اند اظهار سپاس و امتنان دارم.

با سپاس فراوان

محمد اسحاق فیاض
بهار ۱۳۷۸
Ieshaq_fayyaz@yahoo.com

فصل اول:

گستره سرزمینی و جمعیت پشتونستان

به راستی گستره و وسعت پشتونستان تا کجا است؟ یکی از موضوعات جنجال برانگیزی که هنوز تصویر مشخصی از آن ارایه نگردیده قلمروسرزمینی پشتونستان است. اساسا این سئوال که محدوده جغرافیایی و پهنای سرزمینی به نام «پشتونستان» تا کجا است؟ همیشه با دیدگاه‌ها و برداشت‌های متفاوتی روبرو بوده است، قبل از آن که پاسخ اساسی به این سئوال داده شود، خود به یک نزاع سیاسی تبدیل گردیده و ارایه یک تصویر مشخص از این سرزمین همچنان گنگ و بدون پاسخ باقی مانده است.

مشکل دیگر این است که اساسا پشتونستان یک قلمرو سرزمینی با جغرافیای مشخص است یا گستره قومی؟ زیرا وقتی مااز گستره قومی سخن می‌گوییم این بدان مفهوم است که می‌خواهیم بدانیم پشتون‌ها در کدام مناطق از این کره زمین زیست دارند و کاری به حاکمیت این قوم در قلمرو سرزمینی شان نداریم. براین اساس پشتون‌های افغانستان، پاکستان و دیگر کشورها، حتی کشورهای اروپا و امریکا نیز دراین گستره قومی شامل هستند. اما اگر منظور قلمرو حاکمیت این قوم است، طبعا این گستره محدود می‌گردد و بخش وسیعی از مناطقی که پشتون‌ها درآن زندگی می‌کنند و حاکمیت ندارند، شامل نمی‌گردد، مانند پشتون‌های که در شهرهای کراچی، اسلام آباد و لاهور زندگی می‌کنند.

هنوزبه طورقطعی روشن نیست وقتی نویسندگان و سیاست مداران از پشتونستان سخن می‌گویند، کدام مفهوم را ارایه می‌کنند. به همین دلیل نویسندگان و سیاست

مداران براساس قضاوت و موضع گیری‌های فرهنگی و سیاسی شان کلمه "پشتونستان" را به کار می‌برند. گاهی قلمرو سیاسی منظور شان است و گاهی هم گستره زیستی پشتون‌ها.

به گفته جورج آرنی نویسنده و خبرنگار انگلیسی: «مفهوم پشتونستان برای افراد گوناگون، مختلف است. شاید برای غفارخان دلایل قوی معنوی داشت. او زندگی خود را نه تنها به آزادی وقف کرد، بلکه با مردم در جهت احیای عنعنه‌های اجتماعی نیز کمک کرد. برای او پشتونستان نه تنها اندیشه سیاسی بود؛ بلکه نجات معنوی و جهان دلخواهی نیزبرایش بود. برای پشتون‌های او که درسرحد شمال غربی زیست دارند، پشتونستان می‌توانست مفهوم آزادی در پاکستان تا آزادی کامل را ارائه کند. برای قبایل بدوی (کوچی‌ها) که یک پایش را یکطرف خط دیورند و پای دیگرش را طرف دیگر خط دیورند گذاشته، خط دیورند شاید مفهوم هرج و مرج دایمی را داشته باشد که نه از شمال و نه از جنوب کسی در آن مداخله می‌تواند. برای حکمروایان کابل که با صدای پشتونستان از روی میل ورغبت توافق کرده اند، واضحاً مفهوم آن را می‌رساند که ایالت شمال غربی پاکستان ضمیمه دولت افغانستان شود.»[1]

براین اساس تاکنون در چند دهه اخیر که مسئله پشتونستان به شدت داغ گردیده بود، از کاربرد این کلمه برداشت‌های متفاوتی گردیده است که عبارتنداز: پشتونستان بزرگ، زیست بوم پشتون‌ها، ایالت‌های سرحد و بلوچستان پاکستان، ایالت سرحد، ماورای خط دیورند، گستره سرزمینی تا رودخانه سند. هرکدام از این مفاهیم که از کلمه پشتونستان اراده گردیده اهداف سیاسی و فرهنگی خاصی دنبال گردیده و همین اهداف و خواسته‌های متفاوت سبب گردیده است که مفهوم پشتونستان در قلمروی معنایی و سیاسی خود همچنان گنگ و جنجال برانگیز باقی بماند.

---

۱. فاریابی، دکترهمت، مقاله، طرح حصار یا ادامه بحران خط دیورند. قسمت دوم، به نقل از جورج آرنی: www.mehr.nl/maqalat/siasi/new

پشتونستان بزرگ

یکی از بار مفهومی پشتونستان، پشتونستان بزرگ است که معمولا پشتون خواهان افراطی آن را درمقالات و موضع گیری‌های سیاسی شان به عنوان یک هدف و شعار مطرح می‌کنند. پشتونستان بزرگ شامل کل افغانستان و منطقه وسیعی از خاک پاکستان می‌گردد، درواقع وقتی آنان از پشتونستان سخن می‌گویند، مراد قلمرو سرزمینی است که ابدالیان در گذشته دردست داشتند و همزمان با خانه جنگی‌های خاندان محمد زایی‌ها و آمدن استعمار انگلیس دراین منطقه، به مرور آن را از دست دادند. این منطقه علاوه برافغانستان شامل بخشی از کشمیر، ایالت‌های سرحد، بلوچستان و بخش‌هایی از ایالت‌های سند و پنجاب می‌گردید.

آقای دکتر همت فاریابی در بخشی از مقاله خود و نیز آقای غلام محمد غبار در کتاب خود به این گستره مفهومی از قلمرور پشتونستان اشاره دارد: «انگلیس‌ها مقارن باخانه جنگی‌های برادران محمدزایی، سرزمینی راکه ازچترال تابحر درطول ۸۰۰ مایل درکناردریای سندواقع بود، اشغال کردند. درشمااین مناطق عبارت بودند ازچترال، سوات، دیرو وباجور و درجنوب نواحی اشغال شده عبارت بودندازقلات، مکران، خاران، لاسبیله، سیبی، پیشین دوکی وشوره رود، که بنام بلوچستان برتانوی یادمی شود. در وسط این مناطق، نواحی دیره جات، پشاور، هزاره واتک. سرحدآزاد، تیرا، وزیرستان شمالی وجنوبی ومنطقه کُرم وجود دارد. انگلیس‌ها این منطقه متوسط رابنام سرحدمحکوم یادمیکردند. این اسم بامسما بود، چه مردم پشتون آن طرف سرحد خط دیورند از طرف برتانیه محکوم شده بودند. گرچه جغرافیا ونام این نواحی با گذشت زمان فرق کرده، اما درتاریخ بهمین منوال درج است».[۱]

معمولا نویسندگانی که در مقالات شان شعاراستقلال خواهی پشتونستان را سر می‌دهند وبرگستره آن تا رودخانه سند تاکید دارند، ازکاربرد پشتونستان، مناطقی وسیعی را درنظردارند که بیش از نصف خاک پاکستان را دربرمی گیرد و تمامی

---

۱. فاریابی، همان.

اقوام افغانستان در سیطره حاکمیت قومی پشتون‌ها قرار می گیرد.

البته این بارمفهومی از کلمه پشتونستان، بیشتردر رویاها جایگاه دارد تا واقعیت بیرونی. زیرا در زمانی که هیچ نوع حاکمیت رسمی برای پشتونستان وجود ندارد و پاکستان اجازه نمی‌دهد حتی نام ایالت سرحد عنوان «پشتونستان» را به خود بگیرد، چگونه می‌توان باور کرد که رویاهای پشتونیست‌ها از امو دریا گرفته تا کرانه روخانه سند واقیانوس هند، تحقق عینی پیدا کند.

تا کناره‌های رود سند

تا کناره‌های رود سند، درواقع دومین تعبیراز کلمه پشتونستان است که برخی به کار برده‌اند و مساوی با همان رویاهای پشتونستان بزرگ است. هرچند که دراین تعبیر محدوده افغانستان شامل نیست، اما از نظرآنان افغانستان نیاز به بحث ندارد و آنچه مهم است این است که سرزمین‌های از دست رفته از خط دیورند تا روخانه سند بدست آید.

آقای غبار مورخ مشهور افغانستان گستره سرزمینی پشتونستان را چنین بیان می کند: «پشتونستان یعنی سرزمینی که از چترال تا بحر در طول هشت میل در کناره‌ی راست دریای سند، با تقریباً شش میلیون نفوس افتاده و جزء طبیعی افغانستان است». نگاه آقای غبار در این برآورد، نگاه تاریخی به گستره‌ی سرزمین پشتون‌ها در آن طرف خط دیورند است. زیرا در گذشته معمولاً مرز طبیعی افغانستان کناره‌ی راست دریای سند بوده است و این سرزمین قلمرو حکومتی ابدالیان را در سلسله پادشاهی آنان تشکیل می‌داد. هر چند که ابدالیان طی حملات خود تا دهلی هم پیش رفت، اما آنچه که در گذشته سیطره‌ی طبیعی پشتون‌ها را نشان می‌دهد و قلمرو قبایل و عشایر پشتون را در بر می‌گیرد، مرز طبیعی آن‌ها کناره راست دریای سند بوده است و به مرور زمان هم دست افغانستان از این قلمرو کوتاه گردید و هم گستره‌ی سکونت پشتون‌ها در این سرزمین محدود شد. سه عامل نقش اساسی را دراین محدود سازی داشت. یکی قدرت یافتن تدریجی سیک‌ها در پنجاب بود. آنان بعدها

با کمک انگلیس سرزمین‌های پنجاب، سند، کشمیر و بخشی از ایالت سرحد فعلی را در قلمرو خود درآوردند. دومین عامل حضور استعمارانگلیس درهند بود. سیاست استعماری انگلیس در از دست رفتن تدریجی سرزمین‌های ماورای خط دیورند و بخصوص اطراف رودخانه سند، نقش اساسی داشت. سومین عامل نفاق کمرشکن خاندان حاکم در افغانستان برای به چنگ آرودن قدرت بود، نفاق داخلی، کشور را به یک بحران بزرگ ملی دچار ساخت و این کشور بجای پیشرفت و همگام شدن با قافله تمدن و تکنولوژی، سیر قهقهرایی آغاز کرد و به دنبال آن به تدریج قسمت‌های وسیعی از سرزمین افغانستان از دست رفت.

آقای غبار به دنبال تعریف فوق از محدوده پشتونستان، تقسیماتی را بیان می‌کند که استعمار انگلیس در پشتونستان در زمان سیطره خود برهند انجام داد و تقریبا همان تقسیمات اکنون در ساختار اداری این منطقه حفظ گردیده است.وی می‌نویسد: «... و اما انگلیس با این ولایات افغانی در طول صد سال چه کرد؟ او در قدم اول از تجزیه و تقسیم آغاز کرد به نام‌های: چترال، سوات، دیر و باجور درشمال و ریاست‌های قلات، مکران، خاران، لاسبیله، سیبی، پیشین، دوکی، شوره رود، به نام بلوچستان برتانوی درجنوب و سرحد محکوم[مانند] دیره جات، پیشاور، هزاره و اتک، و سرحد آزاد [مانند]: تیرا، وزیرستان شمالی، وزیرستان جنوبی و کرم در وسط.[انگلیس] تمام این مناطق آزاد را تقسیم کرد.

ارتباط و یا اداره انگلیس توسط «ایجنسی»های متعددی با این علاقه‌ها حفظ می‌شد، چون: ایجنسی دیره جات، ایجنسی پیشاور، ایجنسی هزاره، ایجنسی اتک، ایجنسی ملاکند، ایجنسی خیبر، ایجنسی کرم، ایجنسی وزیرستان شمالی و جنوبی، ایجنسی کویته، ایجنسی لورلایی و ایجنسی ژوب و چگی.[۱]

البته آقای غبار اعتبار پژوهشی خود را در مورد گستره پشتونستان از بین نبرده، او بخشی از ایالت بلوچستان را که بلوچ نشین است، جزء قلمرو پشتونستان به حساب

۱. غبار، غلام محمد، افغانستان درمسیرتاریخ، ج ۲، ناشر احسانی، قم. تابستان ۱۳۷۵ ص ۹۳۰.

نیاورده است. زیرا ایجنسی‌هایی را که در بلوچستان نام می‌برد، فقط شامل مناطق پشتون نشین می‌شود، نه مناطق بلوچ نشین. البته واقعیت همان است که آقای غبار بدان اشاره کرده و پشتونستان شامل ایالت سرحد و بخشی از ایالت بلوچستان پاکستان است در حالی که برخی تمام ایالت بلوچستان را جزء پشتونستان به شمار می‌آورند.

زیست بوم پشتون‌ها

زیست بوم پشتون‌ها عبارت از مناطقی است که پشتون‌ها به صورت بومی دراین مناطق زندگی کرده‌اند و به عبارت دیگر سال‌های سال موطن اصلی پشتون‌ها بوده است. برخی از نویسندگان وقتی کلمه پشتونستان را به کار می‌برند، زیست بوم پشتون‌ها را در نظر دارند. سایت اینترنتی خیبر که از سوی پشتونخواهان پاکستان (ماورای خط دیورند) اداره می‌شود، سه سال پیش نقشه‌ای از زیست بوم جغرافیایی پشتونستان ارایه داده بود. این نقشه پشتونستان را عبارت از سرزمینی می‌دانست که در گذشته و حال پشتون‌ها در آن زندگی کرده اند. در این نقشه تفاوتی بین پشتون‌های افغانستان و پاکستان قایل نشده بود. طبق این نقشه، پشتونستان نصف خاک پاکستان و افغانستان را در بر می‌گرفت که خط مرزی دیورند (مرز افغانستان و پاکستان) از قلب پشتونستان می‌گذشت و این سرزمین را دو تکه کرده بود. پشتونستان خاک پاکستان شامل ایالت سرحد و بلوچستان، قسمتی از ایالت‌های سند و پنجاب را در بر می‌گرفت. پشتونستان خاک افغانستان شامل ولایات مشرقی، جنوبی و جنوب غرب افغانستان می‌گردید که در محور جنوب غرب تقریباً نیمی ولایت هرات از آن استثنا شده بود.

این نقشه تصویر واقعی از زیست بوم پشتون‌ها را ارایه داده بود و بیان می‌کرد که این قوم درکجا زندگی می‌کنند. طبعا این گونه تقسیم بندی و ترسیم نقشه از زیست بوم یک قوم هیچ گونه تنش سیاسی و اختلاف مرزی و تنش‌های منطقه‌ای را به همراه ندارد. اما این نقشه ظاهرا خشم عده‌ای از پشتون‌هایی را برانگیخت که قلمرور

زیست بوم و قلمرو سیاسی پشتون‌ها را بیشتر از این می‌خواهند و این نقشه پس از مدتی که در سایت خیبر بود، دوباره برداشته شد.

ماورای خط دیورند

گاهی از مفهوم کلمه پشتونستان ماورای خط دیورند اراده می گردد. این که این ماورا شامل کدام و چه مقدار از گستره سرزمینی می گردد هنوزهم به درستی روشن نیست. تعبیر یاد شده حتی می‌تواند شامل تمام خاک پاکستان شود، هرچند که به طور قطع چنین منظوری وجود ندارد و شاید همان محدوده‌ی جغرافیایی است که پشتون‌های آن طرف خط دیورند (پاکستان) بود و باش دارند. اما این ماورا تا کدام محدوده را در خاک پاکستان شامل می‌شود معلوم نیست. نقشه جغرافیایی خیبر، دو ایالت بلوچستان و سرحد و قسمتی از ایالت سند را در این محدوده قرار داده بود. در حالیکه پشتون‌های پاکستان امروزه از نظر پراکندگی جمعیت و مهاجرت‌ها، محدوده‌ی بیشتری را در تصرف خود دارند. زیرا کراچی، ملتان، لاهور، اسلام آباد و... عده زیادی از پشتون‌ها زندگی می کنند که جزء پشتونستان پاکستان قرار نگرفته است و نیز سراسر بلوچستان قلمرو زیست بوم آنان نیست.

البته تعبیرماورای خط دیورند بیشتر از سوی نویسندگان و سیاست مداران افغانی برای پشتونستان اطلاق گردیده است، به همین دلیل ازآن جایی که سرنوشت خود پشتونستان مشخص نیست، تعبیرپشتونستان به ماورای خط دیورند بیشتر به این مشکل افزوده است تا این که بار مفهومی پشتونستان را روشن تر بسازد.

اما درعین حال دونکته اساسی در بکار گیری تعبیر ماورای خط دیورند وجود دارد که در دیگر تعابیر وجود ندارد. اول این که این تعبیر اشاره به نفاق انگیزترین معاهده استعماری دارد که در زمان عبدالرحمان پادشاه مستبد و خودخواه افغانستان؛ با استعمار انگلیس بسته شد و به عنوان مرز بین افغانستان و هند بریتانیایی در گذشته و پاکستان فعلی به وجود آمد، به عنوان یک نقطه اختلاف و منازعه میان افغانستان و پاکستان همچنان لاینحل باقی مانده و یکی از چالش‌های منطقه‌ای را میان این

دوکشور سبب گردیده است.

نکته دوم این که وقتی سیاست مداران افغانی از پشتونستان تعبیربه ماورای خط دیورند کرده اند، بیشتر هدف شان دفاع از حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی پشتون‌های مقیم پاکستان بوده است. مقامات افغانی در چند دهه اخیر خواهان تعیین سرنوشت بدست خود پشتون‌های ماورای خط دیورند شده‌اند و هیچ گاه از قلمرور سرزمینی نام نبرده‌اند که سرنوشت این مردم و سرزمین میان افغانستان و پاکستان تعیین گردد، این نوع از دفاع درواقع به معنی عقب نشنیی و دست برداشتن افغانستان از ادعای ارضی درخاک پاکستان است. مقامات افغانی پس از آن که دریافتند با ادعای ارضی در خاک پاکستان به جایی نخواهند رسید و نیز بسیاری از پشتون‌های پاکستان راضی به الحاق خاک شان به افغانستان نخواهند شد، آنان سیاست دفاع از حقوق پشتون‌های پاکستان را در پیش گرفتند و خواهان اعاده حقوق مدنی و خودمختاری و یا استقلال همه پشتون‌ها در پاکستان گردیدند.

افغانستان هنگام استقلال پاکستان بر پشتونستان ادعای ارضی کرد، اما به زودی دریافت که با این ادعاکاری را از پیش برده نمی‌تواند و با تغییر سیاست موضوع حمایت از پشتون‌های ماورای خط دیوروند را پیش کشید. سید قاسم رشتیا یکی از مذاکره کنندگان افغانی با مقامات پاکستان در قبال سرنوشت پشتونستان بود. او به جای ادعای ارضی افغانستان در ایالت سرحد و بلوچستان فعلی پاکستان، خواهان اعاده حقوق و آزادی‌های بیشتر برای پشتون‌های ماورای خط دیورند گردید. سید قاسم رشتیا تاریخ دان و وکیل ریاست مستقل مطبوعات وقت خود دراین مورد می‌نویسد: «درسال ۱۹٤۷ موضوع سرحدی میان هند برتانوی و افغانستان زیر بحث بود. حکومت افغانستان بسویه عالی مجالسی ترتیب داده و موضوع را زیر بحث گرفت. بالاخره فیصله شد که چون وقت زیادی گذشته، افغانستان نباید ادعای ارضی نماید، سیاست دنیا هم اجازه نمی‌دهد که تمام معاهدات سرحدی تجدید شود، زیرا در آن صورت نقشه دنیا تغییر می‌خورد. افغانستان تصمیم گرفت، برای ساکنان

آنطرف سرحد «حق خود ارادیت» بخواهد.»[1]

و این مسئله از سوی آقای فاریابی این گونه به نقد گرفته شده است: «نکته قابل پرسش در آنچه که از سوی سید قاسم رشتیا به عنوان تصمیم و فیصله حکومت افغانستان معرفی می‌شود، مطالبه حق خود ارادیت برای ساکنان آنسوی دیورند است. اگر حکومت افغانستان در آن مجالس عالی خویش از ادعای ارضی در مورد آنسوی دیورند بدلایل موجودیت قوانین بین المللی که رشتیا تلویحاً به آن اشاره می‌کند، صرف نظر کرد، حکومت مذکور در انطباق با کدام قواعد حقوقی بین المللی حق خود ارادیت یا خود مختاری برای ساکنان آنسوی دیورند مطالبه نمود؟»[2]

ایالت‌های سرحد و بلوچستان

برداشت دیگری که از پشتونستان وجود دارد، ایالت‌های سرحد و بلوچستان است. با آن که بلوچستان سرزمینی است که هویت بلوچی دارد، اما در بخش وسیعی از شمال این ایالت پشتون‌ها موطن دارند و دراداره این ایالت نیز رقابت شدیدی بین بلوچ‌ها و پشتون‌ها وجود دارد. در سخنان بسیاری از سیاست مداران و نوشته‌های که دراین موضع نگارش یافته است، منظور شان از پشتونستان، دوایالت یاد شده بوده است. حتی سایت خیبر در نقشه‌ای که از زیست بوم پشتون‌ها ارایه داده بود، بلوچستان پاکستان را جزء قلمرو زیست بومی پشتون‌ها به شمارآورده بود. در سایت اطلاعات عمومی ویکی پیدیای پشتونستان نیز آمده است: درمورد وسعت پشتونستان درنقشه‌های افغانی پشتونستان نه تنها در برگیرندهء سرزمین مسکونی پشتون‌ها در بین وادی‌های هند وخط دیورند است بلکه شامل ساحهء وسیع بلوچستان درجنوب کویته نیز می گردد.[3]

---

۱. کامجو، بصیر، شناخت معاهده دیورند آغاز طلوع آفتاب صلح برفراز افغانستان و پاکستان، جنوری۲۰۰۷، به نقل از سید قاسم رشتیا: www.didgah.de

۲. فاریابی، پیشین.

۳. سایت اطلاعات عمومی ویکی پیدیا، اطلاعات جامع در باره پشتونستان.

آقای سیستانی نیز در مقاله خود تحت عنوان «پشتونستان از سراب تا مرداب» در سایت جنبش ملی اسلامی، محدوده‌ی پشتونستان را بدون استثناء دو ایالت سرحد و بلوچستان پاکستان دانسته است: «شکی نیست که سرزمین‌های آن سوی خط دیورند یعنی بلوچستان و ایالت سرحد شمال غربی، تا قبل از نخستین تجاوز انگلیس جزء قلمرو افغانستان بود.»[1]

دراین که درگذشته این دو ایالت جزء قلمروی سرزمینی حکومت ابدالیان بوده درآن شکی نیست، اما آیا الان نیز می‌توان این ادعارا نمود که کل ایالت بلوچستان جزء زیست بوم پشتون‌ها و یا قلمرو خاکی پشتون‌ها است؟ طبیعی است که چنین ادعایی قابل قبول نیست و بلوچستان قبل از آن که هویت پشتونی داشته باشد، هویت بلوچی را به خود گرفته است.

به همین دلیل حتی سردار داود خان که یکی از طرف داران بسیار جدی پشتونستان بود و در دوره نخست وزیری و ریاست جمهوری وی مسئله پشتونستان تا آن مرحله میان افغانستان و پاکستان بالا گرفت که به سرحد جنگ و نبرد نظامی بین دو کشور مسلمان، رسید. اما سردار داود خان برای اولین بار دو قلمرو زیست بوم جداگانه بین بلوچ‌ها و پشتون‌ها ترسیم کرد و از خواسته‌های جدایی طلبی و استقلال خواهی هردو قوم حمایت نمود و در افغانستان روزی را برای قوم بلوچ و روزی دیگر را برای قوم پشتون نام گذاری کرد، در حالی که تا پیش از این دیگر سیاست مداران و نویسندگان بلوچستان را جزء پشتونستان می‌دانستند.

ایالت سرحد

آخرین تعبیری که از بکار گیری پشتونستان میتوان کرد، ایالت سرحد پاکستان فعلی است. این منطقه زیست بوم اصلی پشتون‌های پاکستان، نقطه اصلی اختلاف میان افغانستان و پاکستان، خیزش گاه شورش‌های مختلف ضد استعماری و استقلال

---

۱. بیژن پور سیستانی، رحمت الله، پشتونستان از سراب تا مرداب، سایت جنبش ملی ـ اسلامی: www.junbish.com

خواهی و پشتونخواهی بوده است. بیشترین ترس حکومت پاکستان برای جدایی طلبی از این منطقه است و حتی هنگام تشکیل ایالت‌های چهار گانه پاکستان، حاکمان این کشوراجازه نداد که این ایالت نام پشتونی به خود بگیرد و به عنوان ایالت پشتونستان مسما گردد.

اکنون هنوزهم یکی از خواسته‌های احزاب قومی پشتون این است که نام ایالت سرحد به پشتونستان تغییر پیدا کند. درانتخابات پارلمانی فبروری ۲۰۰۸ در پاکستان حزب عوامی ملی ۹ کرسی بدست آورد و این حزب در ائتلاف با حزب مردم یکی از خواسته‌هایش برای مشارکت در دولت در کنار حزب مردم این است که نام ایالت سرحد به پشتونستان تغییر پیدا کند. اسفندیار ولی خان رهبر این حزب در این نشست خبری پس از پیروزی این حزب درایالت سرحد گفت: مردم ایالت سرحد به این حزب رای دادند، چون نمی‌خواهند افراط گرایی در این ایالت گسترش یابد. حزب ما بیشترین رای را کسب کرده و طبیعی است که سروزیر این ایالت باید از حزب عوامی باشد، ضمن آنکه تلاش می‌کنیم نام این ایالت را بر اساس خواست مردم پشتون منطقه به افغانیه و یا پختونستان تغییر دهیم.[1]

شاید برای برخی از پشتونخواهان افغانی پذیرش ایالت سرحد به عنوان تمامیت قلمرو سرزمینی پشتونستان گران باشد، اما بسیاری از پشتون‌های ملی گرای داخل پاکستان به این واقعیت تن درداده‌اند و در بسیاری از کاربردهای شان پشتونستان را به جایی ایالت سرحد به کار می‌برند. سایت‌های احزاب پشتون‌های ملی گرای پاکستانی، بیشتر وقت‌ها پشتونستان را به ایالت سرحد اطلاق می‌کنند. نقشه‌ای که هم اکنون از پشتونستان در این سایت‌ها قرار دارد، خود این ادعا را ثابت می‌کند، در نقشه روی جلد این کتاب نیز کاملا مشخص است که محدوده پشتونستان همان محدوده جغرافیایی ایالت سر حد می‌باشد و جاهایی را که پشتون‌ها زندگی می‌کنند و خارج از قلمروی این ایالت قرار گرفته است، از آن به مناطق اشغالی یاد کرده اند.

۱. مصاحبه مطبوعاتی اسفندیار ولی رهبر حزب عواملی ملی (پشتونخواه): www.avapress.com/news

دراین نقشه همانطوری که پیداست، پشتونستان در ابتدا به دو منطقه آزاد و خود مختار و مناطق تحت سیطره دولت پاکستان در قالب ایالت سرحد، تقسیم شده است. این تقسیمات در واقع باز مانده از تقسیمات زمان استعمار انگلیس است که به تدریج سلطه اش را دراین مناطق تحکیم بخشید و برای راضی نگه داشتن این مردم آنان را به جزایر خود مختار و یا ایجنسی یا بخش‌های متعدد تقسیم کرد. اکنون همین تقسیمات با تغییرات اندکی در ایالت سرحد باقی مانده است. پشتونستان آزاد یا خودمختار شامل بخش‌های وزیرستان جنوبی و شمالی، کرم، خیبر، اروکزی، مهمند و باجور می‌گردد. مناطق تحت سیطره دولت پاکستان شامل حدود ۲۲ منطقه در ایالت سرحد است که از خود مختاری برخوردار نیستند.

از آن جایی که اکنون منطقه خومختار و یا قبایل ایالت سرحد به یکی از مناطق پرآشوب تبدیل گردیده وافراطیت مذهبی طالبانی با حمایت گروه القاعده حتی ثبات و امنیّت پاکستان را به خطر انداخته و بزرگ ترین بحران نا امنی و جنگ را در افغانستان تحمیل کرده است. به دلیل آن که این منطقه بیش از دیگر مناطق ایالت سرحد مورد توجه واقع شده است، گاهی او قات پشتونستان به این منطقه نیز اطلاق شده است.بدین ترتیب کابرد کلمه پشتونستان در گذر زمان در پیچ و خم حوادث زمانه کوچک و کوچک تر گردیده و حتی به مرحله‌ای رسیده است که به قبایل آزاد و خودمختار ایالت سرحد «پشتونستان» را اطلاق می کنند.

بهرحال آنچه گفته آمدیم به این نتیجه می‌رسیم، وقتی مطالبی را درباره پشتونستان می‌خوانیم باید دقت شود که منظور نویسنده از کاربرد پشتونستان کدام مفهوم و بارمعنایی سرزمینی و زیست بومی است و قلمرور سرزمینی این نام را تاکجا محدود و یا گسترده ساخته است. اما آنچه این قلم بیشتر بدان تاکید دارد آخرین گزینه از قلمرو سرزمینی پشتونستان است یعنی ایالت سرحد که مناطق قبایلی خودمختار و تحت سیطره پاکستان می گردد. این انتخاب بدان دلیل است که بیشترین حوادث سیاسی و نظامی پشتونستان دراین منطقه رخ داده است و نیز قدر متیقن از قلمرو پشتونستان همین منطقه یاد شده می‌باشد.

جمعیت پشتونستان

یکی از مشکلات دیگری که فراروی یک پژوهش گر مسایل پشتونستان قرار دارد، میزان نفوس و جمعیت این سرزمین نه چندان مشخص شده است. همانطوری که سئوالاتی درباره گستره سرزمینی پشتونستان مطرح گردید، در باره میزان جمعیت این سرزمین نیز مطرح است. به راستی که پشتونستان چه مقدار جمعیت دارد؟ میزان نفوس و روند رشد جمعیت دراین منطقه را با کدام منابع می‌توان مورد ارز یابی قرار داد؟

متاسفانه هیچ منبع موثقی که بتواند میزان واقعی نفوس پشتونستان را بیان کند، وجود ندارد. نه تنها میزان نفوس پشتونستان مشخص نیست بلکه میزان نفوس پشتون‌ها درپاکستان نیز مشخص نیست. دولت پاکستان برای آن که سرپوشی بر خواسته‌ای استقلال طلبانه قومی پشتون‌ها و بلوچ‌ها گذاشته باشد، سعی در کتمان میزان نفوس واقعی این دو قوم کرده است. از آنجایی که منابعی موثقی دراین زمینه وجود ندارد، تخمین‌های متعددی ارایه گردیده است. آقای غبار جمعیت پشتون‌های ماورای دیورند را هنگام استقلال هند و پاکستان (۱۹۴۷) حدود هفت میلیون نفر تخمین می‌زند. اما اینکه تا چه اندازه این برآورد درست است و نیز در طول بیش از نیم قرن نفوس آنان چه میزان افزایش یافته، دقیقاً مشخص نیست. اما خود پشتون‌ها ادعادارند که جمعیت آنان درپاکستان به چهل میلیون نفر می‌رسد. براین ادعا هیچ گونه دلیل و سند متقنی ارایه نگردیده است، اما پشتون خواهان براین آمار تاکید دارند. اگربرآورد آقای غبار از جمعیت پشتون‌ها هنگام استقلال پاکستان به واقعیت نزدیک باشد، قطعا جمعیت پشتون‌ها به چهل میلیون در طی نیم قرن نمی‌رسد، زیرا افزوده شدن نزدیک یک میلون نفر از یک جمعیت هفت میلیونی، طی هرسال در جمعیت آنان قابل قبول نیست. یک جمعیت هفت میلیونی هرقدر زاد و ولد زیادی داشته باشند، نمی‌توانند سال یک میلیون نفر تولید نسل نمایند. درحالی که پشتون‌ها به دلیل مراسم دست و پاگیر سنتی و عشیره‌ای دیر تشکیل خانواده می‌دهند.

و یکی پیدیای پاکستان در مورد جمعیت کشور پاکستان آماری را نقل می کند

که از این آمار می‌توان برآورد تخمینی از جمعیت پشتون‌ها دراین کشور ارایه کرد. این مرکز اطلاع رسانی الکترونیکی در مورد پراکندگی جمعیت ودرصد اقوام پاکستان آورده است: «پاکستان بر اساس سرشماری اپریل ۲۰۰۶ جمعیتی حدود ۱۸۵۸۰۳۵۶۰ نفر دارد. پاکستان ششمین جمعیت بزرگ دنیا را داراست که بیشتر از روسیه و کمتر از برزیل است. به علت نرخ رشد بالای نفوس پاکستان انتظار می‌رود جمعیت آن در سال ۲۰۲۰ از جمیعت برزیل فراتر رود. نشان دادن جمعیت پاکستان نسبتا مشکل است و این به علت تفاوت‌های آشکار در دقت هر سرشماری وعدم هماهنگی بین بررسی‌های گوناگون مربوط به نرخ رشد جمعیت است، اما احتمالا بتوان گفت نرخ رشد جمعیت در دهه ۱۹۸۰ به اوج خود رسید.»

این مرکز تقسیمات قومی را درپاکستان چنین برآورد کرده است: «پنجابی‌ها ٪۴۴/۶۸ جمعیت، پشتون‌ها ٪۱۵/۴۲ و سندی‌ها ٪۱۴/۱، سرایکی‌ها ٪۱۰/۵۳، مهاجر اردو / ٪۷/۵۷، بلوچ‌ها ٪۳/۵۷ و بقیه ٪۴/۶۶ جمعیت را تشکیل می‌دهند.»[۱] مشکل اساسی این امار این است که میزان آمارهای داده شده به جای آن که به صد برسد به ۱۲۷ درصد می‌رسد وروشن است که این آمار آمار متقنی نیست، اما می‌شود یک برآورد و تخمین را از این آمارها بدست آورد، با آماری که از کل جمعیت پاکستان ارایه گردیده است، می‌توان میزان نفوس پشتون‌ها را در پاکستان تخمین زد. اگر۱۵/۴۲ درصد مردم پاکستان پشتون باشد، میزان جمعیت پشتون‌ها درپاکستان حدود ۲۸ تا ۲۹ میلیون خواهد بود.

طبیعی است که این میزان از جمعیت پشتون‌ها در قلمرو مشخص شده پشتونستان زندگی نمی‌کنند بلکه بخشی ازآنان در شهرهای بزرگی چون کراچی، راولپندی، لاهور و کویته نیز زندگی می‌کنند که جزء قلمرواصلی زیست بوم پشتون‌ها به شمار نمی‌آید و از محدوده پشتونستان خارج است.

به هرحال پشتون‌ها با این جمعیت قابل توجه یکی از نیروهای بالقوه استقلال

۱. ویکی پیدیای پاکستان.

طلبی در پاکستان هستند و این خواسته‌های قومی سبب چالش‌های بزرگ منطقه‌ای میان افغانستان و پاکستان گردیده است. تحولات خونین سه دهه جنگ و ناامنی درافغانستان و سیاست‌های که پاکستان دربرابر آن اتخاذ کرد، مسئله پشتونستان وخط دیورند نقش اساسی درآن دارد ونیز بی ثباتی‌ها و شورش‌هایی که اکنون در پاکستان درجریان است، هرچند که رنگ و بوی قومی ندارد، اما محصول سیاست‌های پاکستان و تقویت تروریسم و افراطی گری مذهبی بجای جلو گیری از رشد گرایش‌ها واحساسات قومی و ملی گرایی در دو ایالت سرحد و بلوچستان است.

فصل دوم:

پیشینه تاریخی پشتونستان

پیشینه تاریخی پشتونستان، پیشینه‌ای است که همیشه با خون رقم خورده و شورش‌ها و جنگ‌های متعددی را پشت سر گذاشته و به تدریج گستره سرزمینی خود را از دست داده است.سرزمینی است ناآرام و نقطه تلاقی نیروهای متخاصم زیادی بوده است.

بعد از تشکیل دولت افغانی توسط احمدشاه ابدالی در سال ۱۷٤۷ وی و اسلاف او متصرفات زیادی را در هند بدست آوردند، حتی تا دهلی پیش رفتند. اما آنچه که تا مدت‌های مدید دراختیار حکومت ابدالیان بود و جزء خاک و قلمرو این سرزمین محسوب می‌گردید، دو ایالت سرحد و بلوچستان، به اضافه کشمیر و قسمت‌هایی از ایالت پنجاب و سند بود. به مرور زمان سیک‌ها در پنجاب قدرت گرفت. قدرت گیری تدریجی سیک‌ها در پنجاب آغازی برای از دست دادن قلمرو سرزمینی ابدالیان در جنوب گردید.

سیک‌ها و استعمار انگلیس

حکومت غیر پشتون پنجاب در ابتدا تابع سلطنت ابدالیان بود.

پس از تضعیف سلطنت ابدالی‌ها توسط اختلافات خانوادگی به مرور زمان سیک‌ها در پنجاب قدرت بیشتری یافتند و به تدریج از مخالفان سرسخت دولت ابدالی گردیدند. این اولین زنگ خطر برای تجزیه قلمرو آنان به حساب می‌آمد. پنجاب در سال ۱۸۱۸ از دست رفت و بعد از این تاریخ است که قسمت‌های زیادی از قلمرور سلطنتی ابدالیان در گذر زمان از دست رفت و با خیانت و بی تدبیری

شاهان افغانی گستره جغرافیایی سرزمین شان روز به روز محدود گردید.

دراین تجزیه دو عامل اساسی نقش دارد: یکی خانه جنگی‌های برادران محمدزایی بود. آنان در این مرحله افغانستان یا قلمرور سلطنت ابدلیان را به یک بحران بزرگ ملی دچار ساخت. دیگری سیاست نفاق افگنانه و استعماری انگلیس بود. این کشور برای سیطره برهند و پیشروی به سوی افغانستان از ایجاد نفاق در درون خانواده سلطنتی کار گرفت. این عوامل سبب گردید سلطنت ابدالیان روز به روز جلال و ابهت گذشته خود را از دست بدهد. استعمار انگلیس در ابتدا با حمایت از رنجیت سینگ در پنجاب او را با دولت ابدالیان درگیر کرد، بدنبال آن با نفوذ به خاندان سلطنت افغانی که در دست محمد زایی‌ها افتاده بود، با استفاده از اختلافاتی که در این خاندان وجود داشت، شروع به مهره سازی نمود. بی اراده ترین کسی را که انگلیس به عنوان مهره انتخاب کرده بود، شاه شجاع بود. اولین معاهده‌ای که بین سلطنت افغانی و انگلیس به امضا رسید در زمان شاه شجاع خاین بود. مونت استوارت الفنستن اولین سفیر و فرستاده استعمار انگلیس در افغانستان است. او برای اولین بار با هیئتی به افغانستان آمد و معاهده پیشاور را با شاه شجاع امضا کرد تا مانع حمله ناپلئون فرانسوی از خاک ایران و افغانستان به سوی هند شود. درعوض انگلیس متعهد شده بود که در صورت حمله ایران و یا ناپلئون به افغانستان این کشور را کمک نظامی کند.[۱] این در حالی بود که پیش از این انگلستان مشابه همین معاهده را با دولت قاجاریه ایران بسته بود: «هرگاه بین دولت علیه ایران و افغانستان، جنگ واقع شود، اعلی حضرت پادشاه انگلستان را در آن میان دخالتی نخواهند بود، مگرآنکه در بین واسطه صلح شود.»[۲]

شاه شجاع و دست اندکاران سلطنتی افغانستان بی خبر از همه جا و اهداف پنهانی و شیطانی انگلیس، معاهده پیشاور را بدون تحقیق و تعمق امضا کردند و این مقدمه‌ای شد برای معاهده ننگین دوم. زیرا هنگامی که افغانستان در نفاق خانمانسوز

---

۱. غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ناشر احسانی، قم. تابستان ۱۳۷۵ ص ص۶۵۷.
۲. فرهنگ، محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ انتشارات وفایی، قم. ۱۳۷۴ ص ۲۰۶.

برادران خاندان محمد زایی می‌سوخت، رنجیت سینگ تازه به دوران رسیده که پنجاب را در اختیار داشت. با کمک انگلیس از اطاعت سلطنت افغانستان سرباز زد و متعاقب آن حملات خود را به سوی سند و کشمیرآغاز کرد. آقای فرهنگ این قضیه را چنین توضیح می‌دهد: «رنجیت سینگ زمامدار پنجاب که قسمت بزرگ ولایت مذکور را در تحت لوای خود متحد ساخته بود، همیشه در صدد آن بود که بقیه پنجاب را هم به دست آورده، متصرفات خود را در سمت افغانستان توسعه دهد. برای این منظور وی در سال ۱۸۱۵ اصغرخان رئیس قبایل باجور را با رشوت با خود همراه نموده به کشمیر حمله برد. اما در برابر دفاع قوای افغانی ناکام گردید. تا وقتی که وزیر فتح خان قدرت را در دست داشت، به هر ترتیب بود، از تطبیق نقشه‌ی او (رنجیت سینگ) جلوگیری می‌کرد. اما بعد از کور شدن او و هرج و مرجی که در اوضاع افغانستان رخ داد، رنجیت سینگ از فرصت استفاده نموده در سال ۱۸۱۸ بر ملتان عسکر کشید. مظفرخان حکمران افغان مدت دو ماه در قلعه حصاری گردید و عاقبت الامر خود او و پسرانش به قتل رسیدند و شهر ملتان به دست سیک‌ها افتاد. سال بعد رنجیت سینگ به کشمیر لشکر کشید و آن ولایت را هم از نواب جبارخان برادر دیگر وزیر فتح خان انتزاع کرد. همچنان دیره غازی خان را از دست نواب زمان خان پسر نواب احمد خان (پسر دیگر پاینده خان) خارج کرد و دیره اسماعیل خان را هم فتح کرد. به این صورت در ظرف یک سال بعد از خارج شدن وزیر فتح خان از صحنه، تمام متصرفات دولت سدوزایی در ماورای دریای سند به دولت نو تشکیل سیک‌ها در پنجاب تعلق گرفت و در بعضی نقاط پایگاه‌هایی برای عملیات آینده در این سمت رودخانه قایم نمود.»[1] چند سال بعد در سال ۱۸۲۲ پیشاور و نواحی اطراف آن نیز اینگونه از دست رفت: «محمدعظیم خان {حاکم کابل} ندای جهاد در داد و تعداد زیادی افراد قبایل زیر پرچم او جمع شدند. رنجیت سینگ هم با قوای منظم سیک‌ها که توسط صاحب منصبان اروپایی تربیت شده بودند، از رودخانه سند عبور نمود. قوای افغان توسط رودخانه کابل به دو حصه تقسیم شده

۱. فرهنگ، همان، ص ۲۲۶.

بودند. قبایلیان که تعدادشان تقریباً به بیست هزار نفر بالغ می‌شد به قیادت سیداکبرشاه از احفاد پیر بابا در شمال رودخانه سنگر گرفته بودند و قوای منظم دولتی به رهبری محمدعظیم خان و برادرانش در جنوب رودخانه در نزدیک نو شهره موضع داشتند. رنجیت سینگ قبایلیان را مورد حمله قرار داد و جنگ شدیدی بین طرفین در گرفت. اما محمد عظیم خان و نیروی نظامی او که با توپخانه مجهز بود، از جنوب رودخانه صحنه جنگ را به چشم می‌دیدند، به جای آنکه از رودخانه عبور نموده به کمک قبایلیان بشتابند تمام روز را جابجا عاطل و باطل ماندند و صحنه محاربه را از دور تماشا کردند. با وصف شجاعت بی نظیر قبایلیان، در آخر کار سیک‌ها غلبه نموده عده بزرگی از افغان‌ها را به قتل رساندند. آنگاه محمد عظیم خان و اردوی او بدون آنکه کوچکترین سهمی در جنگ گرفته باشند، توپخانه و تجهیزات سنگین شان را به جا گذاشته به طرف پیشاور وازآنجا به سرعت به سوی کابل بازگشتند. علت این حرکت عجیب محمدعظیم خان را چنان بیان کرده‌اند که وی در این هنگام مانندهمیشه خزینه اش را که به مبلغ گزافی بالغ می گردید، با خود داشت و چون فوق العاده ممسک و پول دوست بود و بر برادرانش اعتماد نداشت از ترس آنکه مبادا خزینه اش از دست برود از شرکت در جنگ خود داری کرد! به هر حال این جنگ سرنوشت پیشاور را تعیین نمود و هر چند بعد از آن تا چندی باز هم برادران محمدزایی برآن حکومت کردند، اما دیگر نه استقلال داشتند و نه به افغانستان مربوط بودند. بلکه به نام نماینده رنجیت سینگ حکومت نموده و به زمامدار سیک باج و خراج می‌پرداختند.»[۱]

متاسفانه این متصرفات طی معاهده لاهور در ۲۶ جون ۱۸۳۸ شکل رسمی به خود گرفت. با توجه به شناختی که استعمار انگلیس در معاهده اول (پیشاور) از شاه شجاع پیدا کرده بود، می‌دانستند که خواسته‌های خود را به راحتی براو تحمیل می‌تواند. در قدم اول او را پناه داد وعلیه کسانی که در کشور حاکم بود و یا در تلاش و رقابت برای کسب قدرت بودند، به کار برد و سپس با استفاده از جاه طلبی

---

۱. فرهنگ، همان، ص ۲۲۷ — ۲۲۸.

او در حالی که فراری، پناهنده و جیره خوار انگلیس بود، معاهده لاهور را بر او تحمیل کردند. این معاهده توسط سه جریان به امضا رسید. سرمکناتن، نماینده استعمارانگلیس، رنجیت سینگ حاکم پنجاب دست نشانده و تابع انگلیس و طرف سوم هم آقای شاه شجاع فراری بود. او این معاهده را به عنوان پادشاه افغانستان امضا کرد، در حالیکه او نه تنها به سلطنت رسیده بود بلکه یک فراری در دربار انگلیس بود. در این معاهده از شاه شجاع در ازای پادشاهی و سلطنت آینده او، چنین اقرار گرفت: «ماده اول: آنچه ممالک متعلقه این روی آب سند و آن روی آب مذکور که در تحت تصرف و داخل علاقه سرکار خالصه جی (رنجیت) است چون، صوبه کشمیر، با حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک و چچه و هزاره و کنبل و انت و غیره توابع آن، و پیشاور با یوسفزایی و غیره و ختک و هشت سنگر و چمن و کوهات و هنگو و سایر توابع پیشاور تا حد خیبر و بنو و وزیر و تانک و گرانک و کاله باغ و خوشحال گده و غیره با توابع آن و دیره اسماعیل خان و توابع آن و دیره غازی خان و کوت مشن و عمرکوت و غیره با جمیع توابع آن و سهنگر و اروات مند و جل و حاجی پور و روح پور و هر سه کیچی ملک مسینگره با تمام حدون آن و صوبه ملتان با تمام ملک آن، سرکار شاه موصوف (شاه شجاع) و سایر خاندان سدوزایی را در ممالک مرقومة العدد، هیچ دعوی نسلاً بعد نسل بطناً بعد بطن نبوده و نخواهد بود.»[۱]

پس ازآنکه شاه شجاع همراه با قشون انگلیس وارد قندهار شد، طبق وعده یی که انگلیس به او داده بود، در این شهر او را بر اریکه سلطنت نشانید، فوراً از او خواست تا معاهده جدیدی را امضا کند، تا معاهده لاهوربطور رسمی مورد تایید و تاکید قرار گیرد! این معاهده که به نام «معاهده قندهار» شهرت یافته است در سال ۱۸۳۹ به امضا رسید. در ماده اول آن آمده است: «روشن و مبرهن باشد که جمیع شرایط عهد نامه که به تاریخ ۲٦ جون ۱۸۳۸ فی ما بین سرکار دولت مدار انگلیسیه و شاه فی جاه شه شجاع الملک و مهاراجه رنجیت سینگ، زیب نفاذ یافته به حال و

---

۱. غبار، غلام محمد، پیشین، ص ٦٥٦.

برقرار خواهد بود و سرکارات ثلاثه به موجب شرایط عهد نامه مذکورکاربند خواهند شد.»[۱]

از دست رفتن کشمیر، سند و پیشاور و... سبب شورش و قیام مردمی درافغانستان گردید. این قیام‌ها به مرور زمان تبدیل به قیام و نبرد سرتاسری مردم علیه استعمار انگلیس و رنجیت سینگ شد و به جنگ اول افغان و انگلیس معروف است. در این میان دوست محمدخان از احساسات مردم استفاده کرده حکم جهاد داد و با استفاده از این فرصت توانست براریکه سلطنت تکیه بزند. در سال ۱۸۳۸ قشون انگلیس در حالی که شاه شجاع را به همراه داشت به افغانستان حمله کرد و با قیام سراسری مردم اولین جنگ افغانستان و انگلیس آغاز شد. در اوج این درگیری خونین امیر دوست محمدخان که به عنوان زمامدار سلطنت افغانی در کنار قیام گران بود، به صورت ناگهانی خود را به انگلیسی‌ها تسلیم کرد! اما پسر وی، میراکبرخان در کنار جهادیان و مبارزان میهنی ماند و به جهاد خود ادامه داد. پس از تسلیم شدن دوست محمد خان به انگلیس این بار شاه شجاع به صفوف مجاهدان پیوست و ضد استعمار انگلیس گردید او که برای رسیدن به سلطنت از هیچ خیانتی دست بردار نبود، پس از آنکه به صف مبارزان پیوست دوباره دست به خیانت و توطئه زد و ارتباط خود را با انگلیسی‌ها قطع نکرد و سرانجام به دلیل خیانت کشته شد.

این جنگ که چهار سال طول کشید، سرانجام با شکست انگلیسی‌ها خاتمه یافت و دوست محمدخان بار دیگر با رضایت استعمار انگلیس در جنوری سال ۱۸۴۳ براریکه سلطنت تکیه زد. پناهنده شدن او به انگلیسی‌ها سبب گردید تا استعمارگر کهنه کار اهداف خود را پس از شکست نظامی از طریق چانه زنی‌های سیاسی بدست آورد و تمامی قسمت‌هایی را که انگلیس از شاه شجاع اقرار گرفته بود، طی معاهده دیگری از امیر دوست محمد خان اقرار گرفت. دراین زمان انگلیسی‌ها برپنجاب کاملاً مسلط شده بود و حکومت محلی رینجیت سینگ را از پنجاب برداشته بود. به همین دلیل معاهده‌ی جمرود در ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ بین سرجان لارنی

---

۱. فرهنگ، محمد صدیق، پیشین، ص ۸۱٦

انگلیسی به عنوان حاکم پنجاب و سردار غلام حیدرخان، به عنوان ولیعهد دوست محمدخان به امضا رسید. درماده سوم آن آمده است: «جناب امیر دوست محمدخان والی کابل و آن علاقه جات افغانستان که حالا در قبضه او می‌باشند، عهد می‌نماید از طرف خود و از طرف ورثای خود، علاقه جات» آنریبل ایست‌اند یا کمپانی«(کمپنی هند شرقی) را احترام نماید و ابداً در آنها مداخله ننمایند و با دوستان آنریبل ایست‌اند یا کمپانی دوست باشند و با دشمنان کمپانی مذکور دشمن باشند.»

آقای غبار در تفسیر عهدنامه می‌نویسد: «این اولین عهد نامه دولت محمدزایی است که انگلیس دیکته کرده و نماینده مختار امیردوست محمدخان بدون چون و چرا و حتی بدون تصحیح یک کلمه‌ای آن را امضا نمود. یعنی استقلال افغانستان غالب با ولایات سواحل راست سند و بلوچستان و غیره رسماً به دشمن مغلوب تسلیم گردید و راه بدبختی کشور و نفوذ استعمار انگلیس در افغانستان باز شد. در حالیکه معاهده خائنانه لاهور و قندهار را که انگلیس بر شاه شجاع تحمیل کرده بود، قبلاً ملت افغانستان با شمشیر و خون، شسته و از بین برده بود.»[1]

با مرگ امیردوست محمدخان در ۱٦ اپریل ۱۸٦۳ در هرات، افغانستان یکبار دیگر به بحران نفاق داخلی و ملی دچار گردید. پسران دوست محمد خان، هر کدام برای بدست آوردن تاج و تخت، کشور را به آشوب کشاندند. هر چند که در این فرایند نفاق ملی، شیرعلی خان اسماً پادشاه بود. اما نفاق ملی هرگونه اراده و اختیار و اقدامات شجاعانه را از او گرفته بود. به همین دلیل در سال ۱۸۷٦ کویته به تصرف استعمارانگلیس درآمد و نفوذ سیاسی انگلیس در افغانستان بیشتر از گذشته تشدید گردید و زمینه ی دومین تجاوز انگلیس در ۲۱ نوامبر ۱۸۷۸ به افغانستان فراهم گردید.

دراین وضعیت بحرانی که انگلیسی‌ها از سه جبهه تهاجم خود را آغاز کرده بود، امیرشیرعلی خان کابل را ترک کرده به سوی شمال کشور رفت تا از روسها برای مقابله با انگلیس کمک بگیرد. اما او در فبروری ۱۸۷۹ در مزارشریف درگذشت و

۱. غبار، غلام محمد، پیشین، ص ۹۳۸.

قدرت و اداره کشور در چنین شرایط بحرانی و حساس، در دست کسی افتاد که تمام اراده، شجاعت، شهامت و تدبیر خود را در زندان پدر از دست داده بود. او کسی نبود جز امیر یعقوب خان و دستیاران وی نیز در جاسوسی و نوکری با انگلیس مسابقه گذاشته بودند. در چنین وضع آشفته‌ای امیر یعقوب خان به اردوگاه استعمار انگلیس در گندمک رفت و نتیجه اش معاهده ننگین گندمک بود. این معاهده در ۲۸ می۱۸۷۹ بین امیر یعقوب خان و انگلیسی‌ها به امضا رسید. در این معاهده نه تنها بر سر زمین‌های از دست رفته قبلی صحه گذاشته شد، بلکه بخش‌های دیگری از خاک افغانستان نیز از پیکره این سرزمین جدا گردید. در ماده نهم این عهد نامه آمده است: «چون بین هر دو حکومت طبق این معاهده دوستی برقرار شده است، حکومت برتانیه شهرهای قندهار و جلال آباد و علاقه‌هایی را که اکنون تحت اشغال قشون برتانوی قرار دارد، تخلیه کرده و واپس می‌سپارد، به استثنای کرم، پشین و سیبی (طبق نقشه ملحقه) که تحت تسلط و انتظام برتانیه است. اما این تسلط دایمی نبوده و مالیات آن بعد از وضع مصارف داخلی، سالانه به امیر افغانستان پرداخته خواهد شد. حکومت برتانیه انتظام میچینی و خیبر را که بین پیشاور و جلال آباد واقع است، در دست خود می‌گیرد و هم انتظام امور رفت و آمد قبایلی را که در این دو منطقه تعلق دارند، برتانیه به دست خواهد داشت.»[1]

مرحوم غبار راجع به این معاهده ننگین می نویسد: «بدین طریق امیر محمد یعقوب خان یک سلسله جبال صعب العبور را با ساکنین دلیر آن که سپرافغانستان در شرق کشوردر مقابل هجوم استعمار بود، با علاقه کرم تا ابتدای جاجی، دره هیبت ناک خیبر تا کناره شرقی هفت چاه، لندی کوتل و سیبی و پشین را تا کوه کوژک و استقلال افغانستان، یک جا و رسماً به دشمن تسلیم نمود و دست اجنبی را در داخل افغانستان آزاد گذاشت. کیوناری مغرورانه به لیتن نوشت: این معامله را طوری با امیر محمد یعقوب خان انجام داده است، گویا اینکه با یک قبیله‌ای در سرحد انجام گرفته است. لیتن در هند و کابینه دیزایلی در لندن از شادی این فتح عظیم و سهل

---

۱. فرهنگ، محمد صدیق، پیشین، ص ۸۲۰

الحصول که شاهرگ‌های حیاتی و سوق الجیشی افغانستان را (بولان، پیوار و خیبر) در دسترس انگلیس گذاشته بود، جشن گرفتند»[۱]

معاهده دیورند

پس از معاهده گندمک، انگلیس به ادامه سلطنت امیرمحمد یعقوب خان نیازی نمی‌دید او را به هند تبعید کرد و به تجاوز خود در افغانستان ادامه داد. این بار نیز مردم در برابر این تجاوزات استعماری دست به قیام زدند. عبدالرحمان خان یکی از مدعیان سلطنت در در روسیه به سر می‌برد. او پس از آن که از قیام مردم علیه انگلیس باخبر گردید فرصت را غنیمت شمرده به افغانستان آمد و در مارچ ۱۸۸۰ ظاهراً علم جهاد را برداشت و طی اعلامیه‌ها و نیز فرستادگانی، به مردم اعلام کرد که برای نجات کشور از چنگال انگلیس به وطن برگشته است.

اما طبق نوشته مرحوم غبار، در همین زمان که عبدالرحمان شعار جهاد ضد انگلیسی سر می‌داد، پسرعموی وی محمد ایوب خان از هرات نامه‌ای به او نوشت و از او خواست تا علیه انگلیس متحد شده و سپاه واحد و منظمی را برای مقابله باانگلیس تشکیل دهند. اماعبدالرحمان خان در جواب نوشت: «دشمنی با انگلیس به نفع افغانستان نیست، چنان که امیرشیرعلی خان مرتکب این اشتباه شد و از بین رفت. پس شما هم راه آشتی با برتانیه را پیش گیرید». عبدالرحمان برای آن که این نامه بدست انگلیسی‌ها نیز برسد و به صورت غیر مستقیم توجه آنان را به سوی خود جلب نماید، برای ارسال نامه به هرات تدبیری سنجیده بود، تا به قول آقای غبار بطورغیر مستقیم ارادت خود را به انگلیسی‌ها ثابت کند. سردارعبدالرحمان خان جواب نامه پسرعمویش را از مسیر. کابل، قندهار و هرات ارسال کرد، تا به دست انگلیسی‌ها برسد و توجه آنان را به طرف خود بکشاند و هم سردار محمد ایوب خان را در عسکرکشی بر ضد انگلیس متذبذب سازد، تا خودش پیشتر ازاو به کابل بتازد و سلطنت را بدست آورد. چنین شد و انگلیسی‌ها در توسل به سردار عبدالرحمان خان،

---

۱. غبار، غلام محمد، پیشین، ص ۹۸۱.

عجله کردند. سردار محمد ایوب خان هم تا وقتی که سردار عبد الرحمان خان از تخارستان به استقامت کابل حرکت نکرد، از هرات شور نخورد».[۱]

به هر حال ارتباط انگلیسی‌ها با عبد الرحمان در طول جنگ برقرار بود، هنگامی که قشون انگلیس در کابل به محاصره مجاهدان ضد انگلیسی درآمد و در پی حملات مکرر مجاهدان در حال استیصال و شکست بود، عبدالرحمان به کابل رسید. استعمار پیر انگلیس به او متوسل شد و او با پا در میانی میان مجاهدین، توانست قشون انگلیس را در کابل از مرگ حتمی نجات دهد و از واقعه‌ای که در میوند بر انگلیسی‌ها رخ داد، از وقوع آن پیشاپیش در کابل جلوگیری کرد. باز هم مرحوم غبار این واقعه را با یک تفسیر جالب چنین بیان می‌کند: «انگلیسی‌ها راه مکاتبه با امیر عبدالرحمان را باز کرده و در مقابل او قیافه غالبانه به خود گرفتند و امیر را تحت باران مکاتیب و شرایط سنگینی قرار دادند. گو اینکه انگلیس در افغانستان فاتح و صاحب اختیار بوده است. وقتی که امیر عبدالرحمان در قندوز بود، انگلیسی‌ها از او پرسیدند چگونه در وطن خود آمده و چه می‌خواهد؟ هنگامیکه امیر در چاریکار رسید و از طرف مردم به پادشاهی کشور اعلان شد، انگلیسی‌ها به امیر نوشتند که ما شما را در کابل به پادشاهی اعلان می‌نماییم. شما نماینده خود را نزد ما بفرستید. امیر عبدالرحمان خان در عوض آنکه شرایط خود را به انگلیسی‌ها پیش کش کند، از آنها پرسید که از افغانستان چه می‌خواهید؟! انگلیسی‌ها فوراً شرایط غالبانه پیش کشیدند. این شرایط چه بود؟ همان لب لباب معاهده گندمک بود که ملت افغانستان آن را قبلاً با آهن و خون شسته بودند. انگلیسی‌ها به عبدالرحمان خان گفتند که:

۱. پادشاه افغانستان به استثنای دولت انگلیس، با هیچ کشور خارجی دیگر نمی‌تواند روابط سیاسی داشته باشد.

۲. تمام قندهار زیر فرمان فرمانروایی دیگری خواهد بود (یعنی ولایات جنوبی افغانستان، از کشور جدا می گردید)

۳. علاقه‌های پشین و سیبی تحت تصرف حکومت انگلیس باقی خواهد ماند.

---

۱. غبار، همان، ص ۱۰۱۱.

٤. فیصله‌ای که با امیر محمد یعقوب خان درباره سرحدات مشرقی افغانستان به عمل آمده به اعتبار باقی خواهد ماند.»[۱]

با تلاش‌هایی که امیر برای انگلیس به خرج داد، قشون انگلیس به سلامت کابل را ترک کرد و اگر قندهار از افغانستان جدا نگردید، به خاطر حماسه جنگ میوند بود و بدین صورت زمینه انعقاد ننگین خط مرزی دیورند فراهم گردید و آن زمانی بود که دو استعمار انگلیس و روس، خط مرزی شمال افغانستان را به ضرر کشور ما برعبدالرحمان تحمیل کرده بود واز دست رفت. آنگاه با خیال راحت آقای هنری مارتیموردیورند، با یک هیئت هفت نفره به کابل آمدند، طی چهل روز مذاکره و چانه زنی معاهده جدیدی را بر امیر عبدالرحمان تحمیل کرد که به «معاهده خط دیورند» معروف است. این معاهده که در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ به امضا رسید، حدود فعلی افغانستان را در سمت جنوب و مشرقی تعیین کرد و با امضای این معاهده ننگین نه تنها بر تمامی معاهدات گذشته مهر تایید زد، بلکه قسمت‌هایی دیگری از افغانستان نیز به انگلیس سپرده شد. در ماده سوم آمده است: «دولت بهیه برتانیه متعهد می‌شوند که جناب امیر صاحب، اسمار و وادی بالای آن را تا چنگ در قبضه خود بدارند و طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد می‌شود که هیچ وقت در سوات و باجور، چترال معه وادی ارنویا، با شکل مداخلت و دست اندازی نخواهند کرد و دولت بهیه برتانیه نیز متعهد میشوند که ملک برمل را (چنانچه در نقشهء مفصل که به جناب امیر صاحب از قبل داده شده، نوشته شد.) به جناب امیر صاحب واگذار نموده شود و جناب امیر صاحب دست بردار از ادعای خود به باقی ملت وزیری و داور می‌باشند و نیز دست برداراز ادعای خود با چاگی می‌باشند.

مادهء پنجم: به نسبت مسئله چمن جناب امیر صاحب از اغراض خود بر چاونی جدید انگریزی، دست بردار می‌باشند، و حقوق خود را که در آب سرگی تلری به ذریعه خرید حاصل نموده‌اند به دولت برتانیه تسلیم می‌نمایند. براین حصه سرحد خط بندی به حسب ذیل کشیده خواهد شد: خط سرحد بندی از سرکوه سلسله

۱. غبار، همان، ص ۱۰۲۲.

خواجه عمران نزدیک پشما کوتل که در حد ملک انگریزی می‌باشد این طور می‌رود که مرغه چمن و چشمه شیر اوبه را به افغانستان می گذارد. چشمه شیر اوبه به عدل مابین ریلوی استیشن و کوهچه به میان بلاک می‌رود و به طرف جنوب گشته شامل سلسله کوه خواجه عمران می‌شود ودر ملک انگریزی می گذارد و راه را که به طرف شوراوک از جانب مغرب و جنوب گذاشته می‌رود، به تعلق افغانستان می گذارد. دولت برتانیه هیچ مداخلت تا به فاصله نصف از راه مزبور نخواهد نمود.»[1]

مرحوم غبار این معاهده را یکی از معاملات ملانصرالدینی می‌خواند: «به این ترتیب، امیر عبدالرحمان خان با آن همه هوش و قوتی که داشت، معاهده دیورند را امضا نمود. معاهده یی که می‌توان آن را در بین معاهدات «معاهده ملانصرالدین» نام نهاد. زیرا دولت انگلیس علاقه‌های مسلم و عملاً داخل افغانستان را که ملکیت افغانستان شناخته شود. در حالیکه امیر آن خاک‌های افغانستان را که در زیر تسلط انگلیس نرفته بودند با تقریباً سه میلیون نفوس آن مال و ملک دشمن شناخت {آزاد سرحد}. امیرعبدالرحمان در سال ۱۸۸۰ فقط به غرض استقرار تاج و تخت شخصی خود از استقلال و خاک‌های افغانستان در برابر انگلیس گذشت و در سال ۱۸۹۳ باز برای حفظ تاج و تخت خود عمل سابق را تکرار کرد. زیرا امیر احساس می کرد اگر به پیشنهاد دیورند تن ندهد و جنگ سوم افغانستان و انگلیس مشتعل گردد، مردمی که از مظالم چهارده ساله او منزجرگردیده در داخل کشور بر ضد او قیام خواهند کرد و این به ضرر شخصی او خواهد بود. در حالیکه دولت انگلیس حاضر نبود یک بار دیگر با هجوم در افغانستان با شرف و حیثیت امپراتوری قمار زند.»[2]

معاهده خط دیورند یکی از جنجالی ترین، معهداتی است که بین استعمار انگلیس و افغانستان به امضا رسیده و به یکی از چالش‌های طولانی مدت منطقوی تبدیل گردیده است. به همین دلیل پذیرش این خط مرزی برای افغانستان بسیار دشوار و هنوزهم تن به رسمیت شناختن این خط نداده است و سیاست‌های کلی

---

۱. فرهنگ، محمد صدیق، پیشین، ص ۸۲۱– ۸۲۲.

۲. غبار، غلام محمد، پیشین، ص ۱۰۹۷.

دولت‌های افغانستان طی پنجاه سال برمحور نپذیرفتن این خط مرزی چرخیده و سیاست‌های خارجی و روابط بین المللی افغانستان براساس مخالفت با این خط مرزی تعیین گردیده است. هرچند برای آن که خط بطلانی برای معاهده دیورند کشیده باشند، توجیهات زیادی را ارایه داده، یکی از این توجیهات این است که امیرعبدالرحمان پای این معاهده را امضا نکرده و آن را قبول نداشته است. چنین توجیهی نمی‌تواند قابل قبول باشد، زیرا خود عبدالرحمان هیئت مذاکره کننده با هیئت انگلیسی را تعیین کرده و نماینده دولت و سلطنت افغانستان بوده است. از سوی دیگر خود عبد الرحمان بارها در نوشته‌ها و گفته‌هایش اصل این معاهده را تایید و در توجیه این عمل قبایل ماورای خط دیورند را به دو رویی متهم کرده و آنان را مقصر دانسته است که زمستان‌ها به دربار دهلی می‌رفتند و بهار پیش وی می‌آمدند. دکتر همت فاریابی از کتاب «حقیقت التواریخ» سخنان عبد الرجمان را در تایید معاهده دیورند نقل می‌کند. سخنان و نظرات عبد الرحمان ظاهرا توسط عبدالحق مجددی دراین کتاب گردآوری شده و حقیقت التواریخ نام گرفته است. امیر عبدالرحمان می‌گوید: «بعد از اینکه سرحدات خود را با سائر همسایگان خود تحدید نمودم، لازم دانستم که سرحدات بین مملکت من و هندوستان را هم معین نمایم تا خطوط سرحدی اطراف مملکت من بطور قطعی محدود شده مثل دیوار محکمی به جهت محافظت مملکت من برقرار بوده باشد... خواهش نمودم که سرمارتیمور دیوراند وزیر امور خارجه هندوستان به ریاست سفارت مذکور تعیین شود... من باید مناقشاتی که بین دولت من و هندوستان فراهم آمده است قطع و فصل نمایم.»[1]

عبد الرحمان درجای دیگر این کتاب ضمن آن که ناراحت است که چرا انگلستان به توصیه‌های او گوش نداده و او را در برابر رعایایش کسر نموده است، درحالی که می‌توانست مردم را علیه استعمار انگلیس به جهاد فراخواند، اما او این

۱. فاریابی، دکترهمت، طرح حصار یا ادامه بحران خط دیورند، قسمت دوم، به نقل از حقیقت التواریخ صفحه ۳۰۱، www.mehr.nl/maqalat/siasi/new

کار را نه تنها به خاطر دوستی با انگلیس انجام نمی‌دهد بلکه به مامورین افغانی دستور می‌دهد تا مناطق تازه‌ای که دراختیار انگلیس قرار گرفته تخلیه نماید. دراین کتاب آمده است: «در نقشه یی که فرمانفرما به جهت من فرستاده بود ولایات وزیری، چمن نو، ایستگاه راه آهن آنجا، بلند خیل، میغلی، مومند، اسمار، چترال و تمام ولایاتی که بین آنها واقع است همه را جزء هندوستان مشخص نموده بودند. لذا مراسله متولی به فرمانفرما (گورنر جنرال هند) نوشته در باب طوایف سرحدی مآل اندیش شدم که خلص آن طور ذیل است... این طوایف سرحدی که به اسم یاغستان معروفند، اگر جزو مملکت من بشوند، من می‌توانم آنها را وادارم به مخالفت دشمن انگلستان و افغانستان به اسم جهاد، در تحت بیرق حکمرانی که مرد مسلمان و هم دین آنها باشد بجنگند، و این مردم که بالفطره شجاع وجنگی و مسلمان متعصب میباشند، لشکر بسیار قوی خواهند بود تا با هردولتی که به هندوستان یا افغانستان حمله بیاورد بجنگند. من متدرجاً آنها را رعایای آرام و مطیعی و دوست دولت انگلیس خواهم ساخت. و لیکن هرگاه شما آنها را از مملکت من منقطع نمایید، به جهت شما یا من آنها هیچ فایده نخواهند داشت و شما باید همیشه با آنها مشغول جنگ و اشکالات بوده باشید، و آنها همیشه مشغول تاخت و تاراج خواهند بود. تا زمانی که دولت شما قوی و آسوده باشد، می‌توانید آن‌ها را به زور بازو آرام نگهدارید، ولیکن اگر یک وقت دشمن خارجه‌ای در سرحدات هندوستان حاضر بشود این طوایف سرحدی بدترین دشمنان شما خواهند بود. باید خوب بدانید که اینها مانند دشمن ضعیفی می‌باشند که آن‌ها را شخص قویی تا زمانی که خود او قوتی دارد، میتواند آن‌ها را مطیع نگه دارد.... از مقطوع نمودن این طوایف سرحدی... شما شآن مرا در انظار مردم و رعایای خودم کسر می‌نمائید... ولی نصیحت مرا نپذیرفتند... چون نمی‌خواستم با دولت انگلیس بجنگم و دشمن شوم به تمام مآمورین خود دستور العمل داده بودم که بعداز وصول این اطلاع... فوری از محل حرکت نمایند...در باب خط سرحدی قرار داده شد که خط مذکور را از چترال و گردنهٔ بروغیل تا پشاور کشیده، مشخص نمایند و از آنجا تا کوه ملک سیاه

معین نمایند و به این قسم که واخان و کافرستان و اسمار و طایفه مومند، لعل پوره، قدری از وزیری جزء مملکن [مملکت] من گردید و ادعای حقوق خود را در باب ایستگاه راه آهن چمن نو و باقی، بلند خیل، کرم، افریدی، باجور، سوات، بُنیر، دیر، چیلاس و چترال ترک نمودم. هردو طغرا قرارداد نامه را در باب سرحداتی که معین شده بود خودم و اجزاً سفارت مُهر و امضا نمودیم.»[1]

بدین ترتیب از گفته‌های عبد الرحمان چنین برمی‌اید که او نه تنها از امضای این معاهده سرباز زده است؛ بلکه با رضایت خاطر هیئتی برای عقد این معاهده با انگلیسی‌ها مامور نموده و خود نیز پای آن امضا و مهر نموده است. از این سخنان چنین استنباط می‌گردد که برای عبدالرحمان حفظ سلطنت کابل و داشتن روابط حسنه با انگلیسی‌ها برهمه چیز مقدم بوده است؛ او حتی حاضرشده است استعماری ترین خط مرزی را بپذیرد و ملت و قومش را دو تکه نماید و لی سلطنت کابل را ازدست ندهد. درحالی که به اعتراف خودش می‌توانست علیه انگلیس اعلام جهاد نماید و مردم زیادی را زیر پرچم یک امیر مسلمان علیه استعمار انگلیس بسیج نماید، اما او این کار را بدان دلیل نکرد زیرا ترس از آن داشت که ممکن است تاج و تختش به خطر افتد.

عبدالرحمان حتی مراسمی را بعد از امضای این عهد نامه درکابل برگزارنمود. امیرعبدالرحمن می‌نویسد: «در تاریخ سیزدهم ماه نوامبر(۱۸۹۳)، درعمارت سلام خانه دربارعمومی تشکیل یافته، تمام صاحب منصب‌های کشوری و نظامی کابل و رؤسای طوایف مختلف و نیز دونفر پسرهای بزرگم، حضور داشتند. درحضوراهل مجلس، به جهت من باب المقدمه، نطقی نمودم و تمام قرار دادهایی را که داده شده بود، به جهت اطلاع ملت واهل مملکت خود و کسانی که حاضر بودند، اجمالاً بیان کردم. خداوند را حمد نمودم که روابط دوستانه را که بین این دو دولت (افغانستان و انگلیس) حاصل بود، محکم و آنها را بیشتر از بیش با همدیگر موافقت عطا فرمود. ونیز از سرمارتیموردیورند و اجزاء سفارت، اظهار امتنان نمودم که گفتگوها را از

---

۱. فاریابی، همان، حقیقت التواریخ صفحات ۳۰۲ – ۳۰۵.

روی عاقلی قطع و فصل نمودند.»[۱]

محمد اکرام اندیشمند می‌نویسد: «امیر عبدالرحمن در مجلس متذکره به منشی خود دستور داد تا تمام بیانات و اظهارات خودش و هیئت انگلیسی را در دو هزار نسخه چاپ کرده و آنرا به تمام کشور منتشر کند. شادمانی و مسرت امیر عبدالرحمن از هیئت انگلیسی بریاست دیورند و امضای معاهده به حدی بود که او به اعضای هیئت نشان اعزاز و افتخار اعطا کرد. او (عبدالرحمان) می‌نویسد: «من باب مثال یک فقره دراینجا ذکر مینمایم تا آشکارا شود که اهالی مملکت من دوستی دولت و ملت انگلیس را چقدر مغتنم می‌شمارند و چقدر محبت آنها در قلوب این مردم و مامورین من جا گرفته است و دو روز قبل از حرکت سرمارتیمور دیورند ازکابل، خواستم نشان‌هایی به جهت اینکه کدام یک خوش اقبالی را حامل این نشان ها قرار بدهم، مجادله دوستانه در میان سپه سالار من و منشی باشی و یک نفر کوتوال، فراهم آمد. هریک از اینها مایل بود که خود نشان‌ها را برده به اجزاء هیئت سفارت تسلیم نماید، زیرا که تمام آنها اجزاء این خدمت را مخصوصاً اسباب افتخار خود می دانستند و مایل بودند که نشان‌های مذکور به توسط آن‌ها به صاحب منصب‌های انگلیس برسد.»[۲]

برای او سلطنت چنان عزیز بود که برای تحکیم پایه‌های سلطنت خود چندین طایفه پشتون را در جنوب و تاجیک‌ها را درشمال و هزاره‌ها را در مرکز افغانستان قتل عام کرد و تخم نفاق ملی را درافغانستان کاشت که ثمره تلخ آن را طی سی سال جنگ داخلی مردم درافغانستان چشیدند. عبدالرحمان برای آن که خیانت بزرگ خود را توجیه نماید، قبایل آن طرف خط دیورند را متهم به دو رویی و نفاق متهم می‌کند: «عادت روسای طوایف سرحدی این بود که در تابستان وقتی که هوای ولایات خود شان گرم می‌شد نزد حکمران‌های افغانستان می‌آمدند و به امرای

۱. اندیشمند، محمد اکرم، ما و پاکستان، نشر پیمان، چاپ اول تابستان۱۳۸٦، ص۹۰، به نقل از امیرعبدالرحمان (حقیقت التواریخ).

۲. اندیشمند، همان ص۹۰.

افغانستان می‌گفتند که ما دوست شما می‌باشیم و از آنها وجه نقد و خلعتی می‌گرفتند. زمستان نزد حکام هندوستان می‌رفتند و از آنها وجه نقد و خلعتی می‌گرفتند. ازین جهت هردو دولت آنها را تحت محافظت خود می‌دانستند.»[1]

یکی دیگراز ایراداتی که به معاهده دیورند گرفته می‌شود، این است که می‌گویند این معاهده اعتبارش صد ساله بوده و اکنون وقت آن به اتمام رسیده است. این قلم به دقت متن معاهده را در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر مطالعه کردم، اما درمتن معاهده چنین چیزی نیافتم. اما اگراز نگاه قوانین و معاهدات بین المللی چنین مسئله‌ای نسبت به قراردادهای دوران استعمار وجود داشته باشد، چیزی نمی‌دانم، اما در متن معاهده چنین چیزی ذکر نگردیده است. مشکل دیگری که دراین زمینه وجود دارد این است که متاسفانه تجزیه تدریجی افغانستان در معاهده‌های مختلف از شاهان افغانی اقرار گرفته شده است و تنها معاهده دیوروند، نیست، بلکه این معاهده درعین حالی که بخشی دیگری از خاک افغانستان ازدست می‌رود، تاییدی برای تمامی معاهدات گذشته نیز می‌باشد. بعد ازعقد این معاهده نیزحد اقل دوبارتوسط جانشینان عبد الرحمان مورد تایید رسمی قرار گرفته است. در معاهده‌ای که در کابل در ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ بین نماینده انگلیس، لوئیس ویلیام دین وامیر حبیب الله خان بسته شد، بر معاهده دیورند مهرتایید زد: «در مسایل جزیی و کلی عهد نامه راجع به امور داخلی و خارجی و قرار دادی که والاحضرت پدرم (عبدالرحمان) ضیا الملة والدین نورالله مرقده، با دولت علیه انگلیس منعقد نموده و عمل شده است، من نیز همان را قبول نموده و عمل خواهم نمود و مخالفت آن رفتار نخواهد شد.»[2]

امان الله خان تنها چهرهء اصلاح طلب و روشنفکر سلسله پادشاهی سدوزایی و محمدزایی است که سعی داشت افغانستان را با علوم و فنون جدید مجهز سازد. این تلاش‌ها استقلال واقعی افغانستان را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی نیاز بود و امان الله خان در بدو سلطنت خود تلاش‌های خود را در این راه آغاز کرد.

---

۱. فاریابی، دکترهمت، به نقل از حقیقت التواریخ ص ۳۰۰.

۲. فرهنگ، محمد صدیق، پیشین، ص ۸۲٤

اما این تلاش‌ها منجر به جنگ سوم افغانستان و انگلیس گردید. دراین جنگ مردم آزاد سرحد و سرحد محکوم، بیشترین همکاری را بامردم و دولت افغانستان داشت. در نتیجه سبب گردید که تلفات زیادی به دشمن استعماری وارد سازند. این در حالی بود که دشمن از تجهیزات هوایی و زمینی کاملاً برتر برخوردار بود. اما متاسفانه پس از متارکه جنگ، مردم سرحد آزاد و محکوم تنها گذاشته شد و نیز در چانه زنی‌های سیاسی صلح، یکبار دیگر معاهده ننگین خط دیورند اعتراف گرفته شد و تعیین برخی از سرحدات مثل «زمان چپره» به ضرر افغانستان منعقد گردید. معاهده صلح راولپندی که در ۱۸ اگست ۱۹۱۹ به امضا رسید، در ماده پنجم آن آمده است: «دولت افغانستان سرحد بین هند و افغانستان را که امیر مرحوم قبول نموده بودند، قبول می‌نمایند و نیز متعهد می‌شوند که قسمت تحریر ناشده، خط سرحد طرف مغرب خیبر در جایی که حمله آوری از جانب افغانستان در این زمان واقع شد، بواسطه کمیشنی دولت بهیه برتانیه به زودی تمدید شود و حدی را که کمیشن دولت بهیه برتانیه تعیین نماید قبول کنند. عساکر دولت بهیه برتانیه براین سمت در مقامات حالیه خود خواهند ماند، تا وقتی که تعیین حدود مذکور به عمل بیاید.»[۱]

تنها دستآورد این صلحنامه به رسمیت شناختن استقلال افغانستان از سوی انگلیس بود. خط مرزی دیورند به عنوان زنجیر اسارت از قلب سرزمین پشتون‌ها عبورکرد و باقی ماند و چالشی شد برای واکنش‌های سیاسی و نظامی بعدی.

مرحوم غبار در یک جمع بندی کلی سرزمین‌هایی را که به تدریج از خاک افغانستان جدا شد از نظر سیر تاریخی چنین بیان می‌کند: «با انحطاط دولت ابدالی و استقرار دولت محمدزایی، حدود کشور افغانستان از هر طرف، مخصوصاً از جبهه شرق و جنوب قیچی شده رفت، تا شکل کنونی اختیار نمود و از سواحل بحر و رود سند عقب زده شد، محاط به خشکی گردید. بدین ترتیب که در دوره شاه محمود ابدالی ولایت خراسان در شمال مغرب افغانستان در سال ۱۸۰۳ به دست حکومت قاجاری ایران افتاد. قلعه اتک در کناره سند در سال ۱۸۱۲ به حکومت سیک پنجاب

۱. فرهنگ، همان، ص ۸۲۵ — ۸۲۶

گذاشته شد، ولایت ملتان در سال ۱۸۱۸ بدست حکومت سیک افتاد. در دوره محمدزایی ولایت کشمیر در سال ۱۸۱۹ به دولت پنجاب ملحق شد. ولایت دیره غازی خان در سال ۱۸۲۱ به پنجاب گذاشته شد. ولایت دیره اسماعیل خان در سال ۱۸۲۱ بدست سیک افتاد، ولایت پیشاور را در سال ۱۸۲۳ سیک اشغال نمود. ولایت سند را در سال ۱۸٤۳ دولت انگلیس گرفت، ولایت بلوچستان را در سال‌های ۱۸٥٤ تا ۱۸۷٦ حکومت انگلیس تصرف نمود. ولایت مرو را در سال ۱۸۸٤ دولت روس تزار گرفت. علاقه‌های شال، فوشنج تا کوژک، کورم و لندی کوتل در سال ۱۸۷۸ طبق معاهده گندمک از طرف امیر محمد یعقوب به انگلیس داده شد، ولایات سوات، باجور، چترال و علاقه‌های درنوی، وزیری، داور، چاکی و چمن در سال ۱۸۹۳ طبق معاهده دیورند از طرف عبدالرحمان خان به انگلیسی‌ها داده شد.»[1]

بدین ترتیب افغانستان پس از ضعف و فترت تدریجی ابدالیان و گسترش خانه جنگی‌ها و نفاق درونی خانواده سلطنتی برای کسب قدرت؛ کوچک و کوچک تر گردید و دایره این خیانت با قبول خط استعماری دیوروند توسط عبد الرحمان تکمیل گردید، تا امیر به قیمت دوتکه کردن یک قوم، بتواند بر سلطنتش در کابل باقی بماند.

شورش‌های ضد استعماری پشتونستان

مردم پشتونستان در عین حالی که به تدریج سرزمین شان بدست سیک‌ها افتاد ویا توسط استعمار انگلیس تجزیه گردید، همواره دربرابرمتجاوزان دست به شورش و قیام زده اند. مشکل اساسی که موفقیت این مبارزات راپایین آورد، ساختار قبیلوی و مبارزات ناهماهنگی بود که در گذر زمان ادامه یافت. با آشنایی به روند این مبارزات ضعف‌های آن به خوبی روشن می‌گردد و تحلیل کوتاهی نیز درباره عوامل عدم موفقیت این مبارزات درپایان این عنوان صورت گرفته است.

---

۱. غبار، غلام محمد، پیشین، ص ٦۷.

به طور کلی مردم پشتونستان درقدم اول برای رهایی از زیر سلطه سیک‌ها و استعمار انگلیس دست به مبارزات نظامی وقیام‌های قبیلوی زدند تا سرزمین شان را از زیر سلطه سیک و بدنبال آن استعمار انگلیس برهانند.این نبردهاهرچند که با فراز و نشیب‌های متفاوتی همراه بود اما ده‌ها سال طول کشید.

مردم پشتونستان در ماورای خط دیورند همیشه در برابر تجاوزات اجانب مقاومت کرده‌اند و حتی این مقاومت‌ها و شورش‌ها تا هنوز هم ادامه دارد.

سید احمد بریلوی

اولین قیام و مقاومت این مردم در برابر تجاوزات رنجیت سینگ حاکم سیک پنجاب آغاز گردید. او که در ابتدا با وابستگی و دادن خراج به دولت افغانستان، به تدریج در پنجاب قدرت مند شده بود، با آمدن استعمار در هند و وابسته شدن به انگلیس، با کمک استعمارگران و با استفاده از نفاق داخلی موجود دراداره سلطنتی افغانستان، حملات خود را به سوی افغانستان آغاز کرد و به تدریج قسمت‌هایی از سند، ایالت‌های کشمیر، پیشاور و دیرجات را به تصرف خود در آورد. در همین دوره اولین قیام پشتون‌ها علیه سلطه سیک آغاز گردید. روحانی یی به نام «سیداحمدبریلوی»، که تحت تاءثیر افکار ابن تیمیه بود، علم مخالفت را علیه سلطه سیک‌ها و انگلیس درهند برافراشت و فتوای جهاد صادر کرد. او درابتدا به قندهار و کابل آمد تا با پادشاه افغانستان علیه سلطه سیک‌ها متحد شود و سرزمین‌های از دست رفته افغانستان را باز پس گیرند. اما خاندان سلطنتی حاکم در کشورآن چنان گرفتار نفاق داخلی بودند که هرگز توان هیچ اقدامی را علیه دولت سیک نداشتند.

سید پس از آن که جواب رد شنید و از نفاق داخلی در کشور آگاه شد، مایوسانه به پیشاور رفت و مردم این منطقه را به قیام و شورش علیه سیک‌ها دعوت کرد. قبایلی‌های این منطقه که منتظر چنین فرصتی بودند، از دعوت سید احمد بریلوی استقبال کردند و تحت رهبری او دست به قیام زدند. او در سال ۱۸۲۷ وارد پنجتار یوسف زایی شد، مردم آنجا را نیز به قیام دعوت کرد. مرحوم غبار می‌نویسد: «افغانها (پشتونها) که از نیت او آگاه شدند، از بنگیش و سوات و تیرا و غیره به حمایت او

برخاستند و قوتی آراستند، رنجیت قشون قوی به قیادت «بدهه سنگه» علیه او سوق کرد و سید در «اکوری» جلو دشمن را گرفت، سردار یار محمدخان، حاکم پیشاور نیز به نام امداد سید وارد رزم گاه شد. ولی در جریان جنگ طرف یار محمدخان را التزام کرد و قوای افغانی (پشتون) سید متلاشی گردید. سید به پنجتار برگشت و دشمن به پیشاور رفت و در بالاحصار و باغ‌های پیشاور خرابی وارد کرد و اندازه مالیات سالانه سردار پیشاور را که به لاهور می‌داد نیز بر ذمه سردار یار محمد خان تزید کرد... سید در سال ۱۸۲۹ به اتفاق مردم یوسف زایی و فامیل مهمند دربالای سردار سعید محمدخان حمله کرد و او را منهدم ساخت. سردار یار محمدخان در حمله متقابلی که دراشنغر نمود، در میدان جنگ کشته شد. سید متعاقباً در پیشاور حمله و سردار سلطان محمدخان را منهدم کرد. معهذا حکومت پیشاور را مجدداً در برابر مالیات سالانه یک صدهزار روپیه به سردار «سلطان محمد خان» داده و دست دولت سکهه را از پیشاور قطع کرد. مگر سوقیات مجدد رنجیت به قیادت پسرش یش سینگ و جنرال وینجورا، اشنغر را فتح کرد و در سال ۱۸۳۰ سید احمد را در جنگ «هزاره» با تحمیل شش هزار کشته منهدم ساخت. از این به بعد جنگ‌های سید با دولت سکهه و سردار سلطان محمد خان، تکرار شد. تا بار دیگر پیشاور در دست سید افتاد و او پیشاور را باز به سردار «سلطان محمدخان» داد. زیرا او از نظر مذهبی انقراض سکهه[سیک] را می‌خواست، نه افغانهای مسلمان را. بالاخره سید طی جنگ‌هایی که با دولت سکهه نمود در سال ۱۸۳۱ در جنگ بالاکوت مثل مولوی اسماعیل کشته شد. قوای رنجیت تمام سواحل دو طرف سند را به دولت پنجاب الحاق نمود و سردار «سلطان محمد خان» به حیث مامور از طرف دربار سکهه به حکومت پیشاور باقی ماند.»[1]

قیام پشتون‌ها علیه سلطه سیک‌ها بعد از کشته شدن سید احمد بریلوی نیز ادامه پیدا کرد. اما عمده ترین قیام علیه سلطه سیک‌ها، به رهبری سید احمدبریلوی رخ داد، تا آنکه استعمار انگلیس در پی گسترش سلطه استعماری خود در هند، دولت

۱. غبار، همان، ص ۸۳۲ – ۸۳۳

سیک پنجاب را نیز به تدریج از پای در آورد؛ با تضعیف این دولت، خود را جای گزین کرد.

مبارزات پشتون‌ها علیه استعمار انگلیس به تدریج انگیزه‌های قومی و عشیره‌ای به خود گرفت، در حالی که مبارزات پشتون‌ها به رهبری سید احمد بریلوی رنگ و بوی مذهبی داشت و این خود زمینه‌ای شد برای نفوذ افکار دیوبندی هند، در مناطق پشتون نشین. سید احمد بریلوی از قوم پشتون نبود. او فقط برای مبارزه با سیک‌ها که بر مناطقی از مسلمانان سلطه داشت به این سرزمین آمده بود، تا مردم را درقیام علیه سیک‌ها رهبری نماید.

بعد از مرگ سید که قیام پشتون‌ها با گرایش‌های قومی و عشیره‌ای همراه بود، با فراز و نشیب متفاوتی ادامه پیدا کرد، این مبارزات بیشتر مقطعی بود تا همه جانبه. قبایل هرکدام به تنهایی با انگیزه‌های متفاوت دست به قیام می‌زدند از آن جایی یک رهبری قاطع نبود که همه قبایل را دور هم جمع کنند، این گونه شورش‌ها و قیام‌ها پس از مدتی تطمیع و یا سرکوب می‌گردید. اما با همه این فراز و نشیب‌ها همان طوری که عبد الرحمان به آن اشاره کرده این سرزمین همیشه با شورش و قیام‌های قبایلی همراه بوده است و هرگز دراطاعت کامل هیچ حاکمی در نیامده است.

جنگ اول و دوم افغان و انگلیس

دومین حرکت فراگیر پشتون‌های ماورای خط دیورند، در جنگ اول افغانستان و انگلیس در سال۱۸٤۱ بود. همزمان با هجوم قشون انگلیس به افغانستان، مردم این مناطق شجاعانه با قیام ملی مردم افغانستان علیه استعمار انگلیس، همگام شدند. حملات متعدد قبایل پشتون‌ها بر سپاه انگلیس در مشرقی و جنوبی عرصه را بر آنان تنگ کرده بود. شکست استعمار انگلیس در تجاوز اول به افغانستان، زمینه‌ای شد برای سیک‌های پنجاب، تا علیه استعمار انگلیس دست به قیام بزنند. آنان طی پیامی که به دوست محمدخان، پادشاه وقت افغانستان داد، اعلام کردند که حاضرند پیشاور، دیره جات و... را به افغانستان واگذارد به شرط آنکه آنان را در جنگ علیه استعمار انگلیس یاری نماید. این قیام‌ها و اعلام سیک‌ها، سبب قیام بزرگ پشتون‌ها

در پیشاور و دیره جات و... گردید. قیام گران از دوست محمد خان خواستند تا به خواسته سیک‌ها پاسخ مثبت بدهند، اما دوست محمد خان که خود سر سپرده انگلیس بود، نمی‌توانست در برابر انگلیسی‌ها دست به اقدام شجاعانه بزند و از طرفی نمی‌توانست به خواسته‌های مردم جواب رد بدهد. درنتیجه او با یک حرکت نمایشی ومنفعلانه به سوی پیشاور حرکت کرد. به قول مرحوم غبار جز ریختن آب سرد بر احساسات قیام گران پشتون و سیک‌ها، دستآورد دیگری نداشت. مرحوم غبار در این مورد می‌نویسد: «امیردوست محمدخان دیگر قادر نبود که از تقاضای مردم سرپیچی کند، لذا امیر تجهیز سپاه داد و با ۱۵ هزار سوار و پیاده داخل دهنه خیبر شد. این صدا در افغانستان و سواحل هند و پنجاب با غریو مسرت و تحسین استقبال شد و امیردوست محمدخان در کمال آرامی از بین هزاران نفر افغان (پشتون) جنگاور گذشته وارد پیشاور گردید. کلنل هربرت ادوارد، قلعه دار انگلیسی اتک، همین که صدای سپاه افغانی را شنید با عجله قلعه را ترک گفت و قشون افغانی داخل اتک گردید. این وقت بود که خود به خود تمام ولایات از دست رفته افغانی (پیشاور و دیره جات، حتی سند و بلوچستان و کشمیر) در انتظار ورود پادشاه افغانستان، دیده دوخته و دیگر معارضی وجود نداشت. سکهه[سیک] و انگلیس در سرتا سر پنجاب به گردن هم افتاده فرصت سر بالا کردن نمی‌یافتند و آوازه غلبه مردم افغانستان بر قشون به اصطلاح شکست ناپذیر امپراطوری انگلستان، هنوز در سرتا سر هندوستان طنین می‌نواخت. افغان‌ها (پشتون‌ها) در اتک سوقیات سپاه افغانی را در مقابل انگلیس و حمایت از پنجاب از امیر دوست محمد خان تمنا کردند. پس امیر یک قشون کوچک پنج هزار نفری تحت قیادت پسر خود، سردار محمد اکرم خان در میدان جنگ گجرات، سوق نمود تا این وقت شیرسنگه سپاه انگلیس را در جنگ «چیلیانواله» در هم شکسته و اینک در گجرات مشغول تعبیه نظامی بود. امیر دوست محمد خان، با ده هزار عسکر و هزاران افغان (پشتون) داوطلب به شکل تماشاچی در اتک استراحت کرده بود. جنگ گجرات در ۲۱ فبروری ۱۸٤۹ به عمل آمد و از همه پیشتر سردار محمد اکرم خان فرار کرد. فرار این شخص معناً اردوی سکهه را

در هم شکست و قشون انگلیس تغلب جست. معهذا قوای چترسنگه و شیرسنگه یک ماه دیگر مردانه در برابر انگلیس جنگیدند و در عین حال منتظر ورود امیر دوست محمد خان بودند. اما امیر دوست محمد خان از اتک نجنبید، تا اینکه قوای سکهه به کلی تار و مار شد. چتر سنگه و شیرسنگه که از امداد امیر ناامید گردیدند، بالاخره به سروالتر تسلیم شدند. انگلیسی‌ها متیقن بودند که امیر دوست محمد خان در برابر آنها دست به شمشیر نمی‌برد... دشمن به طرف پیشاور حمله کرد و امیر دوست محمد خان همین که مارش دشمن را بدید، علی الرغم خواسته‌های مردم و سپاه افغانی پشت به سند کرد و راه کابل را برداشت، و دل ملتی را درهم شکست... سپاه انگلیس که میدان را خالی دید خودش را جانشین دولت سکهه در سواحل راست سند اعلام کرد. این همان قضیه حیاتی کشور افغانستان است که بعد از مرور یک صدو چند سال هنوز به نام در برابر دیدگان مردم افغانستان قرار دارد.»[۱]

در دومین جنگ انگلیس و افغانستان در سال۱۸۷۸ پشتون‌های ماورای خط دیورند هر لحظه آماده قیام علیه انگلیس بودند و برخی از قوماندانان و طراحان عرصه نظامی و سیاسی در افغانستان، به شیرعلی خان پیشنهاد کردند، به جای آنکه منتظر بمانیم تا قشون دشمن به خاک افغانستان حمله کند، بهتر است ما به طرف کویته و دیگر مناطق تحت سلطه انگلیس حمله کنیم و مردم این مناطق از هر نوع همکاری دریغ نمی‌کنند. ولی امیر شیرعلی خان با هراسی که از دشمن به دل داشت، همچنان منتظر ماند تا قشون متجاوز انگلیس از سه محور کویته، خیبر و کرم به مقصد قندهار، جلال آباد و گردیزو در نهایت کابل، هجوم خود را آغاز کردند. مردم قبایل آزاد که در مناطق خیبر می‌زیستند، از همان آغاز تهاجم، دست به حملات چریکی علیه قشون انگلیسی زدند. دسته‌های چریکی قبیله افریدی، حد فاصل پیشاور و علی مسجد را در طول یکسال و چند ماه جنگ، برای انگلیس نا امن ساختند. طوری که حدود شش هزار سرباز انگلیسی مشغول حفظ راه‌های مواصلاتی در طول جنگ بودند.

---

۱. غبار، همان، ص ۹۲۹.

قبیله مهمند نیز به یاری افریدی‌ها شتافتند و هر جا که سرباز انگلیسی را می‌یافتند، می‌کشتند و حیوانات نقلیه و دیگر تجهیزات و امکانات دشمن را به تاراج می‌بردند. مرحوم غبار می‌نویسد: «چنان که خوگیانی‌ها، مهمندی‌ها، زخه خیل‌ها، افریدی‌ها و شنواری‌ها از جمرود، علی مسجد، لندی کوتل و باسول رمی، از حملات گوریلایی (چریکی) بر سر انگلیسی‌ها نیاسودند.»[1] در محور کرم نیز مردم علیه تجاوز قشون انگلیس دست به قیام زدند. در این مسیر در عین خیانت بعضی افراد وابسته به انگلیس، مردم وزیری، منگل، جدران، مسعودخیل و علی خیل در ۱۷ جنوری ۱۸۷۹ بر قشون انگلیس حمله بردند و به دشمن متجاوز ضربات سنگینی وارد کردند. در محور کویته و قندهار، مردم آماده قیام بودند و منتظر بودند تا شاید نیروهای افغانی بیایند و به طور دسته جمعی بر قشون انگلیس هجوم آورند.

ملا نجم الدین آخوند

قیام پشتون‌ها بعد از دومین تهاجم انگلیس به افغانستان، نیز ادامه پیدا کرد. به خصوص پس از آنکه یک شخصیت روحانی و صاحب نفوذ به نام «ملا نجم الدین آخوند زاده» معروف به «آخوند صاحب هده» پا به عرصه مبارزه گذاشت، شتاب بیشتری به خود گرفت. پشتون‌ها تحت قیادت این شخصیت کاریزما به مبارزات شان ادامه دادند.امیر عبدالرحمان خان، پیش ازسفر رسمی به هند تحت استعمارانگلیس، مردم سرحد را به قیام و مبارزه علیه استعمارگران، تشویق می‌کرد و از جمله به آخوند صاحب هده، کمک‌های اندکی کرد و او را برای تداوم مبارزه تشویق نمود. اما تشویق‌ها و کمک‌های او به اندازه‌ای نبود که تاثیر قابل توجه در روند مبارزات خلق پشتون داشته باشد. او حتی اختلاف موجود بین ملا نجم الدین آخوند زاده و رقیب سرسخت او «پیرمانکی» را نیز بر طرف نتوانست، چه رسد به اینکه کاری قابل توجهی برای مبارزان انجام دهد. عبدالرحمان خان از انگلیسی‌ها به شدت هراس داشت و به خود اجازه نمی‌داد تا حمایت کامل خود را از مبارزان سرحدی و قبایل

---

۱. غبار، همان، ص ۹۸۹.

پشتون ضد انگلیسی، ابراز دارد و سر انجام با دعوت رسمی دولت استعماری انگلیسی در هند از عبدالرحمان در مارچ ۱۸۸۵ آب سرد بر تمامی احساسات قومی و ضد انگلیسی امیر، ریخته شد و بعد از این سفر حتی از حمایت‌هایی جزیی مبارزان پشتون در سرزمین‌های از دست رفته، دست برداشت.

از سال ۱۸۸۸ مبارزات مردم پشتون شدت بیشتری یافت، جنرال رابرتس که فرمانده قشون متجاوز انگلیس در جنگ دوم افغانستان و انگلیس بود، مامور سرکوب قبایل پشتون در مناطق سرحدی گردید. در این نبردها، استعمار انگلیس مجبورشد تا سی هزار نظامی دیگر، بر قشون خود در کویته و راولپندی بیافزاید. تا بتواند قیام و مبارزات آزادی خواهانه پشتون‌ها را سرکوب کند. اما این مبارزات و جنگ‌های فرسایشی بر خلاف تصور و برآورد انگلیسی‌ها ادامه پیدا کرد و قبایل پشتون سرحدی، سرسختانه علیه دشمن متجاوز می‌جنگیدند. این جنگ‌ها بیش از ۸ سال طول کشید. (۱۸۸۸ - ۱۸۹۳) تا استعمار انگلیس توانست، قبایل شورشی پشتون را سرکوب نمایند و بر این مناطق تسلط پیدا کنند. مرحوم غبار می‌نویسد: «سی هزار سپاهی در تعداد اردو افزود و کویته و راولپندی به شکل استحکامات دفاعی در آورده شد. آنگاه سوقیات انگلیس علیه یوسف زایی‌ها، اورکزایی و غیره مردم سرحد، رسماً و به شدت آغاز نمود و تا سال ۱۸۹٤ دوام کرد و در انتهای سرحد شمالی علاقه‌های دیر، چترال، گلگیت مسخر گردید. مامورین دولت افغانستان در موقع «بلند خیل» و «وانا» تحت حملات قشون انگلیس قرار گرفت. سردار گل محمد خان که در وانا مقیم بود، به امر امیر از آنجا به «فرمل» و باز به «کتواز» عقب کشید و منتظر تصفیه امور سرحدی با انگلیسی‌ها ماند.»[1]

پشتون‌ها در همان آغاز تشدید قیام و مبارزه علیه استعمار انگلیس، از امیر عبدالرحمان خان انتظار زیادی داشتند تا به یاری آنان بشتابد. اما این آرزوها برباد رفت و عبدالرحمان حتی از همان کمک‌های اندکی که پیش از سفر به هند برای پشتون‌ها می‌کرد، دریغ ورزید. اما انعامات و مالیات آنها را می‌پذیرفت! مرحوم غبار

---

۱. غبار، همان، ص ۱۰۸۸.

در این باره می‌نویسد: «در حالی که مردم کرم در ۱۸۸۸ توسط سردار شیرین دل خان والی پکتیا، به امیر عبدالرحمان خان پیشنهاد کرده بودند که ما اتباع افغانستان بودیم و هستیم. پس شما ما را از قلمرو انگلیس جدا و به افغانستان منظم نمایید. اما امیر جواب داده بود که امیر محمد یعقوب خان، علاقه کرم را به دولت انگلیس گذاشته است و من در این مورد نمی‌توانم با انگلیس طرف شوم. شما خود جدایی خود را از انگلیس بدست آورید. همچنین در سال ۱۸۹۰ نمایندگان افریدی‌ها (۱٤٦ نفر) به نزد امیر آمده و به غرض حمله در قشله‌های سرحدی انگلیس رهنمونی خواستند، ولی امیر امتناع ورزید. مردم بلوچ تا اواخر ارتباط خود را با افغانستان نگه داشتند و حتی نوروز خان بلوچ رئیس بلوچ‌های خاران تا ۱۸۹۳ همه ساله شتران مهاری و دو شاب و خرما به علامت وابستگی به افغانستان در دربار کابل می‌فرستاد. اما امیر هنوز رسماً از همراهی با تقاضاهای این مردم خود داری می‌کرد. امیر این روش را در مورد استدعای تمام مردم باجور، تیرا، وزیری، مسعود و غیره معمول داشته بود. تمام این حرکات طوری فراهم می‌شد که بایستی مردمان سرحدات آزاد از امیر عبدالرحمان توسط خود او مایوس گردند و بالاخره تن به اطاعت دولت انگلیس دهند. در حالیکه خود انگلیس در نقاط عمده سرحد، چهار غند عسکر سواره و پیاده، یک کندک عسکر ملیشیا و شش ارابه توپ تمرکز داده بودند و در باجور و چترال نفاق و خانه جنگی‌ها را افروخته داشتند.»[۱]

ملاپیونده وقیام قبایل آزاد

هشت سال پس از مسافرت عبدالرحمان خان به هند تحت استعمار انگلیس، زمینه برای معاهده ننگین دیورند آمده شده بود. پس ازآنکه این معاهده ننگین به امضا رسید، بسیاری از پشتون‌هایی که در ماورای خط دیورند قرار گرفته بودند، از شنیدن این خبر شوکه شده بودند و بسیاری باور نمی‌کردند که شاه مستبد و مطلق العنانی چون عبدالرحمان چنین ذلیلانه در برابر خواسته‌های استعمار انگلیس سر خم کرده

۱. غبار، همان، ص ۱۰۸۹.

باشد و پخش این خبر را نوعی شایعه می‌پنداشتند. مردم وزیرستان هنوز هم باور نداشتند که از پیکر افغانستان جدا افتاده اند. آنها نامه‌ای به عبدالرحمان نوشتند و آن را توسط نماینده خود آقای کشتوری خان به افغانستان فرستاد. در این نامه آمده بود: «بعضی از هوا خواهان دولت انگلیس می‌گویند که حضرت والا (امیرعبدالرحمان) به استدعای دیورند که در کابل رفته بود، سرزمین وانا را به دولت انگلیس اعطا کرده است. اگر راست باشد مردم وزیری از اطاعت پذیری دولت مذکور ابا دارند و از سردار امید دارند که از صدق و کذب این امر ایشان را آگاه کند، تا فکری به کار خویش کرده و راهی صواب باشد در پیش گیرند.»

امیر عبدالرحمان به سردارگل محمد خان و خلیفه نور محمد نوشت که در جواب نامه مردم وزیری این جواب را بدهند: «به مردم وزیری بگویید که غیر از دو موضوع مرغه و برمل، دیگر مواضع مسکونه قوم وزیری و داور... و مسعود (یعنی تمام وزیرستان) متعلق به دولت انگلیس اند، زیرا که مردم و طوایف مذکوره از چهارده سال است که حضرت والا را رنجیده خاطر ساخته. هر چند به ایشان اظهار خوبی و هم دینی کرد. گوش به گفتار سعادت آثارش نداده و هر قدر اندرز و نصیحت نمود، نشنیدند. ناچار ملک ایشان را به دولت انگلیس واگذار شد و حضرت والا (عبدالرحمان) بدون از مردم برمل و مرغه و غیره که این طرف خط فاصل واقع اند، در امور دیگر مردم که آن سوی خط باشند مداخلت نمی‌کند.»[1] اعلامیه‌ها و پیام‌های عبدالرحمان تاثیری در روند مبارزات خلق پشتون نداشت، بلکه معاهده دیورند، سبب گردیده بود آنان با شدت و گستردگی بیشتر مبارزات شان را دنبال کنند. زیرا پس از آنکه مردم وزیری از امداد امیر ناامید شدند، حملات خود را در «وانا» بر قشون متجاوز انگلیس آغاز کردند. یک تولی از عساکر انگلیسی را به هلاکت رساندند، انبار دشمن را آتش زدند. ۱۵۰ میل تفنگ را به غنیمت گرفتند. انگلیسی‌ها سراسیمه چهارغند نیروی پیاده و زرهدار مجهز به توپخانه را از اتک به میدان جنگ وارد کردند. تا قیام مردم را در وانا در هم بشکنند. ولی به دنبال این

۱. غبار، همان، ص ۱۰۸۹ به نقل از سراج التواریخ، فیض محمد کاتب هزاره، ج ۳. ص ۹۵۵.

قیام، قبایل و طوایف مسعودی به رهبری «ملا پیونده» علیه دشمن شورش آغاز کردند و ضربات سختی بر انگلیسی‌ها وارد ساختند. قشون دشمن که در برابر این قیام تاب مقاومت را از دست داده بود، مجبور شدند از مناطقی که به سرحد آزاد مشهور است، موقتاً عقب نشینی کنند. سپس رئیس اداره استعماری هند شخصاً از کلکته به مناطق سرحد آزاد آمد تا وضعیت جنگی و قیام مردم را از نزدیک مورد بررسی قرار دهد. او در بازدید از لندی کوتل با عده‌ای از خوانین پشتون ملاقات کرد و در بدل پول قول اطاعت از آنان گرفت. ولی مردم خشمگین خانه‌های خوانین عیسی خیل، گداخیل و موسی خیل را به خاطر همکاری با انگلیس آتش زدند.

انگلیسی‌ها طی اعلامیه‌ای به مردم حلیم زایی، ترنگزایی، عیسی خیل، برهان خیل و پند علی، اعلام کرد، کوهستان مردم مهمند، متعلق به انگلیس است و مردم این مناطق نباید با افغانستان ارتباط برقرار نمایند. این اعلامیه بیشتراز گذشته احساسات ضد انگلیسی پشتون‌ها را بر انگیخت و به گستردگی قیام افزود. قوم حلیم زایی با مراجعه به ملا نجم الدین (آخوندصاحب هده) دست به قیام مجدد زدند و دیگر قبایل نیز ملاها و خوانین شان بر ضد انگلیس قیام کردند. ملا نجم الدین رهبر مذهبی و کاریزمای پشتون‌ها میان مردم مهمند در سرحد آزاد رفت و مرکزیت اختیار کرد. در سر تا سر سرحد و مناطق آزاد پشتون نشین شعار جهاد و مبارزه با استعمار انگلیس را سر دادند.

دسته‌های مجاهدین متشکل در پیشاور و دیرجات و غیره حملات متعددی بر متجاوزان انگلیسی انجام دادند. انگلیسی‌ها این بار از در شیطنت پیش آمدند و به ملا نجم الدین پیشنهاد کردند، در صورتی که ملا نجم الدین، از حملات گسترده مجاهدین پشتون علیه انگلیسی‌ها جلوگیری کند و مردم مهمند را در برابر انگلیس به تسلیم وادارد، تمام مالیات علاقه مهمند، به او داده خواهد شد. او پیشنهاد دشمن را رد کرد و پشتون‌ها را همچنان برای ادامه مبارزه علیه استعمار انگلیس تشویق کرد و سبب محبوبیت روزافزون ملا نجم الدین در میان مردم گردید. در گستره این قیام‌ها پشتون‌های یوسف زایی و سوات تا کاکرستان نیز بر ضد انگلیسی‌ها قیام کردند.

گسترش دامنه قیام‌های مردمی در مناطق ماورای خط دیورند از یک سو، ودل آزردگی پشتون‌ها از عبدالرحمان به خاطر امضای معاهده دیورند از طرف دیگر، سبب گردید او بار دیگر روش سیاسی خود را در برابر پشتون‌های ماورای خط دیورند تغییر دهد. این بار آنان را به ادامه قیام و جهاد علیه متجاوزان انگلیسی تشویق کرد. ملا نجم الدین و ملا پیونده (ملا پیونده از پشتون‌های وزیری بود که قبلاً امیر با آنها خصومت داشت) را به کابل دعوت کردند و از طرف امیر هدایایی دریافت نمودند.

انگلیسی‌ها که از درگیری و حملات چریکی پشتون‌های آزادی خواه عاجز مانده بودند، به تولید نفاق میان پشتون‌ها دست زدند. این دسیسه در مناطق باجور و چترال کارگر افتاد و برخی قبایل در این مناطق به جان هم افتادند. ولی این اختلافات سبب نابودی جهاد ضد انگلیسی نگردید، بلکه درگیری‌هایی که با خوانین طرفدار انگلیس رخ داد، آنها شکست خوردند و انگلیس مجبور شد برای چندمین بار با مجاهدین پشتون رو در رو درگیر جنگ شود.

در سال ۱۸۹۵ امیر عبدالرحمان سفری به لندن کرد. در این سفر او دست خالی برگشت و استقلال افغانستان را به دست آورده نتوانست. اما یک دستاورد ملموس بود و آن اینکه امیر بار دیگر روش سیاسی خود را در قبال پشتون‌های آن طرف سرحد دیورند تغییر داد. در سال ۱۸۹۷ نمایندگان مردم بونیر به کابل آمدند. از دولت افغانستان درخواست کمک کردند. امیر عبدالرحمان به آنان جواب رد داد. طبق روایت ملا فیض محمد کاتب هزاره، ملا پیونده نامه‌ای به عبدالرحمان به این مضمون نوشت: «قوم مسعود و بعضی دیگر از مردم وزیری در تحت امر من در آمده‌اند و بر هرده خانواری یک مرد مسلح گذاشته، امر مواجب دادن کرده ام و چون مطیع فرنگ نیستیم، آرزومندم که محض رضای خدا و پیغمبر با من مشورتی کنید که از شر کافر خلاص شویم. زیرا که اختیار در دست شما است واگر چنانچه امیر صاحب والا مناقب ما را در نزد خود بخواهد و یا بر ما سفارش کار کند، حکمش با راس والعین قبول است. به شرط آنکه از زیر حکم انگلیس

خلاص شویم.»[۱]

عبدالرحمان در جواب نوشت: «ملا پیونده در حفظ الهی باشد... در ۱۵ سال هر چند سعی کردم و کوشیدم که مردم وزیری و مسعودی احکام خدا و رسول را قبول کنند از غرض جویی ملایان و ملکان که مردم را فریب و بازی دادند، گفتار مرا گوش نداده، امور دین و دنیاشان را خراب کردند. اکنون جای آن نمانده است که شما باز خط به آدم می‌نویسید. خود شما سر رشته امر خود را می‌دانید. جای پرسیدن شما از ما نمانده است. هر چه خیر خود را می‌دانید بکنید. اگر سخن گفتن است، در همان ۱۵ سال پیش گفته شد». ملا پیونده دوباره نامه‌ای نوشت و یادآور شد که هفت هزار نفر آماده رزم دارد و به کابل آمده در کنار قشون افغانی، با انگلیس آماده جنگ است. این نامه نیز تاثیری بر امیر نداشت. این بار ملا پیونده با دو هزار مرد مسلح وارد خاک افغانستان شدند و نزد سردارگل محمد خان در پکتیا آمدند و گفتند: «هر آیینه نزد حضرت امیر والا شده، خواهش آن کنیم که اراضی قوم مسعود و داور را از تصرف انگلیس بیرون کند و اگر ممکن نباشد تجویز فروختن آن را بنماید که در افغانستان آمده، اراضی و عقار خریده، روز معیشت در تحت دولت اسلام به فلاحت به سر برآورند و اگر این هم متعذر و متعسر باشد، پس تهی دست، تمام آن مردم از راه هجرت در افغانستان داخل گشته اقامت و سکونت کنند.» سرانجام ملا پیونده با دو هزار نیروی مسلح خود به کابل نزد عبدالرحمان آمد و نتیجه ملاقات با امیر این شد که: «هر قوم وزیری و مسعودی و کانیکوری و بریچی و بلوچی و اچکزایی و غیره که مواطن ایشان پس از تعیین حدود از خاک افغانستان تجزیه و ضمیمه خاک مقبوضه دولت انگلیس شده اند، زیستن را در وطن خود دشوار دیده، به خواهش و میل خاطر خویش مهاجرت اختیار کند، به اندازه کفایت در افغانستان از اراضی خالصه دولت به او عنایت می‌شود که روز فلاحت به سر برد.»[۲]

---

۱. غبار، همان، ص ۱۱۰۵ به نقل از سراج التواریخ، ج ۳. ص ۱۳۳۱.
۲. غبار، همان، ص ۱۲۰۳ – ۱۲۰۴.

بدین ترتیب ده‌ها هزار از قبایلی‌های پشتون‌هایی آن طرف خط دیورند که ازحاکمیت استعمار انگلیس ناراضی بودند به افغانستان آمدند و از زمین‌های دولتی افغانستان بهره بردند ودر مناطق مختلف افغانستان از جنوب گرفته تا شمال کشور واز جمله در مناطق هزاره نشین ولایت ارزگان،ا سکان داده شدند.

پس از مرگ امیر عبدالرحمان خان و سلطنت حبیب الله خان، بسیاری از مناطق پشتون نشین ماورای خط دیورند، تحت انقیاد دولت استعماری انگلیس در آمد. اما وزیرستان پس از مرگ ملا پیونده، همچنان به مخالفت و مبارزه پراکنده خود ادامه داد.

قیام پشتون‌ها در سومین جنگ افغان و انگلیس

در آغاز جنگ جهانی اول نمایندگان آلمان و سلطان عثمانی ترک، به کابل آمدند و خواهان اتحاد برای مبارزه علیه استعمار انگلیس شدند. امیر حبیب الله جواب روشنی به آنان نداد، ولی این درخواست با استقبال پشتون‌های ماورای خط دیورند و عده‌ای از مردم افغانستان قرار گرفت. در سال ۱۹۱۵ عده‌ای زیادی از بزرگان ایالت سرحدی و بلوچستان و عده‌ای ازبزرگان مردم افغانستان در کابل گردهم آمدند، تا جلسه عمومی دایر کنند و رسماً خواهان جنگ و مبارزه علیه استعمارانگلیس شوند ولی با تعلل امیر حبیب الله خان، جلسه عمومی هرگز دایر نشد و حبیب ا...خان اَز هرگونه جنگ و درگیری علیه انگلیس خود داری کرد.

انگلستان در ازای رد درخواست نمایندگان آلمان و عثمانی و خواسته‌های مردم، به حبیب الله وعده کمک شصت میلیون روپیه و سالانه دو میلیون و چهار صد هزار روپیه را داد. اما این وعده‌ها هیچ کدام عملی نگردید، فقط بیست میلیون روپیه از کمک‌های یاد شده تا پیشاور رسید که امیر کشته شد و در عوض نفرت شدیدی میان قبایل پشتون در مناطق سرحدی، علیه امیر حبیب الله ایجاد گردید.

سال ۱۹۱۹ سال پایان جنگ اول جهانی و پیروزی متفقین بر متحدین بود، استعمار انگلیس در عین حالی که در این جنگ پیروز میدان بود، اما گستردگی

مبارزات ضد استعماری در سراسر مستعمرات بریتانیا، آژیر مرگ را برای استعمار پیر به صدا درآورده بود. مبارزات استقلال طلبانه مردم هند، از گستردگی فزاینده برخوردار شده بود. در چنین وضعیتی امان الله خان تصمیم جدی برای کسب استقلال اتخاذ کرد. تلاش‌های امان الله خان برای کسب استقلال افغانستان، برای استعمار انگلیس گران آمد و برای سومین بار زمینه تجاوز انگلیس به افغانستان فراهم شد. با اوج گیری تشنج در منطقه هزاران نفر از قبایل سرحد آزاد آمادگی خود را برای مقابله با تجاوز انگلیس اعلام کردند. در پیشاور، کمیته سی و دو نفره از جمع نهصد نفر اعضای انقلابی، تشکیل گردید و حمایت خود را از خواسته‌های میرزا غلام حیدر، نماینده مردم افغانستان در پیشاوراعلام کردند. در اطراف پیشاور قیام‌های مسلحانه بر ضد نیروهای انگلیس بوجود آمد. اعلامیه‌های استقلال طلبانه امان الله خان در طول سرحدات و نوار مرز خط دیورند، دست به دست می‌گردید. مردم آمادگی می‌گرفتند تا از عقب جبهه بر نیروهای انگلیس حمله کنند. حتی برخی از خوانین وابسته به انگلیس، تغییر رویه داده در صفوف مبارزان جای گرفتند و بار دیگر قیام‌های سراسری مردمی، امیدها را در سرحدات پشتون نشین زنده کرد. بخصوص آنکه قیام‌های مردمی در نقاط مختلف هند نیز گسترش یافته بود.

سومین جنگ افغانستان و انگلیس از چندین محور در چهارم می۱۹۱۹ آغاز شد. در محور خیبر پیش از آنکه نیروهای انگلیسی وارد خاک افغانستان شود، نیروهای افغانی بر قشون دشمن یورش بردند. منطقه کافرکوت را در جنوب لندی کوتل تصرف کردند. با پیشروی نیروهای افغانی به سوی خیبر، مردم پیشاور، به حمایت از افغانستان در صدد ترتیب دادن یک قیام بزرگ و سراسری بودند. اما استعمار انگلیس از بیم آنکه مبادا، کنترول اوضاع را از دست بدهد، به دستور جنرال کلیمو، آب پیشاور را قطع کرد تا مردم در مضیقه قرار بگیرند و از قیام سراسری دست بردارند. پس از آن که مردم به شدت دچار تشنگی شدند و در شرایط سختی قرار گرفتند، قشون استعماری انگلیس به شهر پیشاور هجوم آوردند، اعضای کمیته انقلابی و نمایندگان افغانستان را دستگیر کردند.

مردم افریدی نیز به حمایت افغانستان علیه انگلیس دست به اسلحه بردند. در محور وزیری نه تنها نیروهای انگلیس توانست به خاک افغانستان وارد شوند، بلکه تلفات زیادی را در طول راه در مناطق وزیرستان، متحمل گردیدند. این مبارزه حتی بعد از متارکه جنگ با افغانستان نیز ادامه یافت. مرحوم غبار مقاومت دلیرانه پشتونهای ماورای خط دیورند را در محور وزیرستان چنین بیان می کند: «۲۳ هزار جنگ جویان مسعودی و وزیری سر تا سر جبهه وزیرستان را به شکل مجمری آتش در آورده بودند. تمام مخابرات دشمن با مرکز «بنو» به استثنای مخابره رادیویی از بین برده شده و ارتباط بین استحکامات و قلعه‌های جنگی دشمن معدوم و حیوانات آذوقه رسانی، به تاراج برده شده بودند. در قشله‌های نظامی دشمن هزاران نفر ملیشیایی محلی افغانی قیام کرده با اسلحه و جبا خانه و مواد محترقه از صف دشمن خارج شدند و در عقب جبهه برسر دشمن ریختند و تلفات سختی بر قوه‌های انگلیس تحمیل کردند. انگلیسی‌ها در قلعه‌های مستحکم «وانا» و «سپین وام» از ۲۰ می‌تحت محاصره مسعودی‌ها قرار گرفتند و در ۲۳ می‌سپهسالار با ده هزار قشون داوطلب و سه هزار عسکر منظم وهفت توپ در ۳۰۰ متری سپین وام، موضع گرفته بود. دشمن قشله خود را در اسپین وام آتش زد و فرار کرد. کندک مشرافغانی، عبدالقیوم خان و داد محمد خان لندی داخل سپین وام گردیدند. در ٢٤ می‌قلعه بزرگ «وانا» و «سروکی» از طرف قوای افغانی فتح شد و در سرتاسر جبهه وزیرستان شکست در اردوی انگلیس افتاد و سپاه دشمن در ۲۵ می‌به سرعت عقب نشینی اختیار کرد. اما حملات و تعقیب افغان‌ها (پشتون‌ها) دوام داشت و در ۲٦ می‌مراکز نظامی انگلیس در «توچی» مورد حمله مردم قرار گرفت. دیگر اردوی انگلیسی معنویات نظامی (روحیه نظامی) خود را باخته بود. زیرا قیام تمام مردم سرحدات و افغان‌ها (پشتون‌ها)ی سواحل سند و رانده شدن قدرت انگلیس در آن طرف دریای سند، محتمل الوقوع بود. به این سبب بود که قوماندانان انگلیسی جبهه وزیرستان معزول و اداره محاذ مستقیماً تحت نظر وزارت جنگ هندوستان قرار گرفت. معهذا تا اواخر می‌تهانه(قلعه)های جنگی انگلیسی در شمال وزیرستان از قبیل وته خیل، شپانه،

خیسوره، و توت نری از طرف مجاهدین اشغال گردیده و قشله‌های هنگو و میرام شاه تحت محاصره قرار داده شد. ملیشیای میرام شاه (میرانشاه) به رهبری صوبه دار پات و جمع دارترین خان، با نقب قلعه میرام شاه را شکافته و از قشون دشمن جدا شده و به مجاهدین وزیرستان پیوستند. انگلیسی‌ها از ترس تمام قوای ملیشیا را در وزیرستان منحل کرده و آنان را به سند عقب کشیدند. به همین سبب بود که قوه انگلیسی وزیرستان قلعه‌های وانا، توچی و گومل را تخلیه کرده به استقامت ژوب به عقب نشینی پرداختند. ولی مخه کوت به سرعت از طرف لشکر مجاهد مسعودی محاصره گردید و قوای انگلیسی مخه کوت به استقامت منطقه سندیمان به عجله راه فرار برداشتند و شصت میل راه پیمودند. مسعودی‌ها تعقیب کرده و به حملات قوی پرداختند. ملیشیایی‌ها، انگلیسی‌ها را ترک کردند و عناصر انگلیس تا نفر آخر از دم تیغ مجاهدین گذشتند. متعاقباً ملیشیای ژوب معسکر انگلیس را ترک کردند. و مردم خاکار و مندوخیل و شیرانی به ضد انگلیس قیام نمودند. در طی جنگ‌هایی که به عمل آمد قوای انگلیس متعلق میجر گودن به کلی تباه و خود میجر زخمدار گردید. هم چنین قوای انگلیسی و دسته جات نظامی گورکه منهدم شدند و سر فرماندهی انگلیس مجبور شد که برای حفظ قلعه سندیمان دو ستون قوی نظامی از کویته در منطقه سندیمان بیاورد.[1]

انگلیسی‌ها بعد از متارکه جنگ با افغانستان نیز تا ماه جولای در پشتونستان درگیری جنگ با مجاهدین بودند و بادشواری‌های زیاد توانستند در ماه جولای، شورش‌های مسلحانه پشتون‌ها را درمنطقه ژوب خاموش نمایند و نیز در محور جنوب مجاهدین و قیام گران پشتون در پشین و بلوچستان به حملات چریکی شان علیه قشون انگلیس ادامه دادند. این مبارزات هرچند که دربرخی از مناطق توسط قشون انگلیسی سرکوب گردیدند، اما به صورت پراکنده قیام و شورش‌های مسلحانه مردم سرحدآزاد تا ۱۹۲۱ علیه انگلیسی‌ها ادامه یافت. هنگامی که قوای انگلیسی درگیر جنگ درافغانستان بودند، جبهه وزیرستان دشمن را دراین منطقه شکست داده بود و

۱. غبار، همان، ص ۱۲۰۵.

در صدد پیشروی به سوی شرق بود، اما ناگهان خبر متارکه جنگ میان انگلیس و افغانستان را شنیدند و از کابل دستور رسید شورشیان و قیام گران وزیرستانی باید مناطق فتح شده را که از انگلیس آزاد نموده دوباره باید رها نمایند. براساس این دستور نا بهنگام اراده مبارزان سست گردید و به ناچار به عقب نشینی پرداختند و حتی قلعه وانا نیز تخلیه گردید و دشمن شکست خورده باردیگر روحیه گرفت و مناطقی که از دست شان رفته بود دوباره باز پس گرفت و حتی از تخلیه دکه (در جبهه خیبر) سرباز زدند.این بار برخلاف دستور دولت کابل نیروهای شورشی وزیرستان و نیروهای افغانی که درکنار آنان بودند در جبهه وزیرستان دوباره فعال شدند و بار دیگر بهٔ وانا حمله نمودند و این منطقه به را تسخیرخود درآوردند.

وانا همچنان در اختیار مبارزان بود تا این که انگلیسی‌ها « دکه» را رها کردند. حملات چریکی مبارزان وزیرستان، بعد از متارکه رسمی جنگ بین افغانستان و انگلیس هم چنان ادامه یافت. برای مدت‌های مدیدی راه ارتباطی بین میرانشاه و بنو برای قشون انگلیسناامن و قطع بود. جنرال کلیمو بعد از بازگشت قشون افغانی از سرحدات مامور گردید تا شورش‌های مردم پشتونستان را دراین مناطق سرکوب نماید، ولی گسترد گی قیام و شورش‌های مسلحانه چنان گسترده بود که نیروهای استعماری انگلیس با تمام قدرت نظامی که داشتند، درمدت کوتاهی قادر به سرکوب این شورش‌ها نبودند. نیروهای انگلیسی در قرارگاه‌های شان تقریبا به حالت محاصره قرارداشتند و جرات بیرون آمدن از قرارگاه‌های شان را نداشتند. مشکل اساسی جنرال انگلیسی دراین منطقه این بود که بسیاری از پشتونیهایی که با انگلیسی‌ها همکاری داشتند و درخدمت این نیروها بودند، به صفوف مبارزان پشتون درآمده بودند، به همین دلیل در کسب و جمع آوری اطلاعات از محل تجمع و تصمیم گیری‌های شورشیان برای حمله برقوای انگلیسی، مشکل داشتند و در بسیاری از مواقع غافل گیر می‌گردیدند. مبارزان و شورشیان وزیرستان به دسته‌های ٤-٥ نفری تقسیم می‌شدند و برسنگرها و قرارگاه‌های نیروهای انگلیسی حملات چریکی انجام می‌دادند و برپوسته‌ها و پایگاه‌های دشمن ضربات سختی وارد می کردند حتی

دربسیاری از مواقع خطوط ارتباط شان را با اردوی جنرال کلیمو قطع می کردند. درکنار مبارزان وزیرستان درمناطق چندولا، دیره جات و بنو، نیز شورش‌ها هرروز قوت بیشتری به خود می گرفت و اوضاع برای انگلیسی‌ها وخیم تر می گردید.

در محور «پیوار» نیز جنگ علیه استعمار انگلیس در ۲۱ می۱۹۱۹ توسط قوای افغانی با همکاری نیروهای داوطلب افغانی و پشتون‌های ماورای خط دیورند، آغاز شد. آنان دشمن را شکست سخت دادند و به پیشروی خود آغاز کردند. در محور «تل» نیز همین پیشروی‌ها به ضرر قوای دشمن ادامه داشت و همه محورها بر نیروهای متجاوز انگلیسی در حال پیروزی بودند. اما بمب باران هواپیماهای انگلیسی که برای اولین بار درافغانستان از قوای هوایی کار گرفت، تراس و وحشت را بر دولت امانی ایجاد کرد و به ناچار با استعمارانگلیس درخواست متارکه جنگ داد و در ۸ می۱۹۱۹ رسما سومین جنگ بین افغانستان و انگلیس به پایان رسید، در حالی که طی ۲۲ روز نبرد، جبهات جنگی به نفع مردم افغانستان می‌چرخید و با توجه به وضعیت متزلزل نیروهای استعماری در هند، این امکان بوجود آمده بود که سراسر مناطق پشتون نشین و بلوچ نشین ماورای خط دیورند را از چنگال انگلیس آزاد سازند و سرزمین‌های از دست رفته را باز پس گیرد. اما متارکه ناگهانی جنگ، آب سردی بود که روی همه احساسات مردم ریخته شد، امیدها را به یاس مبدل کرد. از همه بدتر اینکه امان الله خان برای آخرین بار بر معاهده مرزی دیورند صحه گذاشت و مردم ماورای خط دیورند را با تمام احساسات انقلابی شان تنها گذاشت. هر چند که این مردم باز هم به مبارزات شان راادامه دادند. اما بزرگترین پشتوانه خود را که مردم افغانستان و دولت امانی می‌دانستند آن را بعد از متارکه جنگ از دست دادند.

امان الله خان در برابر این همه تصرفات ارضی که در جنگ سوم نصیب افغانستان شده بود، هیچ بهره‌ای نتوانست ببرد و تنها دستآورد این جنگ به رسمیت شناختن استقلال افغانستان از سوی انگلیس بود. اما سرزمین پشتونستان برای همیشه از دست رفت و امان الله خان از این فرصت برای رهایی پشتون‌های ماورای خط

دیورند نتوانست استفاده کامل ببرد.

انگلیسی‌ها که از تسخیر قبایل نوارمرزی و سرکوب شورش‌های قومی و قبایلی پشتون‌ها دراین نواحی عاجز مانده بودند، این مناطق را به عنوان سرحد قبایل آزاد به رسمیت شناختند که اداره آن در دست سران قبایل بود. هر چند مبارزات مسلحانه پشتون‌ها درعین حالی که از خود مختاری برخوردار بودند تا استقلال هند علیه انگلیسی‌ها ادامه داشت. اما بعد از استقلال افغانستان به تدریج از شدت آن کاسته گردید و قبایل پشتون آزاد سرحد بدون پشتوانه نتوانستند به مبارزات شان علیه استعمار انگلیس ادامه دهند.

عوامل ناکامی قیام پشتونها

حال اگر علل ناکامی مبارزات خلق پشتون را طی تقریباً یک صد سال علیه تجاوزگران سیک و انگلیسی انجام دادند، به تحلیل بگیریم، می‌توان به چالش‌های زیر اشاره کرد که فرا روی مبارزات آزادی خواهانه این مردم بوده است.

۱. نبود رهبری واحد

در هر قیامی، رهبری و هدایت قیام و مبارزه نقش اساسی و کلیدی را در پیروزی دارد. در جوامع شرقی معمولاً رهبری کاریزماتیک بیشترین نقش را در روند مبارزه داشته است. زیرا جوامع سنتی دین گرا، بیشتر از شخصیت‌های الگو و سمبل، پیروی و اطاعت می‌کنند. به همین دلیل هر گاه در چنین جوامعی شخصیت «کاریزما» ظهور کرده است، این جوامع دگرگون شده و در مسیر تغییر و تحول اجتماعی قرار گرفته است. معمولاً مبارزات ضد استعماری در کشورهای مشرق زمین و کشورهای اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا، در سایه رهبری کاریزما تداوم یافته است. مبارزات استقلال طلبانه مردم هند، در سایه رهبری کاریزماتیک مهاتماگاندی به پیروزی رسید و در کشورهای عربی وقتی مبارزات ضد استعماری آغاز و تداوم یافت، می‌بینیم که در هر دوره‌ای یک شخصیت کاریزما در راس مبارزات استعماری

قرار داشته است. عمرمختار، عزالدین قسام، حسن البناء، شیخ شلتوت، سید جمال الدین افغانی، محمد عبده و... شخصیت‌های کاریزمایی بودند که علیه استعمار مبارزه کرده اند.

متاسفانه مبارزات خلق پشتون برای رهایی از چنگال استعمار پیرانگلیس از رهبری کاریزماتیک و فرهمند برخوردار نبودند. در طول صد سال از مبارزات این مردم، حتی یک شخصیت کاریزما ظهور نکرده است که بتواند همه قبایل پشتون را در ماورای خط دیورند گردهم آورند و همه را در یک مسیر و خط السیر واحد مبارزه، هدایت کند. بلی شخصیت‌هایی چون، سیداحمد بریلوی(که پشتون نبود) ملانجم الدین (آخوند صاحب هده) ملا پیونده و... بودند که در روند مبارزات پشتونها نقش موثر داشتند. اما این شخصیت‌ها نتوانستند، همه قبایل پشتون را در صف واحد مبارزه هدایت و رهبری کنند. البته این‌ها هر کدام به نوبه خود شخصیت‌هایی کاریزما بودند و در دوران مبارزات آنان بود که روند جنبش ضد استعماری در پشتونستان، شتاب بیشتری به خود گرفت و تعدادی از قبایل با پذیرش رهبری آنان، مردانه در برابر تجاوزات استعمار انگلیس مبارزه کردند. اما آنچه که برای مبارزات خلق پشتون لازم و ضروری به نظر می‌رسید، اتحاد و یکپارچگی همه قبایل در سایه رهبری واحد و فرهمند بود. متاسفانه این خلاء در طول صد سال، پر نشد و همه پشتون‌ها در طول این مدت نتوانستند حتی یکبار گردهم بیایند و دست اتحاد و دوستی (به معنی واقعی آن) به سوی همدیگر دراز کنند.

قیامهای پشتون‌ها معمولاً به شکل قبیله‌ای انجام می‌گرفت که در این مبارزات قبیله یا قبایلی علیه انگلیس قیام می‌کردند و قبایل دیگر در برابر آن هیچ واکنشی نشان نمی‌دادند. یا به دلیل رقابت طرف دشمن را می‌گرفتند. بدین ترتیب است که در چنین جامعه ای، رهبری کاریزماتیک که بتواند همه قبایل را دور هم جمع کند، به سختی شکل می‌گیرد. چنانچه که این مشکل در طول صد سال در پشتونستان مشهود است.

۲. اختلافات قبیله‌ای

اختلافات قبیله‌ای چالش دیگری در فرایند مبارزات خلق پشتون طی یک سده گذشته است. این اختلافات از یک قیام عمومی و سراسری که تمام قبایل پشتون سرحدی و بلوچستان را در بر بگیرد، جلوگیری می‌کرد. این در حالی بود که همه پشتون‌ها از سلطه سیک و انگلیس در پشتونستان به شدت ناراحت بودند. ولی عدم اطاعت پذیری و تحمل همدیگر، رقابت‌های قبیله ای، از انسجام کامل میان پشتون‌ها جلوگیری کرد.

در جامعه‌ای که ساختار قبیلوی در آن جریان دارد، طبیعی است که خان، ملک و ارباب نقش اصلی را در تعیین خط مشی سیاسی دارد. پیوستن تعدادی از خوانین به صف دشمن و دنباله روی افراد قبایل از رئیس خود، زمینه‌های اتحاد منسجم قومی را از بین برد. هر چند که افراد قبایل شاید صادقانه در کنار دشمن قرار نگرفته باشند. اما نفس پیوستن آنان و حمایت از دشمن رخنه‌ای در اتحاد قومی یک ملت بود. اینکه آنان صادقانه با دشمن همکار نبود، در جنگ سوم افغانستان و انگلیس آشکار می‌گردد. ملیشیای قومی که انگلیسی‌ها از آنان حمایت می‌کردند، صفوف دشمن را رها کردند و به مجاهدین و قیام گران پشتون پیوستند. این روند به اندازه‌ای شدت یافت که استعمار انگلیس نسبت به کلیه ملیشیای پشتون بدگمان شد.این مسئله نشان می‌دهد اگر در جمع پشتون‌ها یک رهبر فرهمند بومی پیدا می‌شد در عین اختلافات قبایلی، می‌توانستند همه آنان را در یک صف واحد مبارزه گردهم آورند و اختلافات قبیلوی را کنار بگذارند. بیشترین نقطه اختلاف در باجور و اطراف آن میان چند قبیله بود که دامنه این اختلافات چنان طولانی بود که حتی بعد از خروج انگلیس از هند و تشکیل دولت پاکستان ادامه داشت. البته استعمار انگلیس در تولید نفاق داخلی نقش اساسی داشت و یکی از عوامل موفقیت استعمار انگلیس در تصرف مستعمرات و تداوم نظام استعماری خودش در این مناطق، تولید نفاق و ایجاد تنش‌های داخلی میان مردم بود. جواسیس کهنه کاری که در سراسر مستعمرات و کشورهای اسلامی برای تولید نفاق مذهبی، قومی و منطقه ای، ماموریت می‌یافتند

برای خود تاریخ مفصل در عصر استعمار دارد که پشتونستان نیز از آن مستثنی نبود. جواسیس کار کشته انگلیسی با چهره‌های مختلف و مبدل در نقش‌های گوناگون خود را در متن جامعه جای می‌دادند و به تولید نفاق می‌پرداختند. یکی از فعالیت‌های انگلیس در پشتونستان تولید نفاق مذهبی بود. نفاق و تفرقه مذهبی میان پشتون‌های شیعه مذهب و دیگر پشتون‌های اهل سنت در مناطق کرم و پاراچنار، بوجود آمد و منجر به درگیری‌های خونین گردید و مدت‌ها طول کشید.

۳. مبارزات مقطعی

مبارزه مقطعی سومین چالش فراروی جنبش آزادی خواهی پشتونستان بود، اگر به روند مبارزات این مردم دقت شود، در خواهیم یافت که اوج قیام‌ها در زمان‌های خاصی بوقوع پیوسته و پس از مدت زمانی فروکش کرده است. این مشکل شاید به دلیل نبود یک رهبر کاریزما و یا تکیه گاه قومی، بوده باشد. زیرا معمولاً جنبش آزادی پشتونخواهی زمانی گسترش یافته است که یک رهبر نسبتاً کاریزما در میان آنان ظهور کرده است و یا اینکه روابط میان افغانستان و استعمارانگلستان به تشنج گراییده و منجر به جنگ و برخورد نظامی شده است. در این وضعیت است که قیام پشتون‌ها شکل تازه‌ای به خود گرفته است. این روند در سیر تدریجی جنگ‌های متعددی که استعمارانگلیس با پشتون‌ها انجام داده‌اند کاملاً پیدا است. استعمار انگلیس مناطق پشتونستان را طبق نوشته مرحوم غبار این گونه تسخیر کرده است: «طی صد سال جنگ خورد و بزرگ، با این مردم دلیر به عمل آورد، قشون انگلیسی در ۱۸۵۰ بالای بهادرخیل و وزیرستان، در ۱۸۵۳ بر سر افریدی‌ها در ۱۸۵۵ بر آقا خیل‌ها در ۱۸۵۹ بالای کرم، در ۱۸۶۰ بر سر مسعودی‌ها حمله نمودند. و از ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۸ تنها با افریدی‌ها هشت جنگ بزرگ و از ۱۸۵۱ تا ۱۸٦٤ با مهمندی‌ها شش جنگ بزرگ نمودند. از مشاهیر این جنگ‌ها یکی هم جنگ «امبیله» در ۱۸۶۳ و دیگری جنگ «میزار» در ۱۸۹۷ (بعد از عقد معاهده دیورند) است که تا مالاکند، مهمند، افریدی و غیره مشتعل گردید و تا سال دیگر دوام نمود. انگلیسی‌ها تا روز برآمدن از هندوستان (به غرض تسخیر کوه‌های خیبر و سلیمان) شمشیر از دست

نگذاشتند.»[1]

این روند خود نشان می‌دهد که پشتون‌ها در فرایند مبارزات شان منسجم و یکپارچه عمل نکرده اند. بلکه مبارزات شان را به شکل مقطعی تداوم داده اند.

٤. انتظار کمک از افغانستان

مبارزان پشتون توجه خاصی به پادشاهان افغانستان داشتند. هر چند که این مسئله نشان از صداقت و راستی آنان در تبعیت از افغانستان بود و خود را جزء ملت افغانستان می‌دانستند و دوست داشتند که به عنوان یک ملت واحد با مردم افغانستان زندگی کنند. اما معاهدات ننگین و معاملات خائنانه برخی از شاهان برای رسیدن به تاج و تخت، دیگر دلیلی وجود نداشت که مبارزان پشتون تا این حد خود را به شاهان افغانی وابستگی نشان دهند. مگر همین شاهان نبودند که خط استعمار دیورند را از قلب این ملت عبور دادند؟ باز هم چشم امید آنان نسبت به چنین کسانی، معقولانه به نظر نمی‌رسد، زیرا شاهان و سلطنت موروثی سدوزایی‌ها و محمد زایی‌ها خود عامل زنجیر اسارت پشتون‌ها را در ماورای خط دیورند فراهم کردند.

در طول صد سال مبارزه، سران جنبش آزادی خواه پشتون باید به این نتیجه می‌رسیدند که باید روی پای خود بایستند و بدون تکیه به دیگران مبارزات خود را ادامه دهند. اما می‌بینیم که بسیاری از رهبران آزادی خواه پشتون به شاهان افغانستان چشم امید دوخته بودند. و این در حالی بود که عبدالرحمان خط دیورند را با انگلیس معامله کرده بود، اما او از مردم وزیری طلب کار بود و استمداد آنان را با تندی پاسخ داد. اما ملاپیونده و مجاهدان وزیری باز هم با کمال اخلاص خود را به قصر عبدالرحمان در کابل رساندند ولی ناامیدانه برگشتند. متاسفانه باز هم سران پشتون از این قضیه درس نگرفتند و منتظر ماندند تا دولت شاهی افغانستان قضیه پشتونستان را حل کند! که متاسفانه هرگز چنین نشد و بعد از استقلال هند نیز افغانستان از قافله بازی‌های سیاسی عقب ماند و بعدها که قضیه پشتونستان خود به

---

۱. غبار، همان، ص ۹۳۰.

یک بازی سیاسی تبدیل گردید، چنانچه که پیش از این نیز شاهان افغانستان برای کسب قدرت، خاک پشتونستان را با انگلیس معامله کردند. البته این نکته دلیل بر آن نیست که افغانستان حامی پشتونستان نبود، بلکه حرف اصلی این است که پشتون‌ها قبل از آنکه چشم امیدی به خارج داشته باشند، در قدم اول بر اراده و همت خود شان حساب باز می‌کردند و گر نه دیگران همان می‌کنند که تا کنون در حق پشتونستان روا داشته اند.

فصل سوم:

پشتونستان ناکامی هویت سیاسی

نخستین گامهای سیاسی پشتونها

با توجه به سابقه مبارزات مسلحانه پشتون‌ها که تاریخ یک صد ساله دارد، مبارزات سیاسی پشتون‌ها از سابقه چندانی برخوردار نیست. این بدان دلیل است که پشتون‌ها ساختار قبایلی شان را حفظ کرده‌اند و استعمار انگلیس نیز هیچ توجهی به رفاه زندگی آنان در زمینه توسعه خدمات اجتماعی، مدنی، فرهنگی، اقتصادی و آموزشی نکرد. از نظر انگلیس مردم این سرزمین، طغیان گرانی بودند که آرامش و آسایش را از استعمار پیر سلب کرده بود. پس چگونه ازحق توسعه و شکوفایی برخوردار می‌شدند.

انگلستان در ابتدا هیچ گونه حقوق سیاسی برای مردم هند قایل نبودند. اما به مرور زمان آنان از حق شهروندی درجه دوم برخوردار شدند ولی پشتون‌های تحت استعمارانگلیس از همین حقوق شهروندی درجه دو نیز محروم بودند. تنها سعی استعمار در این مناطق توسعه راه‌های مواصلاتی و ارتباطی بود و این نیز بدان دلیل بود که نیروهای اشغال گر در جنگ‌هایی که با قبایل پشتون روی می‌داد، نیاز به جاده داشت تا به راحتی بتوانند امکانات لوجستیکی رابه خطوط مقدم جبهات شان را عبور دهند.

در زمینه صنایع و توسعه اقتصادی هیچ کار مثبتی در این مناطق صورت نگرفت. مردم همچنان در فقر و بدبختی، روزگار به سر می‌بردند. در طول این مدت که انگلیسی‌ها بر پشتونستان حاکم بود، در این سرزمین وسیع فقط دو کارخانه احداث شد، یکی کارخانه میوه بود و دیگری کارخانه چینی سازی. در زمینه فرهنگ و

آموزش، تا سال ۱۹۱۳ حتی یک کالج در این مناطق وجود نداشت. از چندین میلیون نفری که در این سرزمین زندگی می‌کردند، فقط سالانه چهارو نیم هزار نفر به مکتب می‌رفتند، این مکاتب در مقاطع ابتدایی و متوسطه بود و هر کس توان تحصیل در آن را نداشت. فقط پول داران می‌توانستند از این وضعیت و امکانات برخوردار شوند. اولین کالج در سال ۱۹۱۳ در پیشاور توسط نواب‌های مسلمان ساخته شد، آن هم یک کالج اسلامی بود درکنار مسایل دینی علوم و فنون جدید روز تدریس می‌گردید. این کالج در سال ۱۹۵۰ تبدیل به دانشگاه شد. با توجه به چنین وضعیتی ونیز ساختار قبایلی این مردم، زمینه فعالیت‌های سیاسی در قرن نوزده هم میان آنان وجود نداشت.

سابقه فعالیت‌های سیاسی پشتون‌ها در اوایل قرن بیستم بر می‌گردد. هر چند که مرحوم غبار معتقد است که جنبش‌های سیاسی پشتون‌های ماورای خط دیورند در اواخر قرن نوزده هم آغاز گردید و بعد از جنگ جهانی اول در قرن بیستم پیشرفت زیادی کرد. اما واقعیت این است که در قرن نوزده هم فعالیت‌های سیاسی چندانی از پشتون‌ها که در ساختار احزاب مدرن تشکل یافته باشد، به چشم نمی‌خورد. زیرا توسعه فعالیت‌های احزاب سیاسی در گرو توسعه سیاسی، اجتماعی در هر جامعه است. چنین زمینه‌ای در پشتونستان وجود نداشت. لذا در قرن نوزده هم اگر تشکیلاتی وجود داشته باشد، بیشتر به شکل تشکیلات نظامی در ساختار عشیره‌ای و ملیشه‌ای بوده است که خانی و ملکی در راس آن قرار داشت.

خان عبدالغفار خان اولین رهبر سیاسی پشتون‌های ماورای خط دیورند (پشتونستان) به شمار می‌رود. به نظر این قلم، در حقیقت، مردم پشتونستان با حضورخان عبدالغفارخان در عرصه بازی‌های سیاسی، فاز جدیدی را در روند مبارزات آزادی خواهانه خود شان باز کردند. مبارزات مردم پشتونستان قبل از جنگ جهانی اول معمولاً مبارزات نظامی بود که در قالب گروه‌های قومی و ملیشه‌ای شکل گرفته بود. اما با حضور خان عبد الغفار خان فازجدید سیاسی نیز وارد عرصه زندگی مبارزاتی پشتون‌ها گردید. نکته جالب توجه در زندگی سیاسی عبدالغفار خان این است که او به پیروی از مهاتما گاندی خط مبارزاتی عدم خشونت را درپیش کشید.

این اولین خط مشی سیاسی در طول زندگی سیاسی همه پشتون‌ها به شمار می‌رود، زیرا درگذشته قبایل پشتون خواسته‌های شان را با زورتفنگ و خشونت جنگ بدست می‌آوردند و برای رسیدن به خواسته‌های شان کشته‌ها می‌دادند، اما خان با پیروی از گاندی برای اولین بار درمیان قبایل پشتون سخن از عدم خشونت زد. اوبا این روش پشتون‌ها را وارد زندگی و مبارزات سیاسی و تشکیلات حزبی کرد. تشکیلات حزبی با حضور او درجامعه پشتون شکل گرفت.

اولین جلسه عمومی و سیاسی پشتون‌ها در «اتمان زایی» برگزار شد که شکل اعتراض سیاسی را علیه استعمار انگلیس به خود گرفت و ازاین به بعد است که نقش خان عبدالغفارخان به عنوان یک رهبر سیاسی در جامعه پشتون‌ها مطرح می‌گردد. مرحوم غبار می‌نویسد: «اولین جلسه عمومی افغان‌ها (پشتونها) در «اتمان زایی» تحت رهبری عبدالغفارخان تشکیل و به ضد روش انگلیس احتجاج شد. خان عبدالغفارخان، با سایر رهبران افغان (پشتون) داخل زندان گردید.»[۱]

دومین حرکت سیاسی پشتون‌ها در پیشاور، در حمایت از افغانستان در جنگ سوم انگلیس بود. متاسفانه این حرکت سیاسی ناکام ماند و انگلیسی‌ها با بستن آب شهر پیشاور و دستگیری کمیته نه نفره آن، این فعالیت‌ها و تظاهرات سیاسی را در نطفه خفه کردند.

پشتون‌ها برای ورود به عرصه سیاسی در ابتدا به تشکل شبه مذهبی «جمعیت خلافت» یا «تحریک خلافت» پیوستند. این جمعیت متشکل از مسلمانان هند بود که مولوی محمد علی خان و شوکت علی خان از موءسسین آن بودند. با پیوستن عده‌ای از پشتون‌ها در جمعیت خلافت، شعبه‌ای از این حزب در سال ۱۹۲۱ در پیشاور باز شد. و این در زمانی بود که خان عبدالغفارخان و عده‌ای دیگر از سران پشتون خواهان، در زندان به سر می‌بردند. در سال ۱۹۲۲ زمانی که پرنس اف ویلز وارد پیشاور گردید، پشتون‌ها طی یک تظاهرات همه جانبه مخالفت خود را با استعمار انگلیس در هند و پشتونستان ابراز داشتند. این تظاهرات، بار دیگر سبب دستگیری

---

۱. غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ناشر احسانی، قم. تابستان ۱۳۷۵، ص ۹۳۰.

عده‌ای از آزادی خواهان پشتون گردید.

تظاهرات و گرایش به تشیکلات حزبی، بعد از جنگ جهانی اول پشتون‌ها را به سوی تجربه جدید سیاسی کشاند. هر چند انگلستان در برابر این مخالفت‌ها با شدت برخورد کرد و سران آزادی خواه پشتون را روانه زندان کردند. اما حرکت و جنبش سیاسی پشتون‌ها آغاز شده بود و این قطار سیاسی بر خلاف میل استعمار انگلیس، قابل توقف نبود. بویژه با کینه و نفرتی که استعمار پیر از قیام‌های مسلحانه آنها داشت، حتی آنان را به عنوان یک شهروند درجه دوم هم به شمار نمی‌آوردند و این حق در سال ۱۹۳۲ به آنان داده شد. در حالی که چند سال قبل دیگر مردم هند از حقوق شهروندی درجه دو برخوردار بودند. اما با همه این سخت گیری‌ها پشتون‌ها خط مشی سیاسی خود را در کنار مبارزات مسلحانه دنبال کردند.

بعد از تحریک خلافت، با آمدن مهاتماگاندی در عرصه سیاست «جنبش عدم تعاون» یا «جنبش عدم خشونت» را بوجود آورد و خان عبدالغفارخان و دیگر پشتون‌ها نیز از این جنبش حمایت کردند. به تعقیب فعالیت‌های تشکیلاتی که حاجی ترنگزایی انجام داده بود، خان عبدالغفارخان اولین تشکل جداگانه پشتونی را بوجود آورد. این تشکل همان «انجمن اصلاح افاغنه» بود. دیگر همکاران خان عبارت بودند از: اکبرخان خادم، میا احمدشاه خان، قاضی عطاالله (موءلف د پشتون تاریخ) جعفرشاه خان کاکاخیل، عبدالکریم خان و غیره... این انجمن در سال ۱۹۲۹ تشکیل جلسه داد و با تشکیل این انجمن در واقع اولین تشکل سیاسی با ویژگی‌های پشتونی، در پشتونستان شکل گرفت.

از این به بعد رجال سیاسی پشتون سعی کردند تا با ترسیم یک هویت سیاسی برای این قوم، آنان را به آرمان‌ها و خواسته‌های آزادی خواهانه شان برسانند. ازآن جایی که خان عبدالغفار خان علاقه به سیاست عدم خشونت داشت و علاقه مند به روش سیاسی گاندی بود و خدمت به مردم و استقلال پشتون‌ها را شعار می‌داد، انجمن یاد شده را در سال ۱۹۳۰ به «خدایی خدمتگاران» یا «سرخ پوشان» تغییر نام داد و فعالیت‌های سیاسی خود را با این نام ادامه دادند. اما درگیری‌های شدید مسلحانه که میان انگلیس و پشتون‌ها در کوهات، بنو، دیره اسماعیل خان و... رخ

داد، فضای فعالیت‌های سیاسی را تیره و تار کرد. بسیاری از رجال پشتون به زندان رفتند.

در زمینه فعالیت‌های سیاسی در سطح کل هند، پشتون‌ها با اشاره و خواست خان عبدالغفارخان، به سوی حزب کنگره، بیشتر متمایل شد، تا مسلم لیگ. آقای اندیشمند در کتاب خود به نام «ما و پاکستان» می‌نویسد: «قدیم ترین و پرآوازه ترین رهبر ناسیونالیست پشتون‌های آنسوی دیورند خان عبدالغفار خان بود. او قبل از تشکیل کشور پاکستان در سال‌های دهه چهل میلادی یکی از برجسته ترین رهبران پشتون در شبه قاره هند محسوب می‌شد که در جهت آزادی شبه قاره از سلطه استعمار بریتانیا مبارزه میکرد. موصوف دراین مبارزه با مهاتما گاندی از رهبران هند و حزب کانگریس ملی هند همسویی داشت. خان غفار خان «جنبش خدایی خدمتگاران» را رهبری میکرد. وی و جنبش مذکوربه عنوان یک حرکت اصلاح طلبانه و مخالف عملکرد زور و خشونت از اعتبار و جایگاه ویژه‌ای نزد مهاتما گاندی برخوردار بود. نکته شگفت انگیز در استراتیژی مبارزه خان عبدالغفار خان و جنبش خدایی خدمتگارانش به همین ویژگی عدم خشونت در خط مشی مبارزات او بر می‌گشت. در حالیکه این اندیشه و روش در تقابل با فرهنگ و باورهای سنتی قبایل پشتون در آنسوی دیورند قرار داشت که خان مذکور از مهم ترین رهبران پشتون‌ها در آنسو شمرده می‌شد.»[۱]

در واقع دو گرایش سیاسی پیش از استقلال هند در پشتونستان شکل گرفت. یکی گرایش مذهبی بود و دیگری گرایش‌های ملی گرایی و استقلال خواهی. گرایش‌های مذهبی در قالب جمعیت العلماء شکل گرفت که مذهبیون و مولوی‌های پشتون این جریان را برگزیدند. جریان ملی گراهای پشتون در قالب خدای خدمتگاران هویت شان را ارایه دادند. این جریان بعدها به عنوان «عوامی ملی» به فعالیت ادامه داد و خواسته‌های پشتونخواهی خود را دنبال کرد.

---

۱. اندیشمند، محمد اکرام، ما و پاکستان، نشر پیمان، چاپ اول تابستان ۱۳۸٦، ص۱۱۳.

پشتونستان واستقلال شبه قاره

در مبارزات ضد استعماری شبه قاره هند، تمام اقوام و مذاهب در آن نقش فعال داشتند، پشتون‌های زیر استعمار انگلیس نیز به قدر توان خود در این مبارزه سهم گرفتند، اما این مبارزه توأم با گرایش‌های قومی ـ قبیلوی بود. نهضت پشتونیزم در بستر مبارزات ضد استعماری علیه انگلیس در شبه قاره رشد یافت. اولین تشکیلات سیاسی آنان «تحریک خلافت» بود، بعد تبدیل به «انجمن اصلاح افاغنه» شد. در سال ۱۹۲۹ به «خدای خدمتگارانو» معروف به «سرخ جامگان» تغییر نام یافت. این نهضت که داعیه مبارزه با استعمار را سر می داد، به فکرهویت سیاسی به نام پشتونستان بود. وقتی مسلم لیگ درسال۱۹۰۶ بوجود آمد، خان عبدالغفارخان حزب کنگره را بر مسلم لیگ ترجیح داد. هنگامی که شبه قاره چشم انتظار استقلال بود. سرنوشت سیاسی این شبه قاره چنان رقم خورده بود که بعد از رهایی از استعمار انگلیس باید تجزیه شود. خان عبد الغفار خان که درآن زمان رهبری سیاسی پشتون‌ها را به عهده داشت، بجای برگزیدن کشور جدید مسلمان که رهبری آن را محمد علی جناح به عهده داشت، بیشتر به الحاق پشتونستان به هند علاقه مند بود تا پاکستان در حال تشکیل. او چندان رابطه‌ی دوستانه با محمد علی جناح موسس پاکستان نداشت، به همین دلیل خان به گاندی و دیگررهبران حزب کنگره پیشنهاد داد تا پشتونستان همچنان جزء کشور هند باشد. محمداکرام اندیشمند به نقل از کتاب ابوالکلام آزاد می‌نویسد: «جالب این است حتی خان عبدالغفار خان که به ادعای بازماندگانش وصیت نموده بود تا پس از مرگ، پیکرش را در خاک افغانستان دفن کنند، در آستانه آزادی نیم قاره هند و تشکیل کشور پاکستان خواستار پیوستن مناطق پشتون‌ها در آنسوی دیورند به هندوستان بود، نه به افغانستان کشور همسایه، همزبان، هم دین و هم فرهنگ خود. مولانا ابوالکلام آزاد یکی از رهبران مسلمان و آزادی خواه در شبه قاره هند که در سالهای مبارزات مردم شبه قاره علیه سلطه استعماری انگلیس از نویسندگان صاحب نام محسوب می‌شد در کتاب «هند آزادی گرفت» به موضع گیری خان غفار خان در مورد پشتونستان می‌پردازد وی دراین کتاب موضوع

پشتونستان را تشریح می‌کند که درزمان تجزیه نیم قاره هند در اول فکر می‌شد که تجزیه براساس حزب صورت می‌گیرد، یعنی در مناطقی که هر حزب اکثریت داشت همان منطقه به همان حزب تعلق گیرد. خان غفارخان چون عضویت حزب کانگریس را داشت پافشاری می‌کرد که مناطق سرحد آزاد که بعداً بنام پشتونستان یادشد، باید مربوط هندوستان گردد. زیرا با محمد علی جناح شدیداً مخالفت داشت، نهرو مجبور شد که شخصاً بخاطر مطالعه موضوع، سفری به منطقه سرحد نموده و امکان عملی پافشاری خان را مطالعه نماید.»[1]

قبل ازآن که شبه قاره به استقلال برسند و پاکستان ازاین پیکره جدا گردد، درآستانه استقلال جواهرلعل نهرو بنا برتقاضای خان از مناطق سرحدی بازدی کرد تا زمینه باقی ماندن پشتونستان رابه هند مطالعه نماید. اما او دربازدید ازاین منطقه نسبت به باقی ماندن پشتونستان به خاک هند تردیدهایی کرد و آن را عملی ندانست. اندیشمند می‌نویسد: «جواهرلعل نهرو نخستین صدراعظم هندوستان پس از استقلال شبه قاره هند، اندیشه و طرح غفار خان را در الحاق سرزمین پشتون‌های شمال غرب شبه قاره هند به کشور هندوستان را غیر عملی می‌پنداشت. نهرو ارتباط پشتونستان را با افغانستان در این مورد عملی تر تلقی میکرد. صرف نظر از اینکه آیا او به خان عبدالغفار خان و سایر رهبران پشتون آنسوی دیورند توصیه کرد تا به جای الحاق به هندوستان در مورد الحاق به افغانستان بیاندیشند یا نه، اما نه غفار خان و نه سایر رهبران پشتون آنسوی دیورند هیچگاه و در هیچ زمان و فرصتی این مطلب را به زبان نیاوردند که خواستار پیوستن به افغانستان و الحاق مناطق پشتون‌های شبه قاره به کشور افغانستان هستند.

بازدید نهرو از منطقه سرحد و نظریات تردید آمیز موصوف درالحاق مناطق پشتون‌های شبه قاره به کشور هندوستان، خان عبدالغفارخان را بسوی طرح ایجاد کشور مستقل پشتونستان برد.»[2]

---

۱. اندیشمند، همان ص ۱۱۳.

۲. اندیشمند، همان ص۱۱۵.

بعد ازاین است که فریاد پشتونخواهی خان بلند و بلندتر شد، پشتون‌ها در صوبه حد و بخشی از بلوچستان فعلی شعار استقلال سردادند، لغو تمام قراردادها از ناحیه انگلیس در هند هر چند که شور تازه ای در سراسر هند ایجاد کرد اما پشتونخواهان را به استقلال طلبی بیشتر ترغیب نمود و آنان را برای بدست گرفتن سرنوشت شان امیدوار تر ساخت. زیرا انگلیس در سال ۱۹٤۷ قرارداد زیر را با سران مبارز شبه قاره امضا کرد:

الف: دولت امپراطوری انگلستان کلیه وظایف و مسئولیت‌های قبلی خود را درباره حکومت هندوستان و کلیه قلمرو وابسته به آن که تا این تاریخ بر عهده داشته است ازذمه اش ساقط می کند.

ب: حتی تسلط حکومت انگلستان بر هندوستان از این تاریخ از میان می رود و با از میان رفتن این حق، کلیه قراردادها و موافقت نامه‌هایی که تا این تاریخ، میان دولت امپراتوری انگلستان و هندوستان نافذ بوده، باطل می گردد، و همچنین کلیه وظایف امپراتوری انگلستان نسبت به هندوستان و ایالات منسوب به آن از حق حکومت و تسلط قضایی که تا این تاریخ مجری بوده است و همچنین اختیارات امضای معاهدات و حق واگذاری امتیازات و غیره تماماً کان لم یکن انگاشته می شود.[1]

پشتونخواهان طبق این معاهده خود را آزاد و مستقل می دانستند، آنها بدین باور بودند که با این قراردادی که انگلیس با رهبران هند بسته است، پشتونستان نیز می‌تواند با اراده و خواست شان استقلال شان را بدست آورند.اما آبستن تحولات شبه قاره برخلاف انتظار پشتون‌ها زاییده شد. انگلیسی‌ها گفته بود که سرنوشت پشتونستان باید با آراء عمومی تعیین شود و آنان با پذیرش آراء عمومی انتظار زاییده شدن سه قلو را از شکم شبه قاره هند داشتند! ولی برخلاف انتظارآنان، آراء عمومی اختصاص به پشتون‌ها نداشت. بلکه رفراندومی بود که خط کفر و اسلام را از از همدیگر جدا می کرد و تمام هندو و مسلمان باید در آن شرکت می جستند. در

۱. سعیدی، سید غلام رضا، مسأله کشمیر و حیدرآباد، ص ٦۱، بهمن ۱۳۲۸.

هنگام رفراندوم فقط دو جعبه گذاشته شد، یکی جعبه قرآن کریم و دیگری جعبه کتاب مقدس هندو بود و هرگز جعبه دیگری به نام پشتونستان گذاشته نشد و پشتون‌ها که پیرو دین مبین اسلام بودند، قرآن را اختیار کردند و این انتخاب و اختیار خط بطلانی شد بر تفکر نژادگرایی آنان و باید در محدوده جغرافیایی پاکستان باقی می ماندند.

بدیت ترتیب برخلاف خواسته‌های خان عبدالغفار خان و دیگر رهبران پشتون، پشتونستان ناخواسته تعلق به پاکستان گرفت، زیرا پشتون‌های مسلمان به جای کتاب هندو، قران را انتخاب کرده بودند و این انتخاب علی رغم مخالفت شان، آنان را جزء کشور تازه تاسیس مسلمان پاکستان می‌کرد. هنگامی که شبه قاره استقلال یافت وتجزیه گردید، برخلاف طرح‌های خان، نه نفوذ حزبی کارگرافتاد تا پشتونستان درسایه گرایش به حزب گنگره جزء خاك پشتونستان باشد و نه به تنهایی از حق انتخاب و حق رای برای استقلال برخوردار گردیدند، شبه قاره هرچند که به سه تکه مجزا گردید، اما به دو کشور هند و پاکستان شرقی و غربی تقسیم شدند و از دامن شبه قاره سه کشور مستقل تولد نگردید.

پشتونستان تلاش برای استقلال

زمانی که استعمارگران انگلیس بتاریخ سوم جون ۱۹٤۷خروج خود را رسما از هندوستان اعلام کردند، پشتون‌ها برای کسب هویت مستقل سیاسی بیش از گذشته به تلاش افتادند، آنان به تاریخ ۲۱جون همان سال، یك گردهمایی بزرگی را درمنطقه «بنو» تشکیل دادند. دراین گرهمایی سران و اعضای حزب اسلام گرای جمعیت العلمای سرحد، خدائی خدمتگاران برهبری خان عبدالغفارخان، گروه شبه نظامی تازه تشکیلی به نام «جوانان مبارزپشتون» (که ادعا داشتند بیست وپنج هزارشبه نظامی مسلح را به همراه دارند و دهها هزار نفر از مردم عادی طرفدار این حزب و مبارزه مسلحانه آنان هستند)، سران و بزرگان قبایل دوطرف خط دیورند، شرکت کرده بودند. این اولین نشست عمومی و سراسری سیاسی پشتون‌ها هنگام استقلال شبه قاره برای کسب هویت سیاسی تازه بود. آنان دراین جلسه بزرگ پس ازشور

وبحث‌های طولانی زیاد به این نتیجه رسیدند که برای استقلال پشتونستان تلاش نمایند و دولت مستقل پشتونستان را بعد از استقلال شبه قاره تشکیل دهند. آنان با صراحت اعلام کردند، پشتون‌ها نه هندوستان را می‌خواهد و نه پاکستان را بلکه می‌خواهند سرنوشت سیاسی خود را خودشان بدست گیرند. مرحوم غبار دراین مورد می‌نویسد:«بعد از آنکه دولت انگلیس در ۳ جون ۱۹۴۷ اعلامیه تخلیه هند را نشر نمود، در ۲۱ همین ماه جرگه عظیم بنو در پشتونستان محکوم تشکیل شد و نمایندگان تمام «پشتونستان» آزاد و محکوم و بلوچستان، و احزاب بزرگ از قبیل: خدائی خدمت گاران، جمعیت العلمای سرحد و زلمی پشتون (جوانان پشتون) در آن شرکت و فیصله کردند که: «پشتونها نه هند میخواهند و نه پاکستان، بلکه میخواهند درین کشور یک حکومت آزاد پشتون براساس جمهوریت اسلامی تشکیل شود.»[1] هم چنین این جرگه نمایندگانی را به افغانستان اعزام کرد تا دولت افغانستان نیز از خواست آنان پشتیبانی نماید.

شبه نظامیان قبایل باردیگر برطبل جنگ کوبیدند وجوانان پشتونستان باردیگر برای شورش و قیام مسلحانه دیگر آمادگی می‌گرفتند.سران قبایل که چندان صبر و حوصله مبارزات سیاسی را نداشتند و جنگ و شورش مسلحانه را برای استقلال، برتلاش‌ها و مبارزات سیاسی، ترجیح می‌دادند، همیشه بر قیام و شورش مسلحانه تاکید داشتند، اما خان عبدالغفارخان که متاثرازافکار و خط مشی سیاسی مهاتما گاندی بود اجازه قیام و شورش‌های مسلحانه را علیه دولت نو تاسیس مسلمان پاکستان نداد. او که به دلیل مخالفت با مبارزه مسلحانه و منع کردن قبایل از انجام خشونت و جنگ به مهاتما گاندی سرحد یا پشتونستان معروف شده بود، امید وار بود که استقلال و کسب هویت سیاسی پشتونستان را از طریق مبارزه سیاسی از پاکستان بگیرد. اما این آرزوی خان هرگز برآورده نشد و گاندی پشتونستان دراین طرحش شکست خورد.

پشتون‌ها که بیش از صدسال دست به قیام و شورش علیه سیک‌ها و استعمار

---

۱. غبار، غلام محمد، پیشین، ص ۹۳۳.

انگلیس زده بودند و از اطاعت آنان سربرتافته بودند، اکنون در حساس ترین روزهای سرنوشت ساز پشتونستان، به توصیه رهبری سیاسی شان دست از مبارزه مسلحانه کشیدند و به قیام و شورش مسلحانه عمومی روی نیاوردند. اگر پشتون‌ها درآن زمان که دولت تازه تاسیس پاکستان با مشکلات و دشواری‌های زیادی مواجه بود، دست به یک قیام عمومی مسلحانه می‌زدند، قطعا به دستآورهای بهتری نایل می‌آمدند و حتی ممکن بود به استقلال برسند و یا لااقل به هویت سیاسی خودمختاربه نام پشتونستان دست پیدا می‌کردند، اما توصیه‌های عدم خشونت خان چندان به نفع پشتون‌ها تمام نگردید و پاکستان ازآن بیشترین بهره را برد.

پاکستان در ابتدای استقلال خود با گرفتاری‌های زیادی روبرو بود. مسأله کشمیر، هجوم مهاجرین مسلمان از هند به این کشور تازه تاسیس، حل نشدن تقسیمات آب رود خانه‌ها و نیز مشکلات که فراروی یک کشور تازه تاسیس وجود داشت. فرصت آن را نمی داد که حاکمیت کامل خود را بر پشتونستان در همان آغاز استقلال گسترش دهد، اما هرگز راضی نبود هیچ تکه ای از خاکی که برایش تعلق گرفته چشم پوشی نماید. دولت نو تاسیس پاکستان درابتدا در قبال مسأله پشتونستان با احتیاط گام برداشت و حاکمیت کامل خود را بر پشتونستان احراز نکرد.

دولت نوتاسیس پاکستان به کمک انگلستان طی یک سال به سرعت ارتش این کشور را سامان داد و ازآنجای که پاکستان باهند گرفتار منازعه ارضی بود، درهمان آغاز تصمیم گرفته شد که پاکستان باید از اقتدار نظامی برخوردار باشد. باقدرتی که ارتش پاکستان طی یک سال بدست آورده بود، از شانس مبارزات مسلحانه نظامی روز به روز در پشتونستان کاسته می‌گردید. اما با آنهم ارتش پاکستان به صبر و حوصله نظاره گرعملکرد سران و رهبران پشتون بودند. دولت پاکستان پس از یک سال از استقلال خود در اولین اقدام مخالف با خواسته‌های پشتون‌ها و استقلال این سرزمین، خان عبدالغفار خان رهبر حزب خدایی خدمتگاران و تعدادی از مسئولین این حزب را در شانزدهم جون ۱۹۴۸ دستگیر و زندانی کرد. دستگیری خان بازهم عزم پشتون‌ها را برای یک مبارزه مسلحانه جزم نکرد و بازهم برمبارزه سیاسی تاکید

کردند و برای ایجاد هماهنگی میان خود شان در اول سپتامبر ۱۹٤۹ رؤسای قبایل پشتون‌های آزاد جلسه ای را تشکیل دادند. سران این قبایل از رهبران، بزرگان و سران قبایل آزاد (خودمختار) پشتونستان خواستند تادر نشست‌ها و تصمیماتی که درآینده می گیرند چنین تصمیماتی را اتخاذ نمایند:

۱. قبایل آزاد سوگند یاد نمایند که بین خود اتفاق کامل داشته و تمام کارهای قومی را با مشورت یکدیگر انجام دهند.

۲. قبایل آزاد خود را مکلف بدانند که آزادی کامل پشتونستان را تحصیل نموده و در برابر تجاوز خارجی ایستادگی نمایند.

۳. قبایل آزاد خود را مکلف بدانند که ارتباط خود را با پشتوهای هر قسمت از پشتونستان محکم نموده و در خیر و شر یکدیگر سهیم باشند.

٤. برای رسیدگی به مسایل مربوط به پشتونستان و حل مشکلات آن یک جرگه بزرگ تری از تمام زعمای پشتونستان در آتیه نزدیک منعقد شود.[1]

رؤسای قبایل پشتون آزاد، پس از پنج ماه تلاش و فعالیت، موفق شدند تا جرگه بزرگ قومی را از تمام زعما و سران قبایل پشتون تشکیل دهند. به تاریخ‌های ۱۱ الی ۱۵ جنوری ۱۹۵۰، این سران در منطقه "چهار صده" دور هم نشستند و آینده پشتونستان را به بحث گذاشتند، طی این جلسات، به اتفاق آراء میرزا علی خان فیترینی را به حکومت ملی پشتونستان، انتخاب کردند و به دنبال آن خواسته‌های خود را به شرح زیر اعلام کرد:

۱. از دولت پاکستان خواسته می شود که تمامیت و استقلال پشتونستان و هفت میلیون نفوس آن را به رسمیت بشناسد.

۲. دولت پاکستان به کلیه مأمورین لشکری و کشوری خود دستور دهد که خاک پشتونستان را ترک نمایند و اگر تعلل شد، مسؤولیت و عواقب وخیم آن متوجه پاکستان خواهد بود.

۳. چون وسایل چاپ و انتشارات در پشتونستان نواقص دارد، از دولت و ملت

---

۱. ولیان، عبدالعظیم، پاکستان، ص ۱۳٤، چاپ دوم، ایران، مهرماه ۱۳۳۹.

برادر افغانستان که همواره با پشتون‌ها همدردی صمیمی دارند، تقاضا می شود که در این قسمت به پشتون‌ها کمک نماید.

٤. از سازمان ملل متحد تقاضا می شود که پشتونستان را به عنوان یک کشور و ملت آزاد و مستقل جزو اعضای خود بپذیرد و دولت پاکستان را موظف نماید که استقلال پشتونستان را به رسمیت بشناسد.[1]

دولت پاکستان دربرابر تشکیل جرگه کبیر چهارصده که درآن هزاران نفراز بزرگان، سیاست مداران و سران قبایل تشکیل یافته بود، دربرابر این خواسته‌ها و اعلام دولت پشتونستان فورا دست به واکنش نظامی زد، با حمله نظامی به این جرگه آنان را زیر رگبارگلوله گرفتند، تعداد زیادی از شرکت کنندگان زخمی گردیدند وصدها نفر ازفعالان سیاسی و فرهنگی پشتون را به زندان افگندند. این اولین واکنش تند نظامی پاکستان بود که دربرابر خواسته‌های استقلال طلبانه پشتون‌ها انجام داد.

شدت فشارهای سیاسی و نظامی بر پشتونخواهان سبب گردید که آنان تلاش کردند تا از دولت افغانستان کمک بگیرند. دولت افغانستان نیز درآن زمان به حمایت پشتون‌های پشتونستان برخواسته بود، چند ماه بعدش در همان سال(۱۹٤۸) جرگه پشتونستان آزاد را درکابل برگزار کردند. هرچند که این جرگه تاثیر چندانی به روند مبارزات سیاسی پشتون‌ها نداشت زیرا خواسته‌های نمایندگان پشتونستان از این جرگه برآورده نشد و از سوی دیگر این جرگه به حمایت از یک کشور خارجی برگزار شده بود و بیشتر پیامد منفی سیاسی را برای پشتون‌ها به دنبال داشت. بزرگان سیاسی و سران قبایل پشتونستان که در جرگه کابل شرکت کرده بودند، پس از دستگیری خان و حمله نظامیان پاکستان برجرگه آنان در چهار صده، خواهان مبارزه مسلحانه علیه دولت پاکستان بودند و از دولت افغانستان انتظار داشتند که آنان را دراین راه کمک و یاری نمایند. با آن که افغانستان تبلیغات زیادی را برای حمایت از پشتونستان به راه انداخته بودند، اما دولت مردان افغانستان نیز مبارزه مسلحانه را برعلیه دولت نو بنیاد پاکستان توسط ملیشه‌های قبایل در پشتونستان به صلاح ندانستند

۱. ولیان، همان، ص ۱۳۵.

و آنان را به خویشتن داری و مبارزه سیاسی تشویق کردند. اما برگزاری این جرگه سبب گردید که روز نهم سنبله به نام «روز پشتونستان» مسما گردد و دولت مردان افغانستان برادامه حمایت‌های سیاسی از خواسته‌های پشتون‌ها تاکید کردند. اما این حمایت سیاسی از پشتون‌های استقلال طلب در پشتونستان برای افغانستان گران تمام شد و دولت پاکستان در برابرآن عکس العمل شدید نشان داد.

یکی دیگر از تلاش‌های دولت پاکستان در پشتونستان این بود که تلاش کرد میان قبایل و گروه‌های سیاسی پشتون نفاق و اختلافات را تشدید نمایند. ازآنجایی که احزاب سیاسی در پشتونستان با دو گرایش ملی گرایی و اسلام گرایی به فعالیت مشغول بودند.از سوی دیگر پشتون‌ها مردمان مذهبی هستند که حتی برخلاف خواسته شان دررفراندوم جدایی بین هند و پاکستان قران را انتخاب کردند و احساسات مذهبی آنان براحساسات قومی شان چربید. دولت پاکستان تلاش کرد تا جمعیت العلمای پاکستان که نفوذ زیادی درمیان پشتون‌ها داشت، رشد بیشتری پیدا کند، تا زمینه فعالیت گروه‌های ملی گرای پشتون خواه در پشتونستان یا منطقه سرحد تضعیف گردد، زیرا اسلام گرایان پشتون بیشتر به فکرآزادی کشمیر بودند تا پشتونستان و این همان چیزی بود که دولت پاکستان می‌خواست. رشد احزاب مذهبی در این منطقه ازآن روز آغاز گردید و هنوزهم همچنان ادامه دارد.

سردی احساسات استقلال خواهی

دولت پاکستان سال‌ها خان عبدالغفار خان را در زندان نگه داشت. در کنار فشارهای که دولت پاکستان براحزاب ملی گرای پشتون وارد می‌کرد، برای تطمیع و جلب رضایت آنان برای پیوستن به پاکستان تلاش‌های زیادی را آغاز کردند. این سیاست‌ها سرانجام کارگر افتاد وبه مرورزمان و به تدریج احساسات استقلال طلبی پشتون‌ها در پشتونستان فروکش کرد.

به نظر این قلم آنچه به مررو زمان سبب گردید که در پشتونستان خواسته‌های استقلال طلبی به تدریج درمیان پشتون‌ها فروکش نماید، دو استراتژی موثری بود که دولت مرکزی پاکستان در پیش گرفت، یکی این که آنان در قدم اول تلاش کردند

گروه‌ها و جریان‌های مذهبی دراین منطقه رشد زیاد نماید، با رشد این احزاب انگیزه استقلال طلبی این مردم را در سایه عقیده مذهبی و باورهای ایمانی از میان برد. دوم این که دولت مرکزی پاکستان هرگز مانند دولت‌های افغانستان دست به اقدامات تبعیض آمیز قومی نزد. درافغانستان اقوام غیر پشتون و بویژه هزاره‌ها وازبکها دهها سال از مشارکت درقدرت سیاسی درافغانستان محروم بودند و به این مردم اجازه داده نمی‌شد به عنوان یک شهروند افغانی آزادانه درقدرت افغانستان مشارکت جویند.اما درپاکستان پشتون‌ها از همان بدواستقلال پاکستان از این حق برخوردار گردیدند، تحصیل کردگان پشتون بدون هیچ گونه تبعیضی به زودی در ارتش و ادارات دولتی به عنوان شهروندان پاکستانی شامل گردیدند. حضور نخبگان جامعه پشتون در قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی پاکستان سبب گردید احساسات قومی و استقلال طلبی بسیاری از نسل باسواد و نخبه پشتون، فروکش نماید. یکی از نویسندگان و محققین پشتون به نام عادل شاه به تغییرات تدریجی که درخواسته‌های پشتون‌های این منطقه بوجود آمد دلیل آن را حق مشارکت سیاسی می‌داند که دولت پاکستان به پشتون‌ها قایل گردید او می‌نویسد:" پشتون‌ها زمانی مخالف تشکیل پاکستان بود و تقاضای ایجاد دولت مستقل خود را داشتند، اماامروزه یکی از قوی ترین شرکاء در سلسله مراتب دولتی پاکستان به شمار می‌آیند... امروز پشتون‌های پاکستان باحدود۱٤ فیصد نفوس؛ ۲۵ درصد ارتش نیم ملیونی پاکستان را تشکیل میدهند. همچنین دورئیس جمهور(غلام اسحاق خان ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۳ و حاکم نظامی ژنرال ایوب خان ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹) و چهارلوی درستیز پاکستان ازهمین مردم بوده است. بطوری که پشتون‌ها بعداز پنجابی‌ها، مهاجرین، گروه تباری سوم بلحاظ برخورداری از مزایای دولت به نسبت نفوس شان بوده و سر سخت ترین حامیان نهاد دولت در پاکستان به حساب می‌آیند.»[1]

درکنار این مسئله نزاع کشمیر بین هند و پاکستان سبب شده بود که برای مذهبی‌های پشتون فرصت فکرکردن برای استقلال پشتونستان از پاکستان داده نشود.

---

۱. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین.ص ۱۱۷.

پاکستان برای بدست آوردن کشمیر از احساسات مذهبی پشتون‌ها سود برد. پس از آن که تلاش‌های رهبران مسلمان جدایی طلب برای جلب رضایت راجه هندوی کشمیر برای پیوستن به پاکستان به ناکامی مواجه شد و راجه حاکم در کشمیر هنگام استقلال شبه قاره و تولد کشورجدید پاکستان هم چنان بازی غرض آلود و دو پهلو داشت و سر انجام او در ۲۶ اکتبر۱۹٤۷ لایحه الحاق کشمیر را به نفع هند امضا کرد و کشمیر رسما از دست پاکستان رفت، این کشور چاره‌ای نداشت جز این که بسوی کشمیر حمله نظامی نماید. دراین حمله قبایل مسلح پشتون‌های مناطق هزاره و سوات اولین دسته جات ملیشه‌ای بودند که از مرز گذشتند و وارد کشمیر گردیدند. مصروفیت نیروهای مذهبی پشتون برای آزادی کشمیر از چنگال به اصطلاح کفار سبب گردید که در احساسات بخش بزرگی از پشتون‌ها استقلال خواهی قومی و خواست یک «پشتونستان مستقل» فروکش نماید.

پشتونستان از سال ۱۹٤۷ تا سال ۱۹۵۵ همچنان خود مختاربود و جزء تقسیمات هیچ یک از تقسیمات رسمی بخش‌های پاکستان به شمار نمی‌رفت. سرانجام پاکستان در آغاز سال ۱۹۵۵، به حالت نیمه خودمختاری که بر پشتونستان (صوبه سرحد و قسمتی از بلوچستان) حاکم بود، خاتمه بخشید. در تقسیمات کشوری که در آن سال صورت گرفت، پشتونستان جزولاینفک بخش پاکستان غربی شناخته شد.[۱] این تقسیمات به آن دلیل صورت گرفت که دو تکه جدا افتاده از خاک پاکستان حدود ۱٦۰۰ کیلومتراز همدیگر فاصله داشت. برای حل مشکل اداری دراین کشوردست به تقسیمات جدید زدند و کشور پاکستان به دو بخش اداری غربی و شرقی تقسیم شد. هریک ازاین دو بخش با یک مرکزیت اداری، ایالتهای موجود را، اداره می کردند. پشتونستان دراین تقسیمات جزوبخش پاکستان غربی قرار گرفت.

پشتون‌های استقلال طلب دربرابر این تقسیمات به مخالفت برخواستند و آن را به ضرر خود می دانستند.آنها علیه این اقدام دولت پاکستان دست به واکنش‌های خشونت آمیز زدند، جوانان پشتون در شهرهای مختلف ازجمله پیشاور تظاهرات

۱. فرهنگ، محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ انتشارات وفایی، قم.۱۳۷٤ ص۲۰٦.

کردند. این تظاهرات به خشونت و درگیری بین تظاهر کنندگان و پلیس منجر گردید. تعداد دیگری از شبه نظامیان قبایل توصیه‌های عدم خشونت خان عبد الغفار خان را فراموش کردند و دست به شورش‌های مسلحانه زدند، شورش‌های مسلحانه‌ای که خیلی دیر شده بود و شبه نظامیان قومی پشتون توان جنگیدن با ارتش پاکستان را نداشتند. شورش‌های قومی، اختلافات سیاسی احزاب درپاکستان و قدرت گیری سریع ارتش در پاکستان سبب گردید که نظامیان در نظام و قدرت سیاسی دراین کشور دست اندازی نماید. پاکستان پس از مدتی کوتاه از استقلال خود، اولین کودتای نظامی را تجربه کرد و با این کودتا استبداد دراین کشورتازه به استقلال رسیده حاکم گردید. حاکمان نظامی به شدت شورش‌های مسلحانه را در پشتونستان سرکوب کردند و به آنان اجازه نداد، دامنه شورش‌های مسلحانه شان را دردیگر مناطق پشتونستان گسترش بدهند.

سال‌های ۱۹۷۰ و ۷۱ سال‌های بحرانی برای پاکستان بود، در این سال‌ها اولین انتخابات آزاد در پاکستان برگزار شد. دوحزب رقیب و عمده نقش اساسی را در این انتخاب بازی می کردند، یعنی «عوامی لیگ» به رهبری مجیب الرحمان که نفوذ بیشتر در پاکستان شرقی داشت و «حزب مردم» به رهبری ذوالفقارعلی بوتو که نفوذ در پاکستان غربی داشت.این انتخابات تظاهرات و تشنجات زیادی را به همراه داشت و روایت گر رقابت شدید میان دوبخش جدا افتاده شرقی و غربی پاکستان بود. در واقع تهداب تجزیه پاکستان دراین ختلافات و رقابت‌ها پایه ریزی گردید. اختلافات زمانی به اوج رسید که حزب عوامی لیگ شیخ مجیب الرحمان در پاکستان شرقی(بنگال) با اکثریت قاطع به پیروزی رسید و حزب مردم در پاکستان غربی این پیروزی را کسب کرد، اما ازآنجایی که پایتخت این کشوردربخش غربی پاکستان بود، ذوالفقارعلی بوتو می‌خواست رهبری پاکستان را بدست گیرد ولی شیخ مجیب الرحمان می‌گفت نفوس مردم پاکستان شرقی (بنگال) بیشتراست و این بخش به رهبری این کشورمستحق تراست. سرانجام با دست اندازی‌های هند در بنگال و تقویت جدایی طلبان بنگالی توسط هند، بنگله دیش درسال ۱۹۷۱ از پاکستان جدا گردید. با جدایی بنگله دیش از پاکستان تغییرات دیگری در ساختار تقسیمات

کشوری و قانون اساسی پاکستان به وجود آمد. به دنبال این تحول ذوالفقار علی بوتو قانون اساسی جدیدی را تدوین کرد. قبل ازآن که این قانون به تصویب برسد مذاکرات گسترده‌ای با احزاب سیاسی درپاکستان صورت گرفت و موافقت این گروه‌ها را جلب کرد. یکی از گروه‌های سیاسی که به تقسیمات کشوری و قانون اساسی جدید موافقت کرد «حزب عوامی ملی پشتون خواه» بود. حزب عوامی ملی یکی از احزاب پرنفوذ پشتون خواه در بلوچستان فعلی به شمار می‌رفت. بعد از آن که خان عبدالغفارخان سال‌ها در زندان پاکستان به سربرد. حزب عوامی ملی بیشترین نقش سیاسی را برای استقلال و کسب حقوق پشتون‌ها درپاکستان بازی می‌کرد، تقریبا همه سیاست مداران ناسیونالیست پشتون دراین حزب گردآمده بودند. هرچند که این حزب بعدها دچار انشعاب‌هایی گردید. اما زمانی که با قانون اساسی وتقسیمات کشوری جدید مودافقت کرد، بسیاری از رهبران ناسیونالیست پشتون را با خود داشت.

موافقت عوامی ملی، از قانون اساسی و تقسیمات کشوری جدید، یک موفقیت و پیروزی بزرگ برای دولت مرکزی پاکستان بود، زیرا عوامی ملی، نسخه جدید حزب پیشین «خدای خدمتگاران» به شمار می‌رفت که خان عبدالغفار آن را رهبری می کرد. و از تشکیل و استقلال پشتونستان سخن می گفت. در این قانون اساسی، پشتونستان به دو ایالت سرحد و بلوچستان، تقسیم شده بود و حزب عوامی ملی این تقسیم را تأیید و موافقه نموده بود.[۱] دراین رایزنی‌ها و مذاکرات سیاسی دولت مرکزی پاکستان با رهبران ناسیونالیست پشتون، چنان برآن‌ها مسلط بود که این رهبران سیاسی حتی از اصرار گذاشتن نام ایالت سرحد به «پشتونستان» هم صرف نظرکردند و با وعده‌هایی که برای تقسیم قدرت به آنان داده شد، از خواسته‌های شان کوتاه آمدند.

بدین ترتیب پشتونستان در پاکستان به صورت رسمی و با موافقت رهبران سیاسی و مذهبی این سرزمین، جزء لاینفک خاک پاکستان شناخته شد و پشتونستان به دو

---

۱. فرهنگ، همان، ص ٦٨٢.

قسمت ایالت سرحد و بخشی هم جزء بلوچستان تجزیه گردید. دولت مردان پاکستان حتی حاضر نشدند به این خواسته رهبران ناسیونالیست پشتون موافقت کنند که نام ایالت سرحد را «پشتونستان» بگذارند.

در پی این موافقت، رهبران ناسیونالیست پشتون از جمله حزب عوامی ملی آزادی بیشتری برای فعالیت‌های سیاسی به دست آوردند. درانتخابات پارلمانی وایالتی پاکستان شرکت کردند، این حزب در بلوچستان کابینه ایالتی را به دست گرفت، در ایالت سرحد در کابینه ائتلافی با جمعیت علمای اسلام شرکت جست.

بدین تریب جریان تند و فعال پشتونخواهی به تدریج طی چند سال بدون این که به کدام نتیجه دلخواهی برسد، فروکش کرد. رهبران پشتونخواه روزگاری و بخصوص در زمان عبدالغفار خان از قدرت و نفوذ مردمی زیادی برخوردار بودند، نتوانستند به خواسته‌های قومی و ملی مردم پشتونستان جامه عمل بپوشانند.این خواسته‌ها درلا بلای شعارهای تند، تنش‌های موجود میان افغانستان و پاکستان و نیز اختلاف و تطمیع این رهبران، گم شد و با امتیازی که به این رهبران برای مشارکت سیاسی قایل گردیدند، از خواسته‌های اساسی شان دست کشیدند.

آقای اندیشمند ازقول یک مؤلف پشتون تبار پاکستانی به نام «هویت سیاسی نشنلیزم قومی و دولت پاکستان» در مورد دگرگونی دیدگاه و سیاست این حزب و رهبران پشتون در رابطه با پاکستان می‌نویسد: «نشنلیزم تباری پختون(پشتون) در ابتداء بعنوان یک حرکت ضد استعماری خان‌های کوچک (برهبری خان عبدالغفارخان) و دهقانان ظهور نموده و شدیداً مخالف تجزیه هند و تشکیل کشور پاکستان بود. بعد از تجزیه هند، این حرکت تبدیل به حزبی گردید که خواهان کنترول برقدرت اداری در ولایت صوبه سرحد و بدست گرفتن سهم متناسب در سیستم دولتی پاکستان بود. درمرحله سوم از تاریخچه خود، این حزب یک پلاتفورم مشترک را برای سرمایه گذاران ولایتی، مامورین دولتی و پرسونل ارتش در صوبه سرحد فراهم آورد. برای این افراد، نشنلیزم پختون به معنای حفاظت از امتیازات خودشان است که از سکتورهای خصوصی و دولتی پاکستان منشاء می‌گیرد. گرچه جدایی طلبی حتی قبل از دهه ۱۹۷۰ به نفع آنان نبود، اما بعد از جنگ افغانستان و تخریب آن کشور

حتی آن چند نفر معدود خیال پرداز و آیدیالیست هم دیگر هیچ آینده‌ای را بغیر از چوکات پاکستان برای خود نمی‌بینند.»[۱]

بارنت روبین استاد دانشگاه نیویورک و کارشناس معروف امریکایی در امور افغانستان در آخرین پژوهش خود در مناسبات افغانستان و پاکستان چرخش اساسی در دیدگاه و سیاست استقلال خواهی رهبران پشتون‌های آنسوی دیورند می‌نویسد: «پشتون‌های ناسیونالیست پاکستان درحال حاضر در دوحزب سیاسی بنام‌های حزب عوامی ملی و حزب پشتونخواه ملی عوامی فعالیت می‌کند. دیدگاه آن‌ها در رابطه با دولت پاکستان و افغانستان و با موضع گیری نهادهای ملکی و نظامی پاکستان و هم چنان با دیدگاه‌های احزاب سیاسی اسلامی آن کشور متفاوت است. ازسال ۱۹۴۷ بدین طرف پشتون‌های پاکستان به درجات مختلف درنظام اقتصادی و نهادهای دولتی این کشور مثل ارتش وادارات ملکی درآمیخته و احساسات تجزیه طلبی شان تضعیف یافته است. آن‌ها اکثراً اهداف سیاسی خویش را ازراههای اتکاء به چهارچوب مبارزه دموکراسی پارلمانی، اختیارات ایالتی و روابط دوستانه با افغانستان به پیش میبرند. ناسیونالیست‌های پشتون درحال حاضر طرح بازسازی دولت فدرال پاکستان را به پیش کشیده‌اند که هدف اساسی آن را متحد ساختن تمام پشتون‌های قبایل سرحدی و ایالت سرحد شمال غربی و بلوچستان شمالی در ایالت جدیدی بنام «پشتونستان» تشکیل میدهد. این ایالت جدید بخشی از ساختار دوباره سازی فدرالی خواهد بود که ولایات ازقدرت کافی در چهارچوب پاکستان دموکراتیک برخوردار خواهد گردید.»[۲]

بدین ترتیب همانطوری که گستره سرزمینی پشتونستان در گذرتاریخ کوچک و کوچک تر گردید و از یک منطقه وسیع و بزرگ به یک ایالت سرحد محدود گردید. خواسته‌های سیاسی و استقلال طلبی رهبران سیاسی و مردم این سرزمین نیز به مرور زمان کوچک و کوچکتر گردید، از استقلال به خودمختاری رسید و به این

۱. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین.ص ۱۲۰.
۲. اندیشمند، همان، ص ۱۲۱.

خواسته هم نرسیدند و حتی موفق نشدند که نام ایالت سرحد را به پشتونستان تغییر دهند. اکنون از خود مختاری هم دست برداشته‌اند و اهداف مبارزاتی شان را طبق گفته بارنت روبین روی تغییر نام ایالت سرحد به پشتونستان و ضمیمه کردن بخش پشتون نشین ایالت بلوچستان به این ایالت خلاصه کرده‌اند و دولت مردان پاکستان تاکنون به این خواسته آنان هم تن نداده اند. در انتخابات پارلمانی ۲۰۰۸ که حزب عوامی ملی ایالت سرحد پیروز شده است، باردیگر اقای اچکزی خواستار تغیرنام ایالت سرحد به پشتونستان گردید. اما واقعیت این است که اکنون رسیدن به این هدف نیز دشوار شده است، زیرا برای تغییرنام این ایالت باید از پارلمان ملی رای گرفته شود و پشتون‌ها دراین پارلمان به اندازه‌ای نیستند که رای اکثریت را دراین خصوص بدست آورند.

اکنون پشتون‌ها با آن که از نظرحقوق شهروندی و مشارکت سیاسی دراین کشور مشکلی ندارند، اما برای بدست آوردن هویت قومی شان مانند دیگراقوام سندی، بلوچ و پنجابی هنوزهم ناکام مانده‌اند و براساس ملحوظات سیاسی به این هدف نرسیده اند. مهمترین عاملی که هنوز پشتون‌های ماورای خط دیورند به این هدف نرسیده اند، این است که افغانستان هنوزهم خط مرزی دیورند را با پاکستان امضا نکرده است و این مسئله به عنوان یک چالش بزرگ سیاسی میان این دوکشور باقی است. عدم شناسایی خط دیورند از سوی افغانستان بدین معنا است که افغانستان هنوزهم پشتونستان را جزء خاک خود می‌داند و منتظر فرصتی است تا این سرزمین را دوباره به چنگ آورند. این خط مرزی وادعای افغانستان برپشتونستان چالش اساسی منطقه‌ای را میان افغانستان و پاکستان تشکیل داده است. سیاست‌های خارجی و بلوک بندی‌های منطقه‌ای افغانستان و پاکستان براساس همین چالش شکل گرفته است. گرایش افغانستان به اتحاد جماهیر شوروی سابق و عضویت پاکستان به پیمان‌های نظامی غربی سیتو و سینتو، همه براساس همین چالش منطقه‌ای شکل گرفت، با این تفاوت که برای پاکستان تنشی که با هند داشت نیز دراین گرایش‌های منطقه‌ای و بین المللی نقش زیادی داشت.

میزان گرایش پشتون‌ها به افغانستان

با همه چالش‌های موجود که میان افغانستان و پاکستان برسر مسئله خط دیورند وپشتونستان وجود دارد. مردم پشتون ماورای خط دیورند تاچه اندازه مایلند که جزءافغانستان گردند؟

چنانچه که در بررسی تلاش‌های دولت افغانستان برای پشتونستان خواهد امد، دولت افغانستان همیشه این واقعیت را انکار کرده‌اند که پشتون‌های ماورای خط دیورند چندان تمایلی برای پیوستن به افغانستان ندارد. از اما از آنجایی که افغانستان خط دیورند را به رسمیت نمی‌شناسد، همیشه ادعاد کرده است که پشتون‌های آن سوی خط دیورند تمایل به پیوستن به افغانستان دارند و منتظر روزی هستند که از پیکره پاکستان جدا گردند و به پیکره اصلی و سرزمین مادری خود افغانستان باز گردند. اماآیا پشتون‌های ماورای خط دیورند یا پشتونستان نیز چنین احساسی دارند؟ هرچند شاید پرداختن به این سئوال چندان مناسب به نظر نمی‌آید، زیرا اصل موضوع استقلال و یا الحاق پشتونستان به افغانستان سال‌ها است که منتفی شده و پشتون‌های ماورای خط دیورند و رهبران سیاسی آنان اعم از مذهبی و ناسیونالیست، با قانون اساسی وتقسیمات کشوری پاکستان موافقت کرده‌اند و رسما جزء خاک پاکستان شدند و به عنوان شهروندان پاکستان در فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی شرکت می‌کنند. اما آنچه که دراین جا لازم است به این سئوال توجه شود، اصل چالش منطقه‌ای است که میان افغانستان و پاکستان به خاطر پشتونستان و خط مرزی دیورند ده‌ها سال است که ادامه دارد. پاسخ به این سئوال روشن خواهد کرد که آیا پشتون‌های ماورای خط دیورند به اندازه‌ای که دولت افغانستان برای کسب هویت سیاسی و حق انتخاب برای پشتونستان تلاش کرده اند، آیا آنان هم هنگام مبارزات سیاسی استقلال طلبانه شان تمایلی داشته‌اند که ملحق به خاک افغانستان گردند؟ اگر چنین نبوده است چرا دولت مردان افغانستان کاسه داغ تر از آش شدند و استراتژی ملی و گرایش‌های سیاسی و روابط بین المللی افغانستان را در راستای کسب هویت سیاسی و یا الحاق پشتونستان به خاک افغانستان، تعیین کردند. به خاطر به رسمیت نشناختن خط مرزی دیوروند، سخت ترین بحران‌ها وخونین ترین چالش‌ها را پشت

سرگذاشت؟ پارادوکس‌هایی که دراین چالش منطقه‌ای وجود دارد در فصل بعدی بیشتر پرداخته خواهد شد. میزان گرایش پشتون‌های پشتونستان برای الحاق به افغانستان و نیز نگرشی که مردم و رهبران سیاسی پشتونستان از افغانستان دارند؛ می‌تواند به بخشی از فراز و نشیبی که بحران منطقه‌ای پشتونستان ایجاد کرده روشنی اندازد.

اگربه آنچه خوانده آمدیم توجه شود، به سادگی از روند فعالیت‌های سیاسی رهبران پشتون آشکار می‌گردد که آنان هرگز ازالحاق پشتونستان به افغانستان سخن نگفته اند. خان عبدالغفار خان یکی ازعمده ترین رهبران استقلال طلبان پشتونستان ازآغاز مبارزات سیاسی پشتون‌ها تا سال‌های زیادی بود. او به اندازه‌ای به افغانستان علاقه داشت که وصیت کرد پس از مرگش او را در جلال آباد افغانستان دفن نمایند. او به خاطرآزادی و کسب هویت سیاسی پشتون‌ها سال‌های زیادی را در زندان‌های دولت پاکستان بسر برد. درایامی که اواز زندان آزاد بود به دلیل علاقه‌ای که به افغانستان داشت بارها به افغانستان سفرکرد، با وصف این علایق زیاد او هرگز از پیوستن پشتونستان به افغانستان سخن نگفته است. در پشتونستان گروه‌های سیاسی با دوگرایش اسلام گرایی و ناسیونالیسم پشتونخواه چپی، نفوذ داشتند و مردم این منطقه از روزی که فعالیت‌های سیاسی را تجربه کرده اند، این دو خط فکری را باخود داشته اند. رهبران و گروه‌های اسلامی پشتون‌ها در آنسوی دیورند در هیچ زمانی از اندیشه و طرح جدایی طلبانه از پاکستان حمایت نکردند. در حالی که دو حزب مهم اسلامی، جماعت اسلامی و جمعیت العلمای پاکستان از سوی قاضی حسین احمد و مولانا فضل الرحمن دوتن از پشتون تباران پاکستان رهبری می‌شود، بخش عمده فعالان و هواداران هردو حزب نیز متعلق به جامعه پشتون در آنسوی دیورند است؛ آنان در هیچ جایی از برنامه و خط مشی سیاسی آن‌ها و احزاب شان چیزی بنام الحاق به افغانستان و حتی طرح جدایی و استقلال طلبی از پاکستان دیده نشده است. پس از خان عبدالغفار خان دومین رهبر پشتونخواه درشبه قاره هند و پاکستان خان عبدالصمد خان اچکزی است او از رهبران معروف پشتون‌ها در ایالت بلوچستان و رهبرحزب پشتونخواه ملی عوامی بود و برای جدایی و استقلال

پشتون‌های آنسوی دیورند از پاکستان تلاش داشت. این حزب نیز یک بارهم ازالحاق پشتونستان به افغانستان سخن نگفته است. پس از مرگ خان، رهبری این حزب به پسرش محمود خان اچکزی رسید. بعد ازآن نیز این حزب و رهبران آن در هیچ دوره‌ای از فعالیت و مبارزات خود از پیوستن پشتونستان به افغانستان صحبت نکرده اند.

چنانچه گذشت دراولین گردهمایی و یا جرگه‌ای که رهبران وسران قبایل پشتون دردر «بنو» تشکیل دادند تا برای سرنوشت پشتونستان تصمیم بگیرند. دراین جلسه بزرگ نیزهیچ یک رهبران و سران قبایل سخنی از الحاق به افغانستان نگفتند، بلکه خواهان استقلال و نظام سیاسی براساس شریعت اسلامی درپشتونستان شدند. در جرگه چهار صده بعد از استقلال پاکستان رسما برای پشتونستان دولت تعیین کردند و خواهان به رسمیت شناختن آن از سوی دیگر کشورها شدند. بعداز آن که پلیس و ارتش پاکستان به این جرگه حمله کردند، چند ماه بعد جرگه‌ای درباره پشتونستان در سال ۱۹٤۹ در جلال اباد برگزار گردید، دراین اجلاس از بزرگان، رهبران و سران قومی پشتون ماورای خط دیورند دعوت شده بود. یکی از موضوعات مهم اجلاس بطلان خط دیورند و الحاق پشتونستان به افغانستان بود. نمایندگان آن سوی خط دیورند دراین جرگه تلویحا اظهارداشتند که پیشاور وبلوچستان منطقه وسیعی است بهتراست به عنوان یک کشورمستقل بنام «پشتونستان» تشکیل گردد وبرادران افغانی ما بما کمک بکنند تا ما به این هدف دست پیدا کنیم. جرگه‌های مشابهی در کابل و قندهار دایرگردید. نمایندگان پشتونستان در این جرگه‌ها بازهم به جای الحاق به افغانستان تلویحا روی استقلال پافشاری کردند.[1]

ازآنجایی که خان عبدالغفار خان مدت‌های زیادی درزندان بود و پیری و فترت عاید حال او شده بود، رهبری سیاسی پشتون‌های ماورای خط دیورند و حزب عوامی ملی به پسرش خان عبدالولی خان رسید. او در فرایند فعالیت‌ها و مبارزات

---

۱. دولتی فاریابی، سید احمد شاه، نزج مفکوره تشکیل دولت مستقل پشتونستان، جنوری۲۰۰۷؛ www.dolati۲۲.blogspot.com

سیاسی خود، خط مشی را درپیش گرفت که سرانجام آن به به الحاق پشتونستان به پاکستان انجامید و سیاست استقلال طلبی و کسب هویت سیاسی پشتونستان، به سراشیبی سقوط گرفتارآمد. او و حزب عوامی ملی که میراث دار حزب خدای خدمت گاران بود، یکی از جریان‌های سیاسی ناسیونالیستی پشتون بود که درسال ۱۹۷۱ با قانون اساسی و تقسیمات کشوری پاکستان موافقت کرد وبرغلیان احساسات استقلال طلبی پشتون‌های آن طرف خط دیرند آب سرد ریخت. او درعین حال روابط خوبی با دولت افغانستان داشت و قبل از الحاق پشتونستان به پاکستان او درسال ۱۹۶۳ به عنوان رهبرسیاسی پشتون‌های آن طرف خط دیورند به افغانستان سفر کرد. از او به عنوان یک رهبر سیاسی بهترین استقبال گردید واز حمایت‌های بی دریغ دولت افغانستان درقبال کسب استقلال و هویت سیاسی پشتونستان برخوردار گردید. دراین دید و بازدیدها خط مرزی دیورند، خط استعماری خوانده شد که قلب پشتون‌ها را دونیم ساخته و روزهایی را آرزو کردند که با از بین رفتن این خط همه پشتون‌ها درافغانستان یک کشور واحدی را تشکیل دهند. سفر او به افغانستان در حساس ترین زمان و مصادف به آخرین سال صدارت سردار محمد داود بود، این سفر در حالی صورت گرفت که افغانستان به خاطرحمایت از «حقوق» پشتونستان تا یک قدمی جنگ با پاکستان پیش رفته بود. روابط دیپلماتیک میان دوکشور قطع گردیده بود و فریاد حمایت از حقوق پشتون‌های آنسوی دیورند در کابل بیشتر ازهرزمان دیگر بگوش می‌رسید. در چنین جو سیاسی موجود وقتی عبدالولی خان از این سفر به پاکستان برگشت در مقاله‌ای به تحلیل این موضوع پرداخت که آیا برای پشتون‌های شرق دیورند پیوستن به افغانستان بهتر است یا باقی ماندن در پاکستان؟ وی در این تحلیل ثابت کرد که الحاق پشتونستان به افغانستان به صلاح مردم پشتون نیست. او برای اثبات این ادعا مثال‌های زیادی در مورد عقب ماندگی و عدم توسعه افغانستان و پیشرفت‌های پاکستان ارائه کرد. یکی از مثال‌های که او به عنوان نمونه ارایه داد این بود که در همان سال تنها تعداد دانشجویان دختردانشگاه پیشاور حدود ۹۰۰۰ نفربود، درحالیکه تمام دانشجویان دانشگاه کابل به عنوان یگانه دانشگاه

در افغانستان حدود ۲۰۰۰ نفر بود.[1]

عبد الولی خان مدتی کوتاهی که از سفرش به افغانستان گذشته بود، دراوج تیرگی روابط سیاسی میان کابل و اسلام آباد با انتشار اعلامیه‌ای در مورد مناقشات افغانستان و پاکستان برسرپشتونستان به حمایت از پاکستان پرداخت و سیاست افغانستان را در مورد پشتونستان محکوم کرد: «بتارخ ۵ فبروری سال ۱۹۶۳ رادیو کویته گزارش داد که آقای ولی خان فرزند خان عبدالغفارخان رهبر مشهور خدایی خدمتگاران اعلامیه یی صادر کرده که درآن تبلیغات دولت شاهی افغانستان در مورد پشتونستان را «بیهوده» خوانده و تقبیح کرد و گفته اگر این تبلیغات قطع نگردد، توفانی عظیم از میان پشتون‌های پاکستان بیرون خواهد شد.»[2] طبیعی است اگردرآن شرایط حساس خبرنگاران دولتی پاکستان در درمتن این خبر دستکاری‌هایی زیادی ممکن است کرده باشند. اما نکته‌ای که از این اعلامیه بدست می‌آید، این است که خان در مسیر مبارزات سیاسی پشتون‌ها دچار تذب ذب شده بود. سفر او در افغانستان به جای آن که به او انرژی تازه ببخشد، اصل ادامه مبارزه پشتون‌ها برای استقلال خواهی، برایش زیرسئوال رفته بود. شاید او وقتی وضعیت اقتصادی و سیاسی را درافغانستان مشاهده کرد، به این نتیجه رسید که درصورت پیروزی جنبش استقلال طلبی پشتونستان، یک پشتونستان عقب مانده و توسعه نیافته درکنار افغانستان چه بدردش می‌خورد؟ شاید یکی ازعواملی که خان را وادار ساخت تا با قبول پاکستان در ساختار سیاسی این کشور مشارکت جوید همین عامل باشد.

عقب ماندگی افغانستان سبب شده بود که توده‌های مردم پشتون ماورای خط دیورند نیزحتی درآن روزها پاکستان را بر الحاق به افغانستان ترجیح بدهند. آقای اندیشمند خاطره‌ای را از یک دیپلمات افغانی در کویته نقل می‌کند که نمونه‌ای از دیدگاه پشتون‌های پشتونستان در باره افغانستان است. سید مسعود پوهنیار کنسول افغانستان در شهر کویته خاطره را در مورد توصیه یک داکتر پشتون نقل نموده و می‌نویسد: «درکویته بلوچستان یک داکتر جوان بنام عبدالمجید جعفر داکتر طب بود

۱. اندیشمند، همان، ص ۱۱۸.

۲. اندیشمند، همان، ص ۱۱۹.

او درلندن تحصیل کرده و درفن خود باندازه کافی لیاقت داشت و مردمان زیادی نزد او مراجعه می‌کردند ومعاینه خانه‌ی او نیز با اکسریز و دیگر سامان طبی جدید مجهز بود. موصوف بحیث داکتر خانوادگی ما، گاهی به خانه می‌آمد و گاهی ما به معاینه خانه او میرفتیم. شخص آرام و کم گپ بود. هنگامی که برای تداوی کدام یک از اعضای فامیل بمنزل ما هم می‌آمد، گفتارهایش تماماً در اطراف طبابت و مسلک خودش می‌بود و سخنان سیاسی هیچ گاه از او شنیده نمی‌شد. درسال ۱۹۶۰ تقریباً سه سال از ماموریتم در کویته گذشته بود. روزی مریض شدم و داکتر جعفر بخانه ما آمد. بعد از انجام معاینه و نوشتن نسخه برایم گفت شاه صاحب(لقب سیدها است در پاکستان) من در مسایل سیاسی هیچ گاه مداخله نمی‌کنم و به همین وظیفه غریبانه خود مشغول هستم. شما هم در ظرف این چند سال که مرا دیده و می‌شناسید از آن قبیل سخنان از زبان من نشنیده اید. اما وجدانم بنا بر احساسات اسلامیت و برادری و پشتونوالی واداشت تا امروز آنچه را از دیر زمان بخاطر داشتم برای شما بگویم. او گفت قندهار بعد ازکابل دومین شهرعمده افغانستان است و زمانی مرکز امپراطوری احمد شاه درانی بود. مریض‌ها از آن ولایت همه وقت به تعدادی زیادی جهت معالجه نزد من می‌آیند. معلوم می‌شود که شما در آنجا کدام شفاخانه خوب ندارید که قندهاری‌های مریض مجبوراً به کویته می‌آیند. مردمان مقرغزنی و اکثر ساحات آنجا نیز به بلوچستان آمده برای تداوی بمن مراجعه می‌نمایند. حال آنکه فاصله غزنی تا کابل بسیار کمتر از غزنی تا کویته است. ازاین معلوم می‌شود که شما حتی در پایتخت کشور خود هم یک شفاخانه بزرگ و مجهز ندارید که آن مردمان فاصله‌های زیاد دور را پیموده، به کویته می‌آیند. داکتر موصوف ادامه داده گفت شما همه ساله ملیون‌ها افغانی را در راه پشتونستان به مصرف می‌رسانید اما کاملاً به هدر رفته، نتیجه مثمری از آن گرفته نمی‌توانید. حالا بهتر است که شما بعوض مصرف پول بآن طریق یک شفاخانه خوب و مجهز با سامان و اسباب عصری در نزدیک سرحد سپین بولدک بسازید که نه تنها افغان‌های شما بلکه پشتون‌های این طرف سرحد(پاکستان) نیز به آنجا مراجعه نمایند.این سخنان را چون بکابل آمده به محترم صدراعظم سردار محمد داود خان عرض کردم، فرمودند که راه بسیار دور و

دراز است.»[۱]

مردم پشتونستان طی صدسال شورش‌های مسلحانه‌ای که داشتند همیشه افغانستان را یکی از بزرگ ترین پشتوانه‌های خود شان می‌دانستند و ارتباط نزدیک با افغانستان داشتند و همیشه آرزو می‌کردند که زیر سلطنت افغانی باشند و سرزمین شان جزء خاک افغانستان باشد. سران قبایل وفرماندهان جنگی پشتون، بارها برای کمک و کسب تکلیف به افغانستان می‌آمدند، حتی زمانی که عبد الرحمان مبارزان و شورشیان پشتون را از خودش می‌راند و از ملاپیونده نفرت داشت. باز هم آنان به دربار عبدالرحمان می‌آمدند. درجنگ‌های افغانستان و انگلیس قبایل پشتونستان همیشه به کمک افغانستان شتافتند و علیه قشون انگلیس جنگیدند. اما زمانی که پشتون‌ها فعالیت‌های سیاسی را آغاز کردند و برای کسب هویت سیاسی تلاش کردند، آنان به تدریج از افغانستان فاصله گرفتند و این فاصله به اندازه‌ای رسید که مردم و رهبران پشتون حاضر نشدند خود را به افغانستان متعلق بدانند.

بدین ترتیب همان طوری که درگذرزمان مناطق زیادی از سرزمین پشتونستان از چنگ پشتون‌ها خارج گردید و بدست سیک‌ها و استعمارانگلیس افتاد و خواسته‌های سیاسی آنان از استقلال طلبی محدود و محدود تر گردید و ملحق به خاک پاکستان گردیدند و اکنون فقط برای تغییر نام ایالت سرحد به پشتونستان تلاش دارند، علاقه و پیوستگی پشتون‌ها نیز از اطاعت ووابستگی و اتکای شدید به افغانستان به تدریج کاسته شد و به مرحله‌ای رسید که دیگر هیچ یک از پشتون‌های ماورای دیورروند حاضر نیستند که سرزمین شان جزء افغانستان باشد.

البته این دوری طبیعی به نظر می‌رسد، زیرا هرپشتونی که از پشتونستان به افغانستان آمده است؛ به چشم سر شرایط سخت زندگی و عقب ماندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را درافغانستان دیده اند. نظام سیاسی که حتی خود قبایل پشتون در آن ازآزادی و حقوق شهروندی کامل برخوردار نبودند، چه رسد به دیگر اقوام ساکن درافغانستان. استبداد، تعصّب و دگم اندیشی قبیلوی افغانستان را به عقب مانده

---

۱. اندیشمند، همان، ص۱۱۹.

ترین کشور تبدیل کرد. نخبگان سیاسی و روشنفکران این سرزمین دراوج شعارهای آزادی خواهی پشتونستان درزندان‌ها پوسیدند. استبداد نادرخان، هاشم خان، شاه محمودخان و داود خان، بدترین دوران استبدادی بعد از دوره امانی بود و درهمین زمان صدها روشنفکر و نخبگان افغانی درزندان‌های استبداد پوسیدند و مردند و یا علیل و زار و ناتوان گشتند. برای پشتون‌های آن طرف خط دیورند لااقل این فرصت داده می‌شد که برای اعتراض و تظاهرات به خیابان‌های شهر بریزند و خواسته‌های شان را بیان کنند، اما آیا درآن زمان درافغانستان این امکان میسر بود؟ پشتون‌ها به خوبی درك می‌کردند که درصورت الحاق به افغانستان دربدترین شرایط رفاهی باید زندگی کنند و در سایه استبداد از هیچ دم نزنند و حتی نگویند که شکمم گرسنه است. درحالی که در پاکستان برای آنان حق مشارکت سیاسی دادند و مجاز بودند که خواسته‌های سیاسی شان را از مجرای قانونی به پیش ببرند. اما به نادرخان، هاشم خان، محمود خان و یا داود در دوران سلطنت ویا صدارت شان این اجازه را به هزاره‌ها، تاجیک‌ها و یا ازبک‌ها می‌دادند که به خیابان‌ها آمده خواسته‌های سیاسی شان را بیان کنند؟. درحالی که خواسته‌های سیاسی آنان استقلال و حتی خودمختاری هم نبود، بلکه تقاضا داشتند به عنوان شهروند و تبعه افغانستان مشارکت سیاسی دردولت داشته باشند و از خدمات دولت در مناطق شان برخوردار باشند. اما آنان اجازه بیان چنین خواسته‌هایی را هم نداشتند. درچنین شرایطی مردم پشتونستان چگونه علاقه مند می‌گردیدند که طرف دار الحاق به خاك افغانستان باشند؟ و برای الحاق به این کشور مبارزه نمایند؟

فصل چهارم:

افغانستان و مسأله پشتونستان

مهمترین بخش ستراتژی سیاسی افغانستان را در نیم سده گذشته مسئله پشتونستان وخط دیورند تشکیل داده است. هر چند افغانستان در جنگ‌ها و شورش‌های قبایل پشتون درآنسوی دیورند کمک و یاری رسانده است. آنان نیز درارتباط نزدیک با افغانستان بوده‌اند و در تجاوزات انگلیس علیه افغانستان مردم ما را یاری رسانده اند. اما تلاش‌های سیاسی به صورت جدی زمانی برای پشتونستان و خط دیورند آغاز گردید که از دامن شبه قاره کشور پاکستان تولد یافت. البته بعد ازاستقلال افغانستان در دوره امانی و تشکیل دولت مدرن گرایش‌های ناسیونالیستی پشتونخواه درافغانستان شکل گرفت، اما این مسئله به صورت یک هدف سیاسی که باید ازسوی دولت افغانستان دنبال می گردید، بوجود نیامد.

اولین تلاش‌های سیاسی

همانطوری که گرایش‌های ناسیونالیستی پشتون خواه در زمان امان الله شکل گرفت. در زمان نادر خان، درمیان جوانان تحصیل کرده افغان رشد زیادی یافت. دراین دوره جوانان رسما از دولت شاهی نادر خان درخواست می‌کردند که درباره سرزمین‌های ازدست رفته و سرنوشت پشتونستان باید گام‌های عملی بردارد. اما نادرخان که پس از سرکوب حبیب الله کلکانی به سلطنت رسیده بود، روش استبدادی دربرابر روشنفکران و نواندیشان اتخاذ کرده بود و دربرابر خواسته‌های نسل جوان ناسیونالیست پشتون نیز جواب مثبتی نداد. او مسئله پشتونستان و خط مرزی دیورند را (که روزبرو داغ شده می‌رفت و نقل مجلس جوانان ناسیونالیست

بود) مسکوت گذاشت و چندی بعد به انگلستان اطمینان داد که او دغدغه باز پس گیری سرزمین‌های از دست رفته پشتون را ندارد. محمد نادرشاه برادرخود سردارشاه ولی را به عنوان سفیر افغانستان به لندن فرستاد و ریچارد مکوناچی، به عنوان سفیرانگلیس به کابل آمد. او قبلا با نادرشاه و برادرانش آشنایی داشت. شاه ولی پس از ورود به لندن براساس مبادله یاد داشت دیپلوماتیک با «آرتر هیندیرسن» وزیرخارجه انگلیس در ٦ جولای ۱۹۳۰ معاهده ۱۹۲۱ را مورد تایید قرار داد در ماده دوم این یادداشت تفاهم آمده است: در پاسخ [به یاد داشت] شما من افتخار دارم تا رسما ضبط نمایم که درک ما نیز همین است که این دو معاهده[معاهده ۱۹۲۱ و معاهده تجارتی جون ۱۹۲۳] دارای اعتبار تام بوده و کاملاً مرعی الاجرا می‌باشند.»[۱]

سفیر انگلیس نیز پس ازاستقرار درکابل این گونه گزارشی از سیاست خارجی دولت شاهی افغانستان ارایه داد: «سیاست خارجی نادرشاه طوری که خودش و صدراعظمش اظهار داشته اند، روش صلح آمیز و آرام می‌باشد از آنجا که تقاضای تعمیر مجدد اوضاع داخلی جمیع منابع و عایدات حکومت را برای سالیان متوالی جذب و هضم خواهد کرد، همچو روابط دوستانه باید برعلیه هرگونه تشدد او را متیقین سازد تا با قوای خارجی مناسباتش را برقرار دارد. هیچ گونه مداخله در ساحه ماورای سرحدات افغانستان وجود ندارد و طرزالعمل امان الله خان در تخریش ترکستان روسی از یک طرف و هند از جانب دیگر اکنون به کلی متوقف گردیده است. این نوع سیاست و روش مطابق عقل و منطق است و هیچ دلیلی وجود ندارد که در روش صمیمانه آن شک وتردید ایجاد کند.»[۲]

چنین انصرافی خشم جوانان محصل پشتون را برانگیخت، برای اعاده سرزمین‌های ازدست رفته شان دست به تظاهرات زدند. اما سیاست استبدادی نادرخان به روابط دوستانه با انگلیس بیشتر نیاز داشت تا اعاده سرزمین‌های از دست رفته. تا زمانی که او بر سراقتدار بود هیچ گونه واکنش رسمی برای اعاده حقوق پشتون‌های آن سوی خط دیورند و یا تخریش این خط مرزی صورت نگرفت. بیشترین توجه نادرخان

۱. اندیشمند، محمد اکرام، ماو پاکستان، نشر پیمان، چ اول، ۱۵ اسد ۱۳۸٦ص ٨٦
۲. اندیشمند، همان، ص۸۷

سرکوب نیروهای تحصیل کرده روشنفکر و نو اندیش بود، صدها نفرازآنان درزندان‌های نادری مردند و یا معیوب شدند. سرانجام با تیرخشم عبدالخالق از پای درآمد. محمدهاشم خان نیز دوران صدارتش را با سکوت گذراند. اما زمانی که محمد نعیم خان و عبدالمجید زابلی در صحنه سیاست وارد شدند، شعار پشتون خواهی را بلند کردند، ولی با همه این شعارها زمانی که نطفه‌ی استقلال شبه قاره در بستر تحولات سیاسی، انعقاد می‌یافت. دولت افغانستان هرگز نتوانست یک دیپلماسی فعال را برای بدست آوردن حقوق پشتون‌های ماورای خط دیورند و نیز مسئله حقوقی این خط مرزی، به اجرا بگذارند. درحالی که درآن زمان دولت افغانستان با انگلیس روابط نزدیک داشت و می‌توانست از طریق دیپلماسی آرام و سنجیده با انگلیس و احزاب کنگره و مسلم لیگ درباره سرنوشت پشتونستان و نیز خط دیورند مذاکره نمایند. دولت افغانستان زمانی به فکر فعالیت‌های دیپلماسی دراین باره افتاد که لرد مونت‌باتن در می۱۹٤۷ رسما طرح تقسیم شبه قاره را اعلام کرده بود و افغانستان در ۱۲ جون ۱۹٤۷ موضوع پشتونستان را در ماورای خط دیورند به سفارت بریتانیا در کابل تذکر داد. در این زمان کار از کار گذشته بود و پارلمان انگلیس طرح استقلال شبه قاره را به دو کشور هند و پاکستان تصویب کرده بود و مسئله سرحد شمال غرب قرار بر آن شده بود که به همه پرسی گذاشته شود که پاکستان را انتخاب می‌کند یا هند را. درهمه پرسی پشتون‌ها، پاکستان را انتخاب کردند و اعتراض افغانستان بگوش هیچ کس فرونرفت ولی پاکستان در همان آغاز استقلال (۱٤ آگست ۱۹٤۷) یک مزاحم شمالی پیدا کرد.

دولت افغانستان در اولین واکنش در برابر پاکستان اعلام کرد: «صوبه سر حد و مناطق قبایلی را جزء پاکستان نمی‌شمارد و می‌خواهد پشتون‌ها را دارای حق خود ارادیت ببینند، روی این ملحوظ افغانستان کمک به پشتون‌ها را جایز می‌داند افغان‌ها و پشتون‌ها بارشته محکم خویشی، خونی، نژادی، زبانی، و فرهنگی با هم پیوند خورده‌اند، در موقع ضرورت کمک به آن‌ها جزء مسولیت افغانستان است.»[1]

---

۱. غوث، عبدالصمد، سقوط افغانستان، تر جمه طغیان ساکایی، محمد یونس، نشر دانش، جولای ۱۹۹۹، پیشاور، ص ۱۰٦.

پاکستان در سپتامبر ۱۹٤۷ درخواست عضویت به سازمان ملل را مطرح نمود، اکثر کشورها از عضویت کشور نو تاسیس پاکستان در سازمان ملل استقبال کردند، شاید افغانستان تنها مخالف عضویت پاکستان به این سازمان بود، عبدالحسین خان عزیز نماینده وقت افغانستان در سازمان ملل دلیل مخالفتش را اینگونه بیان کرد: «در حالت موجود ما موافق رای دادن به عضویت پاکستان نیستیم، دلیل آن این است که ما سر حد شمال غرب را نمی‌توانیم جزء پاکستان بشماریم، تا اینکه به مردم سرحد شمال غربی آزاد از هر نوع اعمال نفوذ، تکرار می‌کنم آزاد از هر نوع اعمال نفوذ، موقع داده نشود که خودشان فیصله کند که می‌خواهند آزاد باشند یا یک جزء پاکستان باشند.»[1] مخالفت افغانستان به عضویت پاکستان در سازمان ملل تنش میان دو کشور را بالا برد. اما افغانستان زود متوجه شد که در این مخالفت تنها است و کاری بجایی برده نمی‌تواند. به همین دلیل در ۲۰ اکتوبر ۱۹٤۷ مخالفت خود را پس گرفت و زمینه ساز مسافرت نجیب الله خان وزیر معارف وقت افغانستان، به کراچی گردید. وی در این سفر با محمد علی جناح موسس پاکستان دیدار و گفتگو نموده بود. نجیب الله پس از مذاکراتی که در کراچی با مقامات پاکستانی انجام داد، نتیجه توافقات و ملاقات‌هایش را چنین اعلام کرد: «پاکستان استقلال قبایل سرحد را به رسمیت شناخته و خود مختاری صوبه سر حد را قبول دارد و با هر نامی که پشتون‌ها بخواهند می‌توانند موسسات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود را توسعه دهند و هر نامی که پشتون‌ها روی صوبه سرحد می‌گذارد آزاد است و پاکستان با وحدت کلیه پشتون‌ها موافق است.»[2] ظاهرا از این مذاکرات فقط نجیب الله خان خوشحالی می‌کرد. پس از بازگشت وی از پاکستان، نارضایتی از نتایج مذاکرات او با مقامات پاکستانی بر سر موضوع پشتونستان، در میان حلقات روشنفکری و مقامات دولت افغانستان بالا گرفت. آنچه به اعتراضات روشنفکران بیشتر دامن زد، عملکرد سیاسی ناتوان دولت افغانستان در قبال استقلال طلبی رهبران و گروه‌های سیاسی آنسوی خط

---

۱. غوص، عبدالصمد، همان، ص ۱۰۷.

۲. ولیان، عبدالعظیم، پاکستان، چاپ دوم، مهر ماه ۱۳۳۹، تهران ص ۱۲۷.

دیورند، قبل از آغاز مذاکرات سیاسی میان افغانستان و پاکستان و نیز درجریان مذاکرات بود. زیرا اعتراض برخی از روشنفکران و ناسیونالیست‌های پشتون این بود که چرا دولت افغانستان در جرگه قبایلی سرحد درسال ۱۹٤۷ که استقلال خود را در برابر پاکستان اعلام کرد و نمایند گان خود را به کابل فرستاد کرد و از دولت افغانستان خواست تا از قیام مسلحانه آنان دربرابرپاکستان حمایت کنند، دولت افغانستان چرا آنان را مورد حمایت قرار نداد و بجای مبارزه مسلحانه تلاش‌های سیاسی ودیپلماتیک رابرای حل قضیه پشتونستان برگزیدند.

درشانزدهم ماه جون ۱۹٤۸ حکومت پاکستان خان عبدالغفار خان و تنی چند از دیگر پشتونخواهان را در پاکستان به اتهام خرابکاری دستگیر و زندانی کرد. به دنبال آن در جرگه پشتون‌ها در چهارصده حمله کرد و علیه قبایل استقلال طلب و مخالف پاکستان از نیروی هوایی کار گرفت، درچنین جو سیاسی بعد از شناسایی پاکستان از سوی افغانستان، اولین تبادله سفیر بین پاکستان و افغانستان صورت گرفت. طبیعی بود که رفتار دوپهلوی دولت افغانستان خشم ناسیونالیست‌ها را درافغانستان دو چندان می‌کرد، زیرا از یک سو با دولت پاکستان رابطه سیاسی برقرار می‌کرد و از سوی دیگر شعارطرف داری از قبایل استقلال طلب پشتون را سرمی داد. کابل دربرابر فشارهای داخلی و آواره شدن تعداد زیادی ازپشتونخواهان به افغانستان، روی به برگزاری جرگه‌های متعدد آورد، جرگه‌های جلال آباد، کابل و قندهار درباره پشتونستان تلاش مضاعف دولت افغانستان درحمایت از پشتون‌های ماورای خط دیورند به شمار می‌رفت. روز نهم سنبله به عنوان «روز پشتونستان» تصمیمی بود که در جرگه کابل گرفته شد. هم چنین دولت کابل اداره مستقل قبایل را تشکیل داد و آن را جزءادارات رسمی دولتی قرار داد، این اداره که بعدها تبدیل به «وزارت اقوام و قبایل» گردید، یکی از ادارات پر مصرفی بود که دولت افغانستان ازاین طریق هزینه‌های سنگینی را برای پشتونستان به مصرف می‌رساند. از سوی دیگر مهمان خانه‌های متعددی را درکابل و شهرهای جنوبی برای آوارگان و یا مهمانان قبایل آن طرف دیورند تاسیس کرد، درصورت فشارهای سیاسی و نظامی از سوی دولت

پاکستان پشتون‌های آن سوی سرحد به افغانستان می‌آمدند و دراین مهمان خانه‌ها به سر می‌بردند.

اولین واکنش‌های تند افغانستان

مذاکرات نجیب الله با محمد علی جناح زمانی بی ثمر بودنش آشکار گردید که دولت پاکستان در اوایل سال ۱۹۴۹ قبایل آزاد پشتونستان را در ماورای مرز دیورند جز لاینفک خاک پاکستان خواند. این ادعا روشن گردید که وعده شفاهی محمد علی جناح به نجیب الله در مورد خود مختاری پشتونستان و تعین سرنوشت بدست خود پشتون‌ها، فریبی بیش نبوده است. سردار شاه محمود صدراعظم وقت افغانستان با ایراد بیانیه‌ای در ۲۱ مارچ ۱۹۴۸ در شهر جلال آباد این اقدام پاکستان را محکوم کرد و از دولت آن کشور خواست تا حقوق پشتون‌ها را در آنسوی خط دیورند به رسمیت بشناسد. وزارت خارجه افغانستان در ۲۴ مارچ ۱۹۴۹ در واکنش به ادعای این کشور، با انتشار اعلامیه ای، تصمیم پاکستان را بر خلاف تعهدات قبلی محمد علی جناح زمام دار کشور مذکور خواند. اما هیچ یک از این واکنش‌ها نتیجه مطلوب را به بار نیاورد، بلکه سبب گردید فشار پاکستان در عرصه اقتصادی و تجارتی به افغانستان گسترش یابد. از آنجای که افغانستان به آب‌های بین المللی آزاد راه ندارد و مجبور است کالاهای تجاری خود را از بندر کراچی پاکستان یا بندر عباس ایران وارد نماید، در واقع گلوگاه مهم اقتصادی افغانستان در دست پاکستان است، طوری که هروقت لازم باشد درزمان مناسبی آن را فشار می‌دهد. پاکستان دربرابرحمایت‌های دولت افغانستان از پشتون‌های ماورای خط دیورند، راه ترانزیتی بندر کراچی به افغانستان را مسدود کرد و سپس شرایط سخت و دشوار برای کالاهای وارداتی و صادراتی افغانستان وضع نمود. پاکستان دراین سال از انتقال تیل توسط تانکرهای افغانستان از بندر کراچی جلوگیری نمود و به دیگر اقلام صادراتی و وارداتی افغانستان نیز شرایط گمرکی سختی را وضع کرد. درکنارفشارهای تجاری و اقتصادی، دست به تبلیغات زهراگین علیه افغانستان زد. رسانه های گروهی این کشور برعلیه افغانستان تبلیغات گسترده‌ای را شروع کرد و با فعال ساختن رادیویی

بنام «رادیو افغانستان آزاد» جهت مقابله با سیاست تبلیغاتی دولت افغانستان برآمد و دشوارتراز همه این بود که درعرصه بین المللی، دولت انگلیس و دیگرکشورهای غربی و کشورهای اسلامی، بخصوص کشورهای عربی از موضع گیری پاکستان حمایت کردند.

پاکستان درحالی که موقعیت بین المللی خود را تثبیت می‌کرد، دامنه حملات نظامی اردوی پاکستان علیه شورشیان قبایل به افغانستان نیز کشیده شد، در جولای ۱۹٤۹ هواپیماهای پاکستان به بهانه سرکوب قبایل آزاد سرحد، به خاک افغانستان تجاوز کرده و قریه «مغلگی» را بمباران نمود، در جریان بمب باران هواپیماهای ارتش پاکستان ۲۳ نفر در این حمله کشته شدند، بمباران مغلگی سبب گردید که تیرگی روابط میان افغانستان و پاکستان به حد اعلا برسد. افغانستان سردار شاه ولی سفیر خود را از کراچی به کابل فراخواند. به دنبال آن، موجی از تبلیغات شدید همراه با خشم و نفرت علیه پاکستان در سراسر کشور براه افتاد. دولت کابل اتشه‌های نظامی تعدادی کشورها را از سفارت خانه‌های شان به محل بمباران هواپیماهای پاکستانی در پکتیا برد. سپس تکه‌هایی از بمب‌های پرتاب شده را به کابل انتقال و در معرض تماشای مردم قرار دادند.

بدنبال این واکنش‌ها، در۲٦ جولای شورای ملی افغانستان در فضای بسیار تنش آلود و همراه با احساسات تشکیل جلسه داد. دراین نشست تمامی معاهدات پیشین دولت‌های وقت افغانستان با حکومت استعماری انگلیس درهند بی اعتبار و مردود، اعلام گردید، معاهداتی که دراین نشست شورای ملی ملغا اعلام گردید عبارت بود از: معاهده گندمک سال ۱۸۷۹ میان انگلیس‌ها و سردار محمد یعقوب، معاهده دیورند سال ۱۸۹۳ عبدالرحمن و انگلیس‌ها، توافقنامه سال ۱۹۰۵ انگلیس ها وحبیب الله، عهد نامه صلح راولپندی درسال ۱۹۱۹ و معاهده ۱۹۲۱ امیر امان الله و انگلیس‌ها.

شورای ملی سعی کرد این معاهدات را با دلیل و استدلال ملغا اعلام نماید. دلایل شورای ملی برای الغای این معاهدات روی این موضع می‌چرخید که اولا این معاهدات همه اش تحمیلی بوده. استعمارانگلیس با اعمال فشار برحاکمان قبلی افغانستان آنان را مجبور به تن دادن به این گونه معاهدات کرده است. درحالی که از

نظر حقوقی باید هردو طرف با رضایت خاطر و بدون هیچ گونه فشاری معاهدات را امضا نماید، درحالی که وجود چنین رضایتی هنگام عقد این معاهدات از سوی افغانستان وجود نداشته است و از نظر حقوقی دراصل این گونه معاهدات اشکال وجود دارد.

دوم این که پاکستان نمی‌تواند جانشین استعمار انگلیس در هند درقبال معاهدات انجام گرفته باشد. زیرا دولت پاکستان پیش از آنکه دولت جانشین محسوب شود، یک دولت نوتشکیل است و نمی‌تواند از حقوق جانشینی حکومت استعماری انگلیس در هند بهره مند گردد. سوم این که دولتی بنام پاکستان در زمان امضای معاهدات صورت گرفته با دولت‌های افغانستان وجود نداشته است. از نظر شورای ملی معاهدات قبلی دولت‌های افغانستان با بریتانیا امضاء شده بود نه با پاکستان. در زمان امضای معاهدات، دولت و کشوری بنام پاکستان وجود نداشت. براین اساس دولت افغانستان هیچ گونه مسئولیتی درقبال این تعهدات با پاکستان نداشته و هیچ الزامی به رعایت این معاهدات ندارد.

تصمیم شورای ملی دراین باره بیشترازاحساسات کارگرفته شد تا تعقل و اندیشه و معیارهای حقوقی بین الملل. این که تا چه اندازه این استدلاها قابل قبول و یا بی پایه و اساس بود بحث دیگری است و نیاز به بحث حقوقی دارد که دراین نوشته نمی‌گنجد. ولی شورای ملی افغانستان وقتی معاهده دیورند را بی اعتبار و غیر قابل قبول خواند، باید برای پیامدهای آن آمادگی‌های لازم را می‌داشت ولی دولت و شورای ملی افغانستان هیچ راهکارعملی وراهبرد مشخصی را درباره سرزمین‌های آن سوی خط دیورند و نیز مرزجای گزین برای این خط مرزی ارایه نداد تا بتواند روی آن در مذاکرات و موضع گیری‌های شان آن را مطرح و چانه زنی نمایند.

به دنبال الغای خط مرزی دیورند از سوی افغانستان، پاکستان اعلام کرد، با نقض معاهده دیورند و تعیین خطوط مرزی افغانستان، ایران و شوروی نیز می‌توانند در داخل خاک افغانستان ادعای ارضی کنند.[۱]

---

۱. فرهنگ، محمد صدیق افغانستان در پنج قرن اخیر ج۳، قم ۱۳۷۱، ص۶۸۲.

به تاریخ ۱۲ اگست ۱۹٤۹ قبایل افریدی جرگه‌ای را دایر کردند و تاسیس پشتونستان را از طرف پشتونخواهان ماورای دیورند، رسماً اعلام نمود و پرچم خاص پشتونستان را رسماً به اهتزاز در آوردند. افغانستان با اشتیاق تمام از آن استقبال کرد و تنها کشوری بود که آن را به رسمیت شناخت. با اعلام دولت خودخوانده پشتونستان شعار پیوستن پشتونستان به افغانستان نیز آغاز شد، ناسیونالیست‌های پشتون درافغانستان آرزوی وحدت تمام پشتون‌های جهان را در سر می پروراندند. عبدالصمد غوث معاون سابق وزارت خارجه افغانستان در کتاب «سقوط افغانستان» که سیر روابط خارجی افغانستان را از دهه ۱۹٤۰ میلادی تا اخر دهه ۱۹۷۰ مورد بررسی قرار داده، آرزوهای پشتونیست‌ها را چنین بیان می‌کند: «افزون بر سیاست رسمی دولت افغانستان ادعاهای دیگری نیز در افغانستان پیرامون داعیه پشتونستان وجود داشت، از جمله طرفداران «افغانستان بزرگ» خواهان اتحاد تمام پشتون‌ها تحت بیرق افغانستان بودند. آنها خواهان الحاق مناطق بلوچستان نیز بودند، زیرا می‌خواستند افغانستان به آب‌های بحر هند راه داشته باشد، مردم و حکومت افغانستان به درستی از اهمیت این مسئله آگاه بودند. این به خاطری ناممکن بود که مانند اندیشه امیر عبدالرحمان خان محض ایجاد یک افغانستان بزرگ بود. امیر مرحوم عبدالرحمان گفته بود: اگر افغانستان به آب بحر راه یابد بدون شک این کشور ثروت مند وآرام خواهد شد.... اگر در زمان حیات من زمینه دستیابی به این هدف میسر نگردد، فرزندان و جانشینان من به این گوشه بلوچستان متوجه باشند.»[1]

ازامیر سفاکی چون عبدالرحمان عجب است. او که نفاق ملی را درپی قتل عام‌های اقوام هزاره، ازبک، تاجیک و حتی پشتون درافغانستان کاشت و با معاهده ننگین دیورند خود افغانستان را محصور در خشکی کرد و برای حفظ تاج و تختش هرباجی که استعمار انگلیس از او خواست داد و مطیع آنان گردید، چگونه و با کدام عرق جبینی وصیت می‌کند که فرزندان وی شاهکاری های اورا جبران کند و افغانستان را دوباره به دریا وصل نمایند! از دیپلمات کارکشته‌ای چون غوث هم

---

۱. غوص، عبالصمد، پیشین، ص ۱۱۰.

جای تعجب است که این وصیت نامه رویایی را درکتابش نقل کرده است وپشتونیست‌ها این وصیت را به عنوان یک هدف و آرمان دنبال می کنند. ناسیونالیست‌های پشتون که وصیت نامه عبدالرحمان را مستمسک خود قرار داده بود و دم از آزادی و حقوق مردم صوبه سرحد، مناطق آزاد قبایل و بلوچستان می‌زدند و از آزادی و دمکراسی می گفتند، در افغانستان اقوام هزاره، ازبک، تاجیک و... در بند بودند و برای مردم هزاره حتی اجازه بر پا کردن مراسم مذهبی شان را نمی‌دادند، چه رسد به برگزاری جرگه آزاد قومی. به همین دلیل سیاست یک بام و دو هوای حاکمیت استبدادی افغانستان و گرایش‌های قومی، کشور را به سمتی پیش برد که راه بازگشت برایش موجود نبود، باید در کام فاجعه سقوط می کرد و آقای غوث با رویکردی به این پس منظر نام کتابش را «سقوط افغانستان» گذاشته است.

روابط میان دو کشور همسایه پس از الغای معاهده دیورند، بیشتراز بیش تیره گردید و به دامنه تبلیغات خصمانه در رسانه‌های گروهی علیه یکدیگر افزودند ولی پس از مدتی با تلاش‌های امریکا و انگلیس مذاکرات میان افغانستان وپاکستان از سر گرفته شد، موضوع اصلی این مذاکرات بمباران مغلگی توسط هواپیماهای پاکستانی بود. از طرف هردو دولت هیئتی تعیین و از محل بمباران دیدن کردند. درجریان مذاکرات پاکستان پذیرفت که این منطقه توسط هواپیماهای پاکستانی بمباران گردیده ولی این بمباران عمدی نبوده، بلکه سهوا صورت گرفته است. درادامه مذاکرات مسئله پشتونستان نیز به میان آمد که هیچ نتیجه‌ای را در پی نداشت. تلاش‌های امریکا ودیگرکشورهای طرفدار غرب از حل اختلافات میان افغانستان و پاکستان آن بود که غرب در رقابت شدید با اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت و این کشورها تلاش داشتند تا افغانستان و پاکستان هردو بعد از حل اختلافات شان، بلوک غرب را انتخاب نمایند. اما این تلاش‌ها در مورد افغانستان بی ثمر بود زیرا مسئله پشتونستان سبب گردید که دولت افغانستان مسیری را در سطح بین الملل انتخاب نماید که برخلاف جهت پاکستان باشد.

در آخرین روزهای سال۱۹٤۹ عوامل خرابکار پاکستان در یک قشله عسکری درجلال آباد حمله برد و آنجا را به آتش کشید. بدنبال آن دولت افغانستان در ۲۶

می ۱۹۵۰ اعضای سفارت پاکستان در کابل را متهم به انجام فعالیت‌های جاسوسی و رفتار مخالف منافع افغانستان نمود و آنان را از کابل اخراج کردند. سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ همچنان با تیرگی روابط میان دو کشور سپری شد و پاکستان به بهانه‌های واهی از ورود تیل و کالاهای تجاری افغانستان از پاکستان مشکل ایجاد می‌کرد. در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۱ در جریان طرح ترور صدر اعظم پاکستان یک افغانی دستگیر شد و این مسئله تیرگی روابط را بسوی یک جنگ تمام عیار میان دو کشور پیش برد.

قضیه پشتونستان به مسئله داغ داخلی در درون دولت و روشنفکران ناسیونالیست تبدیل شده بود. شاه محمود به عنوان صدر اعظم تلاش داشت در یک برنامه آرام و مسالمت آمیز در جستجوی راه حل این چالش با پاکستان بود، اما بسیاری از روشنفکران ناسیونالیست که بعدها از صاحبان قدرت درکشور گردیدند، خواهان حل سریع و حتی قهری قضیه پشتونستان بودند. از سوی دیگر افغانستان در موضع گیری‌های خود دچار نوعی پارا دوکس نیز شده بود، از یک سو خط مرزی دیورند را قبول نداشت و این بدان معنا بود که آنان پشتونستان را جزء خاک خود می‌دانند و از سوی دیگر خواهان اعاده حقوق پشتون‌ها و بلوچ‌های ماورای خط دیورند و خود ارادیت سیاسی آنان بودند. چنانچه از قول سید قاسم رشتیا گذشت که دولت افغانستان طی جلسه به این نتیجه رسیدند به جای ادعای ارضی بهتر است خواهان اعاده حقوق پشتون‌ها وبلوچ‌ها شوند و سیاست‌های بین المللی اجازه نمی‌دهد که تمام معاهدات سرحدی تجدید شود، زیرا در آن صورت نقشه دنیا تغییر می‌خورد و افغانستان تصمیم گرفت، برای ساکنان آن طرف سرحد حق خود ارادیت سیاسی را مطالبه نماید. درحالی که با این تصمیم متضاد بعد از اعلام الغای معاهدات گذشته دولت افغانستان خود دچار پارادوکس دیگر گردیدند، زیرا درصورتی که معاهدات مرزی بین افغانستان و پاکستان حداقل مسکوت گذاشته شود، با کدام دلیل قانونی افغانستان حق خود می‌دانست که خواهان خود ارادیت سیاسی پشتون‌ها در خاک پاکستان گردد و در سرنوشت داخلی این کشور دخالت نماید. به هرحال مواضع آشفته و توام با احساسات دولت و ناسیونالیست‌های چپی درافغانستان بجای آن که راهکاری برای پشتونستان پیدا کند، سبب پیچیدگی این چالش گردید ودرتنش‌های

سیاسی میان دوکشور همسایه بازنده اصلی افغانستان بود که تاوان زیادی پس داد و هیچ نتیجه‌ای را حاصل نتوانستند. درکنار این معضل قضیه پشتونستان به میدان رقابت میان خانواده سلطنت و عموزادگان دربار نیز بدل گشته بود.سردارمحمد داود با تاسیس کلوپ ملی تلاش داشت تا عمویش شاه محمود را به زیر کشیده مقام نخست وزیری را بدست گیرد، جمعیت نیمه سری و نیمه علنی دیگربه نام «اتحادیه آزادی پشتونستان» تاسیس گردید در ظاهر رهبری آن را غلام حیدر خان عدالت به عهده داشت، اما بنیان گذار واقعی آن محمد داود خان بود. در این جمعیت یکی از دانشجویان دانشکده حقوق نیز عضویت داشت و او کسی نبود جزببرک کارمل. آنان به نام کمک به استقلال پشتونستان اهداف ناسیونالیستی افراطی خاصی را دنبال می کردند و در تلاش بودند تا محمد داود را به قدرت برسانند. سرانجام این تلاش‌ها در دورن خانواده سلطنت سبب استعفای شاه محمود گردید و داود خان به مقام نخست وزیری رسید.

در سال ۱۹۵٤ که طرح تشکیل دو بخش پاکستان غربی و شرقی در دست اجرا بود، دولت افغانستان وارد دیپلماسی جدیدی با پاکستان گردید تا مسئله پشتونستان را قبل از تشکیل پاکستان به دوبخش غربی و شرقی حل نماید. محمد نعیم خان برادر داود خان، وزیر امور خارجه وقت بود، او به کراچی سفر کرد. دولت پاکستان از این سفر و مذاکرات استقبال کرد. اما دراین مذاکرات هیچ امتیازی برای پشتونستان نداد و نعیم خان با دست خالی به کابل باز گشت. سر انجام در آغاز سال ۱۹۵۵ تشکیل بخش‌های شرقی و غربی پاکستان به اجرا در آمد و پشتونستان جزو لاینفک پاکستان غربی با مرکزیت لاهورقرار گرفت. سردار محمد داود نخست وزیروقت افغانستان که از چهره‌های اصلی جریان پشتونخواهی تند رو بود، واکنشی تندی از خود نشان داد. داود طی اعلامیه‌ای اعلام کرد: «دراعلامیه‌ای که دیروز در کراچی منتشر شد حاکی است که حکومت پاکستان بر خلاف قوانین بین المللی و بدون در نظر گرفتن حقوق مردم پشتونستان... تصمیم گرفته اند، علاقه‌های پشتونستان آزاد و محکوم را در یونت غربی پاکستان شامل و با ا ین عمل خود خدای ناخواسته آزادی ملیت میلیون‌ها برادر پشتون ما را برای همیشه محو و نابود سازد.... حکومت افغانستان هیچ

علاقه‌های پشتونستان را جز و خاک پاکستان نشناخته و نمی‌شناسد. حکومت افغانستان تصمیم گرفته است عواقب ناگوار این تصمم متجاوزانه را به اطلاع حکومت پاکستان رسانیده و پروتست نماید و به شارژدافر خود در کراچی دستور داده است در صورتی که اقدامات او به نتیجه نرسد به افغانستان مراجعت نماید.»[1]
بدنبال بیانیه سردار داود صدر اعظم وقت، تظاهراتی به نام دانشجویان و محصلان پوهنتون درکابل بر پا شد. آنها به سوی سفارت پاکستان هجوم بردند، پرچم پاکستان را که در سفارت به اهتزاز بود پایین کشیدند و آتش زدند، بجای آن پرچم پشتونستان را بلند کردند، اموال و اسناد موجود در سفارت خانه را به غارت بردند. فردای آن روز پاکستان نیز متقابلاً تظاهراتی را در پیشاورعلیه اقدام افغانستان راه انداختند و به سوی کنسولگری افغانستان هجوم بردند، پرچم افغانستان را از محوطه کنسولگری پایین کشیدند اموال و اسناد داخل کنسولگری را به غارت برند. سرکنسول افغانستان که اهمیت قضیه را درک نکرده بود، به زودی خسارت وارده بر کنسولگری را از بین برد ولی پاکستان هجوم به سفارت وبه زیر کشیدن پرچم کشورش را اهانت ملی تلقی کرد و آن را به خبرنگاران نشان داد، لیستی از خسارت‌های وارده تهیه کرد و آن را به هیئت دیپلماتیک در کابل ارائه نمود.

غایله پرچم‌های ملی دو کشور، تنش‌های سیاسی را تا سرحد جنگ میان دو کشور به پیش برد، سردار داود نخست وزیر وقت افغانستان در چهارم می۱۹۵۵ وضعیت فوق العاده اعلام کرد و به جمع آوری نیروهای نظامی اقدام نمود، طبل مقدماتی جنگ میان دوطرف خط مورد اختلاف دیورند نواخته شد، هردو طرف مرز نیروهای رزمی دو طرف مستقر شدند، در چنین وضعیتی، اقدامات صلح جویانه از سوی کشورهای عربستان سعودی، مصر و عراق آغاز گردید. آن‌ها تلاش داشتند تا قضیه بی‌احترامی به پرچم ملی را میان دو کشور حل نماید. اما افغانستان سعی داشت قضیه پرچم را کم اهمیت جلوه داده، مسئله پشتونستان را (که غایله پرچم بخاطر آن بوجودآمده بود) به عنوان مهم ترین بحران پیش آمده جلوه دهد ولی

۱. ولیان، عبد العظیم، پیشین، صص ۸-۱۳۷.

برخورد تند و توام با خشم داود و ناسیونالیست‌های افغان، قضیه را به پیچ و خم‌های دیگری گرفتار کرد. زیرا به زیر کشیدن پرچم ملی یک کشوراهانت آشکاری بود که شباهت به اعلام جنگ داشت و مذاکرات سیاسی زمانی امکان پذیر بود که اهانت ملی مطابق قوانین بین المللی باید جبران شود. پس از مذاکراتی که توسط کشورهای میانجی به عمل آمد، افغانستان مجبور شد که با احترام دیپلماتیک با حضور هیئت مختلط دو کشور پرچم پاکستان را برفراز سفارت خانه پاکستان در کابل و به کنسولگری پاکستان در جلال آباد به اهتزاز در آورد. متعاقب آن با همان تشریفات پرچم افغانستان در کنسولگری افغانستان در پیشاور به اهتزاز درآمد. بدین ترتیب موضوع اصلی اختلاف میان افغانستان و پاکستان به موضوع فرعی و تشریفاتی منحرف گردید و پاکستان از این قضیه حداکثر استفاده را برد و حکومت و دولت افغانستان که سرمایه‌های هنگفت را در قضیه پشتونستان به مصرف رسانده بود گام به گام مجبور به عقب نشینی شد.

با فروکش کردن نسبی این تنش‌ها، پاکستان سعی داشت روابط خود را با افغانستان بهتر سازد، زیرا پاکستان به آنچه که در قبال پشتونستان در نظر داشت رسیده بود، لذا رسماً از سردار محمد داود دعوت کرد تا به کراچی سفر کند. اما او این دعوت را نپذیرفت و رد این دعوت از سوی داودخان موج تازه‌ای ازتنش‌ها را بدنبال داشت و کابل سفیر خود را از کراچی فرا خواند.

لوی جرگه ۱۹۵۵

یکی ازلوی جرگه‌هایی که در سرنوشت افغانستان نقش زیاد دارد، لویه جرگه ۱۹۵۵ (۱۳۳٤/۸/۲۲) است. این جرگه که با احساسات ضد پاکستانی ترتیب یافته بود، علاوه بر آنکه پاکستان را از الحاق پشتونستان در خاک آن کشور نکوهش می‌کرد، حمایت علنی خود را از پشتونخواهان در پاکستان ابراز می‌داشتند، بر اساس همین احساسات، گرایش‌ها واستراتژی سیاسی و نظامی افغانستان تعیین شد، از این تاریخ بود که افغانستان به بلوک شرق وابسته شد. تا بتواند در قبال غایله پشتونستان با پاکستان به رقابت برخیزد، طرح تقویت فوری اردوی افغانستان در این جلسه بحث

شد که وابستگی اردوی (ارتش) افغانستان را به شوروی سابق به دنبال داشت. این جرگه درواقع برای حمایت از پشتونستان برگزار شده بود تا به خواست‌های دولت افغانستان و دیگر ناسیونالیست‌ها وجهه قانونی بدهد، داود خان دراین جرگه از ضرورت تقویت بنیه نظامی و اردوی ملی افغانستان سخن گفت و آن را یکی از ضرورت‌های اولیه دولت افغانستان برای مقابله با تهدیدات نظامی پاکستان خواند. داود خان از رشد سریع نظامی گری در پاکستان اظهارنگرانی کرد و آن را تهدیدی برای منطقه دانست و سئوالاتی برای حمایت از پشتونستان مطرح کرد تا نمایندگان درباره آن پاسخ دهند. اعضای لوی جرگه ضمن آن که پاسخی برای داود خان آماده کرده بود. اعلام کردند: «لوی جرگه به نمایندگی از ملت افغانستان اعلام می‌دارد که به هیچ وجه علاقه‌های پشتونستان رابرخلاف میل و آروزوی خود ملت پشتونستان جزء خاک پاکستان ندانسته و دراین مورد تصویب[الغای معاهده دیورند و دیگر معاهدات قبلی مرزی] نمبر ۷۲ تاریخی ۲۳ میزان ۱۳۳٤ مجلس شورای ملی و اعیان را تصدیق می‌نماید.»[1]

درست بعد از تشکیل همین جرگه بود که خروشچف رهبر و بولگانین از مقامات بلند پایه اتحاد جماهیر شوروی سابق، پس از سفر به هند وارد کابل شدند و با حمایت از قضیه پشتونستان بر شدت نفاق و تنش میان دو کشور افغانستان و پاکستان افزود.

طی دهه پنجاه میلادی سلسله عواملی سبب گرایش افغانستان به شوروی گردید که عبارت بود از: روی کارآمدن سردار محمد داود با گرایش‌های ناسیونالیستی چپ به نخست وزیری افغانستان در ۱٦ سپتامبر۱۹۵۳. به دنبال آن چرخش سیاسی و فروافتادن پاکستان در دامان بلوک غرب و عضویت در پیمان سیتو و بغداد و به رسمیت شناخته شدن خط مرزی دیورند توسط این پیمان در سال ۱۹۵٦ و الحاق بخشی عمده پشتونستان به یونت یا بخش غربی پاکستان. این‌ها سلسله عواملی بود که آرزوهای حاکمیت افغانستان را بر پشتونستان بر باد می‌داد و پشتونخواهان افغان را

---

۱. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین، ص۱۳۲.

وادار به تلاش‌های بیشتر و گرایش بیشتر به سمت و سوی دیگر می‌نمود. لوی جرگه ۱۹۵۵ و دعوت از نیکیتای خروشچف و بولگانین به افغانستان در راستای همین تلاش‌ها بود.

در کابل مذاکرات مهمی بین دو شخصیت تراز اول شوروی و داود جریان داشت، در این مذاکرات اتحاد جماهیر شوروی حمایت قاطع خود را از افغانستان در قبال مسئله پشتونستان ابراز کرد و در ۱٦ دسمبر ۱۹۵۵ در ضیافتی که برای آنان ترتیب یافته بود بولگانین اظهار داشت: «ما در مسئله پشتونستان با خط مشی افغانستان همسویی داریم، اتحاد جماهیر شوروی خواهان حل عادلانه مسایل پشتونستان است و این امر بدون در نظر گرفتن منافع خلق پشتونستان ناممکن است.» بولگانین در گزارش سفر خود به افغانستان که در مسکو ارائه داد اظهار داشت: «به نظر ما این تقاضای افغانستان که برای باشندگان نوارسرحدی پشتونستان حق آزادی و تعیین سرنوشت داده شود جایز و اساسی است. مردم این منطقه نیز مانند سایر مردم حق دارند دارای خودمختاری ملی باشند. آنهایی که به منافع ملی و قانونی مردم پشتونستان احترام نمی‌کند، کدام جواز قانونی ندارند.»[1]

بدین ترتیب لوی جرگه و سفر خروشچف رهبر شوروی به افغانستان زمینه ساز وابستگی افغانستان به شوروی گردید و افغانستان با روسیه در سه زمینه به توافق رسیدند که عبارت بود: از کمک‌های اقتصادی و نظامی شوروی برای افغانستان و حمایت از قضیه پشتونستان.صمد غوث می‌نوسید: «شوروی افغانستان را بیشتر از هر وقت دیگر بطرف خویش نزدیک تر کرد، روس‌ها می‌دانستند که موقع مناسب فرارسیده که از نیازمندی‌ها و احساسات افغان‌ها استفاده کند، آن‌ها برای پر کردن خلاء موجود بود و در افغانستان راه‌های مهمی را برای خود باز کرد.»[2]

همین نویسنده که مدت زیادی بعنوان معاون وزارت خارجه افغانستان کارمی کرد و از جریان‌های پشت پرده اطلاع داشت می‌نوسید: «مساعدت‌های بی سابقه اقتصادی و حمایت از قضیه پشتونستان و خصوصاً عقد قرارداد نظامی بین افغانستان و

---

۱. غوص، عبدالصمد، پیشین، صص ۳- ۱۳۲.

۲. غوص، همان، ص ۱۳٤.

روس‌ها، غرب را به سختی تکان داد، برخی‌ها در غرب آن موقع باور کردند که افغانستان بدامن کمونیزم افتاده، مجله تایم به سردار محمد داود لقب «شهزاده سرخ» داد اما با گذشت زمان که احساسات وی فروکش کرد، آشکار شد که افغانستان هنوز اراده حفظ استقلال خود را دارد.»[۱]

متاسفانه بر خلاف باور غوث، پس از دو دهه روابط به اصطلاح دوستانه، شوروی افغانستان را در کام خود فرو برد و طبق گفته پیشین غوث روس‌ها از موقع مناسب و احساسات افغان‌ها در قبال پشتونستان بهترین استفاده را برد. هر چند که آمریکا و غرب نیز برای فاصله گرفتن افغانستان از شوروی تلاش‌هایی را آغاز کرد ولی قضیه پشتونستان برای حکومت کابل مسئله ساده‌ای نبود که اختیار آن را به آمریکا بدهد تا منازعه میان پاکستان و افغانستان حل شود و کمک‌های نظامی آمریکا که می‌خواست ارتش افغانستان یکجا در کام شوروی فرو نرود، نیز تاثیر چندانی نکرد و فقط به آموزش ٦٠ افسر نظامی در آمریکا منجر شد.

باگرایش افغانستان به سمت اتحاد جماهیر شوروی، رقابت میان افغانستان و پاکستان به موازنه جدیدی رسید، در عین حالی که قضیه پشتونستان همچنان لاینحل باقی ماند و تبلیغات خصمانه همچنان ادامه یافت و منطقه را در خطر یک جنگ دیگر به پیش برد، اما منجر به اقدام عملی نبرد بر ضد یک دیگر نکردند. در همین زمان سه کشور اسلامی نیز تلاش‌هایی را آغاز کردند تا از تنش‌های موجود میان دو کشور افغانستان و پاکستان بکاهند. هر چند که کشورهای اسلامی ترکیه، ایران و عربستان سعودی گرایش‌های به سمت غرب داشتند ولی تلاش‌های آنها سبب شد، تا اندازه‌ای از شدت تنش‌ها میان دو کشور همسایه کاسته شود و با اصرار همین کشورها بود که رئیس جمهور وقت پاکستان جنرال اسکند میرزا به تاریخ هفتم اگست ۱۹٥٦ به افغانستان سفری کرد و متعاقب آن در ۲٤ نوامبر همان سال داودخان نخست وزیر افغانستان به پاکستان سفری انجام داد. به دنبال آغازتنش زدایی میان دو کشور. آقای سهروردی نخست وزیروقت پاکستان ازظاهر شاه، پادشاه افغانستان دعوت رسمی بعمل آورد. سفرظاهر شاه به پاکستان منجر به بیانیه مشترک میان دو

---

۱. غوص، همان، ص ۱۳٥.

کشور گردید. دولت افغانستان آن را یک گام اصلاحی در راه حل قضیه پشتونستان تلقی کرد. خوشبینی داود خان از آن جهت بود که پاکستان برای اولین بار سندی را امضاکرده بود که در آن کلمه «پشتونستان» درج شده بود. در اواخر اپریل ۱۹۵۷ سردار محمد نعیم وزیر خارجه به کراچی سفر کرد. در جون۱۹۵۷ با سفر رسمی و مذاکره آقای سهروردی درکابل، به اعزام دوباره سفیران هردو کشور موافقت گردید.

نتیجه دیگر این سفرها و فضای مسالمت آمیز بوجود آمده این بود که افغانستان و پاکستان به تاریخ ۱۷ جولای ۱۹۵۸ قرار داد ترانزیت کالای تجاری را با یک دیگر امضاء کردند و تراز ترانزیت کالا بیش از گذشته میان دوکشو افزایش یافت.

ماجرای باجور

افغانستان و پاکستان از سال ۱۹۵۵ تا اوایل سال ۱۹٦۱ روابط نسبتاً آرام را سپری کردند. اما قضیه پشتونستان همچنان لاینحل بود و پاکستان از هیچ کوشش برای تسلط بیشتر بر قبایل پشتون دریغ نمی‌کرد، بخصوص وقتی «فقیردیپی» یکی از جنگجویان مشهور پشتونخواه در سال ۱۹۵۹ فوت کرد، نا آرامی‌های تازه‌ای در میان قبایل پشتون گسترش یافت. پاکستان افغانستان را متهم به دخالت دراین شورش‌ها کرد، اما افغانستان چنین اتهاماتی را ردنمود. در ۱۳ اگست ۱۹٦۰ دو فروند هواپیمای پاکستانی به حریم افغانستان تجاوز کرد، این هواپیماهای جنگی توسط نیروهای افغانستان مجبور به فرود در قندها شدند، اما بعد از یک ماه خلبان‌ها و دوهواپیمای پاکستانی تسلیم این کشور گردید.

در اواخر سال ۱۹٦۰ و اوایل ٦۱ میلادی تحرکات نظامی جدید در منطقه پدیدار گردید، منطقه با جور که از قبل صحنه درگیری میان قبایل پشتون طرف دار پاکستان و افغانستان بود، آبستن یکسری تحولات نظامی از طرف افغانستان گردید. عبدالصمدغوث در کتاب سقوط افغانستان از دو حمله ارتش افغانستان به داخل پاکستان خبر می‌دهد که اولی در دسامبر ۱۹٦۰ و دیگری در می۱۹٦۱ است، در هر دو حمله ارتش افغانستان ناکام بازمی‌گردد. عبدالصمد غوث که از اعضای ویش زلمیان داود است از ماجرای باجور که به ضرر حکومت افغانستان تمام شد. با اشاره

کوتاه از آن می‌گذرد، فقط اشاره‌هایی دارد به جریان بسته شدن سفارتخانه‌های دو کشور، مسدود شدن ترانزیست کالای افغانستان از پاکستان و وضع محدودیت‌هایی برای کوچی‌ها از ناحیه پاکستان. اما میر محمد صدیق فرهنگ ماجرا را با طول و تفصیل بیشتر در کتابش نقل کرده و اشاره‌ای دارد به اهداف و ناکامی‌های داود خان در قضیه پشتونستان: «در سمت پاکستان یقیناً حمایت کشورهای غربی خصوصاً آمریکا در سخت گیری آن (روابط با افغانستان) دخیل بوده است، اما در سمت افغانستان علاوه بر تحرکات روسیه و هند که هر دو به خرابی مناسبات افغانستان با پاکستان علاقه مند بودند، فقدان نصب العین و خط حرکت ثابت و موجود بودن تناقضات درونی، مانع رسیدن به نتیجه گردیده، زیرا زمامداران افغانستان در حالیکه حل مسئله پشتونستان را از طریق مراجعه به آرای عمومی مردم آن سرزمین یعنی از طریق دمکراسی تقاضا می‌کردند در داخل کشور آزادی و دمکراسی را به شدت سرکوب می‌نمود. و طبیعی است که در چنین شرایط و با وجود این تناقض مردم سرحد نمی‌توانستند ادعای افغانستان را جدی گرفته، به آن علاقه مند شوند. بنابر این کار در دست ملاکین و بزرگان قبایل تبلیغ کنندگان حرفه‌ای افتاده بود که به نام پشتونستان و یا مقابله با آن از هر دو کشور استفاده جویی می‌کردند اما با این دوره آرامش نسبی هم در سال ۱۹۶۱ در اثر برخورد بین دو فئودال محلی «خان جندول» و «خان شار»، اولی از جانب افغانستان و دومی از طرف پاکستان حمایت می‌شد، پایان یافت. مراحل اول این بحران در پرده ابهام مستوراست، اما در ماه می‌سال مذکور حکومت پاکستان از مداخله افراد اردوی افغانستان که مدعی بود با لباس ملکی به طرفداری از خان جندول به آن کشور داخل شده‌اند شکایت کرد و بر مسافرت کوچیان افغانستان در پاکستان قید پاسپورت وضع نمود. هر چند که حکومت افغانستان از ارسال افراد نظامی به ماورای خط دیورند انکار ورزید، لیکن در ماه اکتوبر زد و خوردهای جدیدی در منطقه سرحد واقع بین کنر و با جور رخ داد، در یکی از این برخوردها افراد به ظاهر ملکی اما مسلح افغانستان که بعنوان شرکت در جرگه قومی از سرحد گذشته و به باجور رفته بود، مورد حمله قبایل طرف دار پاکستان قرار گرفت. با دادن تلفات که تعداد آن پنجصد نفر تخمین شده است به

افغانستان باز گشتند.»[۱]

اما عبدالصمد غوث در کتابش به درگیری درونی میان قبایل پشتون و وابستگی هریک از این قبایل به پاکستان و افغانستان اشاره ندارد و از شکست نیروهای افغانی یاد نمی‌کند، بلکه می‌نویسد: «پاکستانی‌ها با طیارات اف ۸٦ ساخت آمریکا شدیداً این مناطق را بمب باران کردند. قطعات اردوی منطقه پاکستان (بیشتر متشکل از پنجابی‌ها، که جهت مقابله با افغانها فرستاده شده بود)، نتوانستند وضعیت خویش را تثبیت نمایند، دراثر فشار قبایل، اردوی پاکستان مجبور به عقب نشینی شد.[۲]

هرچند شکست جنگ باجور را هردو نویسنده اعتراف دارد ولی به غرور آقای غوث برخورده است که برخی از قبایل پشتون آزاد سرحد را مزدور و وابسته به حکومت پاکستان معرفی کند، زیرا در ذهن او، مردم و قبایل ماورای خط دیورند ملتی منسجم و هماهنگ بودند که یکپارچه شعار پشتونستان را سر می‌دادند. در حالیکه واقعیت اینطور نبوده و نیست، زیرا اولا ساختار نظام قبیلوی مانع چنین هماهنگی و انسجام ملی است، و دوم اینکه اگر چنین هماهنگی تحقق می‌یافت، پاکستان توان سلطه بر پشتونستان را نداشت و با گذر زمان آنان را تحت حاکمیت چهار ایالت پاکستان در آورده نمی‌توانست. بهرحال واقعیت همان است که آقای فرهنگ از آن یاد کرده و آن این است که قضیه پشتونستان قبل از آنکه یک نهضت آزادی خواهی ملی پشتونی باشد، تبدیل به یکسری استفاده جویی‌هایی برای برخی از قبایل در ماورای خط دیورند گردیده بود و در داخل افغانستان، داودخان و همدستان او با شعار پشتونستان خواهی، از احساسات مردم پشتون استفاده کردند و بر اریکه قدرت تکیه زدند و خود خواهی‌ها و خودکامگی‌های ایشان سبب شد که افغانستان در تنش دایمی با همسایه جنوبی خود باشد.

آقای فرهنگ ادامه بحران باجور را چنین توضیح می‌دهد: «قبایل پاکستانی به تعقیب آنان به خاک افغانستان داخل شده و تا کنار رودخانه کنر پیش آمدند. حکومت که از این پیش آمد سخت سراسیمه شده بود، با عجله و شتاب غلام فاروق

۱. غوص، همان، ص ۱۳۵.

۲. غوص، همان، ۱٤۱.

خان عثمان نایب‌الحکومه ولایت مشرقی را به عنوان مسئول حادثه از وظیفه‌اش برطرف ساخته و به جای او خان محمدخان معاون رئیس ارکان حرب را به آن ولایت فرستاد و وی موفق شد که با وارد نمودن فشار همه جانبه اما بدون خونریزی مزید، پاکستانی‌ها را از خاک افغانستان خارج سازند و بحران پایان یافت. حکومت پاکستان نمایندگان رسانه‌های بین‌المللی را در منطقه‌ای که زد و خورد در آن رخ داده بود، برده و اسلحه‌ای را که افغانان به جا گذاشته بودند، با افراد اردوی افغانستان که گفته می‌شد قبایل اسیر کرده‌اند به ایشان ارائه کرد. مقامات پاکستانی مدعی بودند که تنها یک نفر از اسیران قبایل به نام پاچاگل معادل ۱۷۰ میلیون افغانی اسلحه و مهمات و سایر اشیاء مثل ساعت و رادیو و امثال آن از جانب افغانستان در بین مردم سرحد به مقصد تحریک علیه پاکستان توزیع کرده است.

در۸ جون ۱۹٦۱ دور جدید شورای ملی افغانستان افتتاح گردید و ظاهر شاه دراین جلسه خواهان استقلال پشتونستان گردید. دولت پاکستان در واکنش به اظهارات شاه افغانستان در ۲۲ جون ۱۹٦۱ اعلام کرد که به کوچی‌های افغانستان بدون پاسپورت و ویزا اجازه ورود به خاک پاکستان داده نمی‌شود.

جنگ تبلیغاتی به تدریج میان دو کشور شکل اعلامیه‌های نظامی کشورهای در حال جنگ را اختیار کرده بود. دولت پاکستان در ماه اگست اخراج افراد کنسولگری‌ها ونمایندگی‌های تجاری افغانستان را در پیشاور و کویته صادر کرد، دلیل آن هم مداخله این افراد در امور داخلی پاکستان عنوان گردید. در واکنش به این عمل دولت افغانستان، پاکستان را به قطع روابط سیاسی تهدید کرد.

سردارمحمد داود درجریان نشست سران کشورهای غیر متعهدها در بلگراد تصمیم به قطع روابط با پاکستان گرفت. این تصمیم عجولانه که به استعفای داود خان از نخست وزیری انجامید، برخلاف نظریات دیگر اعضای هیئت دراین اجلاس بود. سید قاسم رشتیا دراین مورد می‌نویسد: «در روزهای اول کنفرانس در وقفه بین دو جلسه که هردو با سردار تنها بودیم در زمینه قطع روابط پاکستان از سردار سئوال نمود. سردار تفصیل داد که....اگر در ظرف یک هفته حکومت پاکستان قونسولگری‌های افغانی را دوباره باز ننمایند، ما روابط سیاسی خود را با پاکستان

بکلی قطع خواهیم کرد، حالا کار پاکستان است که پیشنهاد مارا قبول می کند یانه یا این که به قطع روابط تصمیم می گیرد.

عبدالرحمان پژواک نماینده افغانستان در سازمان ملل گفت، تمام اجراآتی که شده درست است، اما فقط تعیین میعاد آن هم یک میعاد کوتاه به پیشنهاد ما شکل التیماتوم را می‌دهد و هیچ دولت مستقل حاضر نخواهد بود که تحت فشارو التیماتوم کدام عملی ولو که بسیار مهم نباشد انجام بدهد. اگر به عوض تعیین مدت، صرف به صورت جدی به آنها گفته می‌شد که اگر در ظرف یک مدت معقول حکومت پاکستان با بازشدن مجدد قونسولگری‌های افغانی موافقه نکند، در آن صورت دولت افغانستان مجبود خواهد شد دوام و یا عدم دوام روابط سیاسی را مورد مطالعه قرار دهد... سردار داود حرف اورا قطع کرده گفت: برادر شما بیشتر به نزاکت‌های دیپلماتیک فکر می‌کنید، اما اصل قضیه همان یک چیز است که آیا پاکستان خواهش دوام روابط با افغانستان را دارد یانه؟ باید موضوع به صورت روشن پیش نظر شان قرار داده شود.»[1]

دولت افغانستان طی یک یاد داشتی در ۳ اگست پاکستان را به قطع مناسبات سیاسی تهدید کرد، اما از سوی دولت پاکستان هیچ پاسخ مثبتی نشنید، پس از یک ماه در ۳ سپتامبر کلیه روابط خود را با پاکستان قطع کرد و مرز خود را با این کشور مسدود نمود. قطع روابط با پاکستان و مسدود شدن بندر تجاری کراچی به روی افغانستان، شرایط سختی برای افغانستان بوجود آورد و کاملا به ضرر افغانستان تمام شد. صباح الدین کشککی وزیر اطلاعات و فرهنگ دوران سلطنت ظاهر شاه می‌نویسد: «آنانی که در کادرهای مهم دولتی قرار داشتند شاهد حالات پریشان و نگران کننده‌ای بودند که بین سال۱۹٦۱ یعنی تاریخ قطع روابط میان افغانستان و پاکستان و سال ۱۹٦۳ یعنی اعاده مجدد روابط میان این دو کشور در افغانستان رونماگردید. درطول این هجده ماه که راه ترانزیت افغانستان از طریق بندر کراچی مسدود بود، دیده می‌شود که افغانستان با وجود تلاش خود برای حفظ آزادی اقتصادی اش، بالتدریج بدام کرملین نزدیکتر می‌شود. ماه سپتمبر موسم اصلی برای

۱. اندیشمند؛ محمد اکرام، پیشین، ص۱۳۷.

صدور میوه تازه‌ی افغانستان به بازارهای عنعنوی آن در نیم قاره می‌باشد. دراین موسم، درطول سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ تاجران افغانستان میوه‌های شان رابه این بازارها صادر کرده نتوانستند. شوروی‌ها بنام این که با افغانستان کمک می کنند، یک نمایش تبلیغاتی را براه انداخته ادعا کردند که میوه افغانی را از طریق هوا به اتحاد شوروی انتقال می‌دهند. ولی ازآن جایی که این انتقال به شکل خیلی محدود بود. مقامات شوروی مقررات مضحکی رادرمورد کیفیت میوه‌های افغانی و ضع کردند، مقادیر زیاد میوه‌ی افغانان در درخت یا درمیدان هوایی گندیده و فاسد شد.»[1]

دولت داودخان با اتخاذ چنین تصمیمی یکی از مهمترین راه‌های ارتباطی با جهان خارج را ازدست داد. حق ترانزیت کالاهایی وارداتی و صادراتی از خاک پاکستان و دسترسی به دریاهای آزاد که در معاهدات دو جانبه صورت گرفته بود ودرروابط بین المللی براساس مقاوله‌های بین‌المللی تعیین شده بود، داوطلبانه از دست داد و با دشواری‌های بزرگی برای خود، دولت، عامه مردم، بازرگانان و کشورها و موسسات کمک دهنده به افغانستان فراهم کرد و هیچ دستآورد سیاسی از این تصمیم بدست آورده نتوانست. آقای فرهنگ دربررسی عوامل این تصمیم می‌نویسد: «درک علت اصلی این اقدام شگفت انگیز کار دشوار است زیرا دلایلی که بر مبنای ناممکن بودن تجارت و ترانزیت در شرایط مسدود بودن قنسولخانه و وکالت تجاری ذکرشد، بنیاد استوار نداشت و اگر هم این ادعا درست می‌بود، منفعت افغانستان در آن بود که می گذاشت پاکستان راه عبور اموال را مسدود سازد و نکوهش بین‌المللی به آن متوجه گردد. یگانه علتی که بتوان تصور کرد این است که اولیای امور گمان می کردند، متحدین پاکستان و در مرحله نخست آمریکا نمی‌تواند مقاطعه افغانستان را با جهان غرب تحمل نمایند و پاکستان را وادار می‌سازد تا راه را دوباره مطابق شرایط افغانستان باز کند و به این صورت زمامداران افغانستان در نزد افکارعامه به پیروزی رایگان و دست کم ارزان نایل می‌شوند. اما غافل از آنکه نه کشورهای غربی و نه اسلامی به اندازه‌ای که ایشان حدس می‌زدند، به افغانستان علاقه مند بودند و نه پاکستان تا به آن حد خود را به پیروی از نظر ایشان مجبور می‌شمرد. در مقابل

۱. اندیشمند، همان، ص۱۳۹.

دولت شوروی از این معامله جهت نفوذ در افکار عامه مردم افغانستان بهره برداری کرد، به این معنا که یک قسمت از میوه تازه افغانستان را که آماده صدور بود، خریداری نموده و با یک حرکت نمایشی توسط قافله طیارات از کابل و قندهار به خاک شوروی انتقال داد و این ذهنیت کاذب را ایجاد نمود که افغانستان می‌تواند به اتکا به آن کشور، تمام مشکلات خود را حل نماید.»[۱]

اما عبدالصمد غوث از بسته شدن سرحد توسط افغانستان در اعتراض به اخراج نمایندگان تجاری و کنسولگری افغانستان از پاکستان، به دفاع برخاسته و می‌نویسد: «در حقیقت پاکستان می‌خواست از این تبلیغات چنین بهره برداری کند که گویا پاکستان یک کشور صلح دوست است و بدین گونه مسئولیت انسداد سرحد را بدوش افغانستان بگذارد و بازگذاشتن سرحد صرف، به منظور ترانزیت اموال تجارتی از طرف پاکستان بدون دوباره فعال شدن نمایندگی‌های تجاری، قابل قبول نبود. بلکه این امر به معنی خم شدن در برابر فشار پاکستان نیز بود. به همین سبب برای دوسال سرحد مسدود ماند و روابط سیاسی و قنسولگری نیز بین دو کشور قطع بود.»[۲]

بحران باجور و پیامدهای بعدی که به دنبال داشت، برای افغانستان هیچ دستاوردی نداشت، جز اینکه دخالت‌های بی‌جای داودخان در امور قبایل پشتون پاکستان آشکار گردید، از درآمد هنگفت ترانزیت جنوب محروم شد و از نظر تجاری و اقتصادی وابستگی بیشتری به شوروی پیدا کرد و بقول آقای غوث، «با مسدود شدن سرحد در زمینه تجارت انحصار شوروی بر افغانستان بشکل دراماتیک افزایش یافت.»

با اوج گیری تنش‌ها میان پاکستان و افغانستان تلاش‌هایی از جانب آمریکا و ایران برای آشتی میان دو کشور آغاز گردید. تلاش‌های این دو کشور در حقیقت برای آن بود که افغانستان بیشتر در دام شوروی نغلطد، کندی رئیس جمهوری وقت آمریکا در اکتوبر ۱۹٦۱ به افغانستان و پاکستان پیشنهادهای را مطرح کرد و از دو

---

۱. فرهنگ، میر محمد صدیق، پیشین، صص۳-٦۹۲.

۲. غوص، عبد الصمد، پیشین ص ۱٤٤.

کشور خواست تا مناسبات خود را به حالت عادی درآورد. و نیز از ۱۹ اکتبر تا ۱۷ نوامبر سال ۱۹۶۱ نماینده خاص کندی، تی مرچنت که سفیر آمریکا در کانادا نیزبود، از کراچی، راولپندی و کابل باز دید بعمل آورد ولی هیچ یک از این تلاش‌ها به نتیجه مطلوب نرسید. به دنبال آن شاه ایران تلاش‌هایی را روی دست گرفت، در سال ۱۹۶۲ از کابل و راولپندی دیدن کرد. در این ملاقات‌هاجزتعارفات معمول سیاسی، نتیجه دیگری بدست نیامد و برای آنکه پرستیژ شاه پایین نیاید، ادامه تلاش‌هایش را موکول به فرصت مناسب و وقت دیگر کرد.

بحران باجور و پیامدهای آن و نیز قطع روابط سیاسی با پاکستان و دشواری‌های اقتصادی که برای افغانستان به بار آورد، موقعیت داود را متزلزل ساخت و راه برون رفت از این بحران و گشودن باب مذاکره با پاکستان، با استعفای داود از نخست وزیری امکان پذیر بود. البته دو علت نقش اساسی و عمده در استعفای داودخان داشت یکی قضیه پشتونستان و دیگری اختلافات او با خانواده شاهی. صمد غوث در این باره می‌نویسد: «بدون تردید مسئله پشتونستان بیش از حد گرم شده بود رهبری افغانستان به این نتیجه رسید که بحران بوجود آمده به نفع افغانستان نیست و شاید در یک فضای سرد نمی‌توان راه حل قابل پذیرشی را دریافت، نخستین و ضروری ترین گام برای احیای روابط افغانستان و پاکستان، تبادله مجدد سفرا و لغو انسداد سرحد بود. سردار داود با این نظر موافقت کرد و استعفا داد تا یک حکومت جدید بتواند در مناسبات با پاکستان روش مناسبی را اتخاذ کند.»[1] داود به تاریخ ۱۰ مارچ ۱۹۶۳ استعفا داد، آقای صمد غوث بحران موجود میان افغانستان و پاکستان بر سر قضیه پشتونستان را عمده ترین دلیل استعفای داود ذکر می کند، ولی محمد صدیق فرهنگ اختلافات خانوادگی را عمده ترین دلیل استعفا یادکرده و می‌نویسد: «اما صدر اعظم که علی رغم تفاهم قبلی حاضر نبود از مقامش دست بکشد در این وقت نقشه دیگری طرح نمود و به شاه اظهار داشت که می‌خواهد پیش از ختم دوره حکومت نقشه دموکراسی را که در آخر صدارت ترک شده بود از سر بگیرد.... در اواخر

---

۱. غوص، همان، ص ۱۴۸.

سال ۱۹٦۲ محمد داود برنامه اش را جهت وارد نمودن تحول در طرز اداره کشور به شاه پیشنهاد کرد، شاه آن را رد کرد ولی محتوای برنامه افشا نشد، تا اینکه پس از ۱۲ سال توسط خود داود در ۲۰ مارچ ۱۹۷٤ افشا گردید که حاوی دو نکته بود: «اول تبدیل حکومت شخصی به حکومت حزبی بر مبنای تشکیل حزب واحده و سپردن تمام صلاحیت به آن، دوم منع خانوادگی شاهی که خودش جزء آن شمرده نمی‌شد از مداخله در کارهای سیاسی و مملکت داری.»[1]

استعفای محمد داود از نخست وزیری به هر دلیلی که بود، بلوای پشتونستان بعد از رفتن او فروکش کرد و پاکستان و افغانستان بار دیگر بسوی مناسبات عادی روی آوردند. در این میان دولت ایران گامی به جلو نهاد و ازهر دو کشور دعوت کرد تا در تهران آمده مذاکره کنند، در ماه می‌سال ۱۹٦۳ هیئت‌های دو کشور به تهران آمدند و در مذاکرات شان توافق کردند، تبلیغات خصمانه و مسئله پشتونستان را از رسانه‌های گروهی خود لغو کنند، سفارت‌ها و کنسولگری‌ها و نمایندگی‌های تجاری مانند گذشته بازگشایی شود، هر دو کشور پذیرفتند که اختلافات روی مسئله خط دیورند ومسئله پشتونستان از دیگر مسایلی که مربوط به روابط سیاسی، اقتصادی و تجاری میان دو کشور جریان دارد، جدا باشد.ظاهر شاه در توجیه این توافقات در جولای ۱۹٦۳ گفت: «ما مسئله پشتونستان را نمی‌توانیم بگذاریم مگر می‌توانیم و اقدام هم کرده ایم که تیغه شمشیر را پس کنیم.»[2]

پس از آن روابط سیاسی میان دو کشور دوباره برقرار گردید، دولت پاکستان در برابر رهبران پشتون خواه از انعطاف بیشتری کار گرفت. دولت افغانستان نیز از این وضعیت راضی گردید.

یکی از تصمیمات مهم دولت افغانستان بی طرف ماندن این کشور در جنگ میان هند و پاکستان درسال ۱۹٦۵ بود. دومین جنگ میان هند و پاکستان در سپتمبر همین سال به وقوع پیوست. با آن که دولت افغانستان چندان دل خوشی از دولت پاکستان نداشت، دراین جنگ بی طرف باقی ماند و از فرصتی که جنگ هند و

۱. فرهنگ، میر محمد صدیق، پیشین، ص ۷۰۰.
۲. غوص، عبد الصمد، پیشین، ص ۱۵۵.

پاکستان به وجود آمده بود علیه پاکستان دست به هیچ اقدام سیاسی و یا نظامی نزد. هرچند که بحث استفاده از فرصت برای آزادی پشتونستان در داخل افغانستان بسیار داغ بود ولی نبود داودخان در قدرت اجرایی سبب گردید تا ظاهرشاه بی طرفی را بر اقدام خصمانه علیه پاکستان ترجیح بدهد. البته به گفته سید قاسم رشتیا وزیرمالیه وقت این موضوع درکابینه به صورت جدی مطرح گردید و عده‌ای طرفدار اقدامات سیاسی و نظامی علیه پاکستان بودند. او می‌نویسد: «جلسه‌ای فوق العاده با راپور مختصر جریانات تاجایی که از طریق دیپلوماتیک و جراید بدست آمده بود، از طرف شخص صدراعظم(داکترمحمد یوسف) که کفالت وزارت خارجه را هم به عهده داشت، آغازگردید و عده‌ای از اعضای مجلس نظریات خود را بیان کردند. یک گروپ که داکتر عبدالقیوم و زیر داخله در راس آن قرار داشت و گل پاچا الفت رئیس قبایل و محمد عظیم وزیر فواید عامه که هرسه پشتون بودند، جدا پیشنهاد می‌کردند افغانستان از این فرصت طلایی استفاده کرده موضوع پشتونستان را یک طرفه کند و ادعا کردند که با یک مظاهره قوی پاکستان حاضر خواهند شد تا حقوق مردم پشتون و بلوچ را تسلیم نماید. داکتر عبدالقیوم سخنگوی این گروپ ضمنا و به طور سرپوشیده اشاره می‌کرد که اگر دراین موقع اقدامی صورت نگیرد سرداران از این بی حرکتی حکومت بهره برداری نموده، افکار عامه را به طرف خود جلب خواهند کرد و اصرار داشت که نه تنهاپاکستان کدام کدام عکس العمل جدی نظر به گرفتاری در جنگ با هند از خود نشان داده نخواهد توانست، بلکه فضای بین المللی هم برای چنین یک حرکتی مساعد می‌باشد و شوروی حتما از اقدام افغانستان چه به طور مستقیم و چه درسطح بین المللی پشتیبانی خواهد کرد.»[1]

در سال ۱۹۷۰ پاکستان قانون اساسی جدیدی را تدوین کرد که درآن پاکستان فعلی به چهار ایالت تقسیم می‌گردید و پشتونستان به یکی از ایالت‌های چهار گانه پاکستان به نام ایالت سرحد، شناخته شد بسیاری ازسران قبایل و رهبران سیاسی پشتون از آن استقبال کردند، این یک موفقیت بزرگ برای پاکستان بود.

۱. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین، ص۱٤۲.

همچنین در سومین جنگ میان هند و پاکستان درسال ۱۹۷۱ که منجر به جدایی جدایی بنگلادش از پاکستان گردید باز هم افغانستان بی طرفی خود را حفظ کرد. اما در داخل پاکستان پس از جدایی بنگلا دیش، شورش‌های زیادی برای استقلال طلبی از سوی پشتون‌ها و بلوچ‌ها رخ داد. آنان دست به شورش‌های مسلحانه زدند، طوری که این شورش‌ها از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷ به صورت پراکنده در دو ایالت بلوچستان و سرحد ادامه داشت. دولت افغانستان حتی دربرابر این شورش‌ها نیز از خود نرمش نشان داد و هرگز آن حمایت علنی نکرد.

چانچه در دومین جنگ هند و پاکستان درکابینه و تعدادی از جریان‌های ناسیونالیستی موضوع بازپس گیری پشتونستان به شدت مطرح گردید، در جنگ سوم میان هند وپاکستان نیز این بحث در افغانستان بسیار داغ بود ویکی از کسانی که به شدت سیاست دولت افغانستان را دراین باره زیر سئوال می‌برد و از آن انتقاد می‌کرد، سردار داود بود. اما این انتقادات و فشارها تاثیری در سیاست بیطرفی دولت افغانستان نگذاشت.

بدین ترتیب با رفتن داود خان تا کودتای او علیه ظاهر شاه، ده سال تمام طول کشید و پنج صدر اعظم در افغانستان به صدارت رسیدند. روابط میان پاکستان و افغانستان عادی بود.

کودتای داود، فضای تیره و تار همسایگی

داود خان در ۱۷ جولای ۱۹۷۳ در کابل علیه سلطنت ظاهرشاه دست به کودتا زد و با همکاری گروه‌های چپی خلق و پرچم قدرت را در دست گرفت، حضور کمونیست‌ها در اداره جمهوری داود، افغانستان را بیشتر بسوی شوروی سوق داد. قضیه پشتونستان که تقریباً حالت فراموشی به خود گرفته بود (فقط کمونیست‌ها و پشتونخواهان متمایل به چپ که سردارداود در راس آنان قرار داشت، شعار پشتونستان را سر می‌دادند). بار دیگر تبدیل به یک بحران منطقه‌ای گردید. سردار داود در اولین بیانیه خود گفت: «پاکستان یگانه کشوری است که ما با آن اختلاف سیاسی داریم و آن بر سر مسئله پشتونستان است که برای حل آن تلاش مداوم ما

جریان دارد» و نیز در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت: «قضیه پشتونستان یک حقیقت انکار ناپذیر است آرزومندیم با دانستن وحسن نظر هر دو جانب این مسئله روزی مطابق آمال و اهداف مردم پشتون و بلوچ و رهبران آنها... به یک حل و فصل شرافت مندانه برسد.»[۱]

با روی کار آمدن داود در افغانستان بقول آقای غوث «زمین زیر پای رهبری پاکستان آتش گرفته بود» و پاکستان با تندی جواب بیانیه داود را داد. افغانستان را کشوری خواند که بر خلاف مصالح اسلام در صدد تجزیه یک کشور اسلامی است و می‌خواهد بنگلادش دیگری را از پیکر پاکستان جدا کند. ذوالفقارعلی بوتو درادای مظلوم نمایی استاد بود، از این طریق می‌خواست توجه کشورهای اسلامی را به سوی پاکستان جلب کند.[۲]

افغانستان قضیه پشتونستان را دنبال کرد و به دستور سردارداود، نماینده دایمی وقت افغانستان در سازمان ملل آقای عبدالرحمان پژواک، در سومین مجمع عمومی آن سازمان قضیه پشتونستان را مطرح کرد و یاد آور شد قضیه پشتونستان ممکن است امنیت و صلح آسیا را به خطر اندازد. به دنبال تیرگی روابط میان دو کشور، داود تلاش‌هایی را برای جذب کمک‌های مالی در کشورهای عربی و اسلامی آغاز کرد. این کشورها با صراحت به داود نه گفتند و به داود خاطر نشان کردند در راه بهتر شدن ارتباط با پاکستان گام بر دارد.[۳]

آغاز سال ۱۹۷٤ اوج تیرگی روابط افغانستان و پاکستان در یک دهه اخیر بود. محمد داود رئیس دولت افغانستان در نوامبر سال ۱۹۷٤ با ارسال نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد از دولت پاکستان شکایت کرد و عملکرد آن دولت را در نادیده گرفتن حقوق مردم پشتون و بلوچ مورد انتقاد قرار داد و خواستار دخالت این سازمان درراستای تامین حقوق پشتون‌ها و بلوچ‌ها گردید. بدنبال آن ذوالفقارعلی بوتو

۱. غوص، عبد الصمد، پیشین، ص ۱۷۰.

۲. غوص، همان، ص ۱۷۳.

۳. نقوی، سید ساجد، مقاله روابط پاکستان و افغانستان، دومین سمینار افغانستان، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل وزارت خارجه ایران، تهران، ۱۳۷۰، ص ۳۱۲.

نخست وزیر وقت پاکستان در پاسخ به نامه رئیس دولت افغانستان، نامه‌ای را عنوانی دبیرکل سازمان ملل متحد نوشت، او ضمن برشمردن دو ایالت سرحد و بلوچستان به عنوان پیکره جدا ناپذیر خاک این کشور و حق حاکمیت دولت مرکزی اسلام آباد براین دو ایالت، دراین نامه حتی شیوه دولت داری و اطلاعات سیاسی سردارداود را به تمسخر گرفت، درنامه بوتوآمده بود که سردار داود خود هیچ گونه آشنایی با اصول دموکراسی و قانون اساسی ندارد، چگونه به خود حق می‌دهد که راجع به عدم برقراری حکومت‌های دموکراتیک درایالات کشور دیگری انتقاد نماید؟ رسانه‌های گروهی دوکشور به تبلیغات شدید و وسیع علیه یک دیگر پرداختند. این تبلیغات موجب افزایش تنش در روابط دو کشور گردید و با گسترش تشنج در منطقه، هردو دولت به حمایت‌های نظامی از مخالفین دولت‌های شان پرداختند و تنش‌های منطقه‌ای وارد مرحله جدیدی گردید. در این زمان بلوچ‌های پاکستان به شورش گسترده علیه حکومت پاکستان دست زده بودند. پاکستان، افغانستان را متهم می‌کرد که به بلوچ‌های شورشی کمک‌های مادی و نظامی، می‌کند و آن‌ها را به ادامه شورش علیه پاکستان تشویق می‌نماید.

حرکت‌های نظامی ارتش افغانستان در ننگرهار تحت عنوان مانور نظامی و گسترش قیام در بلوچستان وضعیت پاکستان را بسیار آشفته کرده بود. بقول آقای نقوی: «اوضاع دولت و مردم پاکستان به اندازه‌ای آشفته بود که خطر بزرگ تشکیل بنگلادش دیگری آن‌ها را تهدید می‌کرد. برای جلوگیری از این وضعیت وخیم، دست به اقدام نظامی زده شد و بدین ترتیب فتنه وحشتناک خاتمه یافت، نقش سردار داود در ایجاد وضعیت خصمانه در پاکستان بیش از هر کس بوده است.»[1]

جنرال نبی عظیمی یکی از افسران مسئول و موظف در نظارت و بررسی برنامه‌های آموزش نظامی بود، او می‌نویسد: «محمد داود خان علی رغم گفتار و اظهارات خویش مبنی بر حل عادلانه قضیه پشتونستان در اولین سال‌های نظام جمهوری آگاهانه، عده‌ای از رجال و شخصیت‌های معروف پشتونستان مانند خان عبد الولی خان، اجمل ختک وغیره را به کابل دعوت نموده وبرای آنها پول و

---

۱. همان.

اسلحه‌ی فراوان تادیه کرد. عده‌ای از جوانان و شورشیان بلوچ را را در نواحی کندهار تحت تعلیم و تربیه نظامی قرار داد و یک کمپ تعلیم و تربیه‌ی نظامی برای جوانان پشتونستانی در دامنه کوه ولایتی نزدیک سیاه بینی کابل تحت نظارت گارد ریاست جمهوری برپا نمود. آنها مدت دوماه دراین کمپ تحت تعلیم و تربیه‌ی نظامی قرار می‌گرفتند و بعدا به پاکستان فرستاده می‌شدند. مسئول تعلیم و تربیه‌ی این کمپ جگرن(سرگرد) ظاهر آمر تعلیم و تربیه گارد ریاست جمهوری بود. ضیاء مجید همراه با نگارنده وعبدالحق علومی بارها از جریان تعلیم و تربیه‌ی نظامی در کمپ مذکور بازدید به عمل می‌آوردیم. ظاهرا کمپ مذکور رابنام مرکز تعلیمی گارد جمهوری یاد می‌کردند و کسی ازکیف و کان آن اطلاعی نداشت. اکثرا در اوقات شب بنا به دستور محمد داود از مخزن‌های ارگ سلاح قدیمی توسط آمر اوپراسیون گارد، عبدالحق علومی کشیده می‌شد و توسط موترهای لندروراز‌ارگ خارج گردیده به نماینده ولی خان تسلیم داده می‌شد و مسئولیت امنیت آن را الی سرحد، گارد جمهوری متقبل می‌گردید.»[1]

دولت داود مهاجرین بلوچ را در قندهار و قلات اسکان داد، جنگجویان بلوچ در وقت عقب نشینی به افغانستان پناه می‌آوردند و با آمادگی مجدد دوباره به داخل پاکستان رفته، بر ارتش پاکستان می‌تاختند. افغانستان در جواب این نوع دخالت‌ها استدلال می‌کرد که نمی‌توانیم از ورود بلوچ‌ها و قبایل پشتون به داخل افغانستان جلوگیری کنیم، زیرا ما با آن‌ها خون شریکی داریم.[2] درست همین استدلال را پاکستان بعد از پنج سال در مقابل ورود مهاجرین افغانی در پاکستان می‌کردند و نیز حضور نیروهای پاکستانی را در کنار طالبان با همین دلیل توجیه می‌کردند. دخالت‌های داود در گسترش شورش قبایل بلوچ در قدم اول دمار از روزگار بلوچ‌ها در آورد و در قدم دوم بعد از کودتای هفت ثور، پاکستان فرصت بدست آورد و انتقام دخالتهای داود خان را از مردم افغانستان گرفت.

البته پاکستان در آن زمان هم آرام ننشست بلکه جریان‌های اخوان المسلمین را

---

۱. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین، ص۱۲۷ به نقل از اردو و سیاست درافغانستان نوشته جنرال عظیمی.
۲. غوص، غبد الصمد، پیشین، ص ۱۷۷.

که از چنگ کمونیست‌ها گریخته بودند، پناه داد و آن‌ها را مسلح ساخته به داخل افغانستان فرستاد و درگیری‌های پنجشیر، بدخشان و پکتیا را بوجود آوردند. نخست وزیر وقت پاکستان ذوالفقار علی بوتو جهت مقابله به مثل در صدد استفاده از مخالفان سیاسی داود برآمد و به دنبال این تصمیم گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی را به پاکستان آوردند و آنها دست به عملیات چریکی متعدد علیه دولت داود زدند، بدین ترتیب بوتو، داود خان را تحت فشار قرار داد.در ۲۱ فبروری۱۹۷۵ گلبدین حکمتیار درولایت پکتیا و سه ولایت دیگر علیه رژیم داود شورش مردمی ایجاد کرد. داود به دشواری توانست این شورش را کنترل کند.[۱]

به تاریخ ۳۱ فبروری ۱۹۷٤ سران کنفرانس اسلامی در لاهور جمع شدند، پاکستان از محمد داود نیز دعوت بعمل آورده بود. او بخاطر قضیه پشتونستان و قیام اقوام بلوچ در بلوچستان از شرکت در جلسه سران کنفرانس اسلامی خودداری کرد و عبدالرحمان پژواک را به نمایندگی افغانستان به لاهور فرستاد، قبل از رفتن پژواک از کابل بحثی در دولت داود پیش آمد که در جلسه سران کشورهای اسلامی مسئله پشتونستان را مطرح بکند یا نه؟

داودخان که در ذهن خود غایله پشتونستان و بلوچستان را یکی از مسایل عمده جهان اسلام می‌دانست، هم صدا با عوامل چپی که در کنار داود بودند، تصویب کردند که این مسئله در جلسه سران کشورهای اسلامی در لاهور مطرح شود. پژواک در لاهور مسئله پشتونستان و قیام بلوچستان را در جلسه سران کشورهای اسلامی مطرح کرد. خطابه او در این زمینه ناراحتی سران را بوجود آورد و آرزو کردند به احترام میزبان از چنین سخنانی باید پرهیز می‌شد، ساعت ۲ شب سرهنگ قذافی ازلاهور به داود تلفن کرد و از او خواست که به لاهور بیاید و برای این کارهواپیمای شخصی خود را به کابل می‌فرستد. تا غایله را بشکل مسالمت آمیز حل نماید. ولی به نظر داودخان قضیه به این سادگی‌ها قابل حل نبود و دعوت قذافی را نیز رد کرد و به لاهور نیامد.

۱. نقوی، سید ساجد، پیشین، ص ۳۱۲.

پافشاری داود روی قضیه پشتونستان و میدان دادن به احزاب خلق و پرچم، به مرورزمان یکبار دیگر افغانستان را به سوی سراشیبی سقوط پیش می‌برد.گرچه کار از کار گذشته بود و داود ظاهراً قضیه را دیر متوجه شد. او احساس کرد که قضیه پشتونستان، افغانستان را به انزوای بین المللی کشانده و فرصت روابط سیاسی و اقتصادی را با کشورهای غربی و اسلامی از او گرفته است و دارد در کام شوروی فرو می‌رود.

ترمیم روابط خارجی و تصفیه داخلی، دورکن اساسی نجات و بقاء دولت داود به شمار می‌رفت. او در سال ۱۹۷٦ از روابط خارجی شروع کرد و تغییراتی را در آن بوجود آورد که برای شوروی و عوامل خلق و پرچم در داخل کشور چندان خوشایند نبود. اما او راهی را که انتخاب کرده بود با سرسختی ادامه می‌داد وبا تلاش‌های ترکیه و ایران، از تبلیغات خصمانه دو طرف کاسته شد و داود، آقای بوتو نخست وزیر وقت پا کستان را به کابل دعوت کرد. او به تاریخ ۷ جون ۱۹۷٦ وارد کابل شد. طی این دیدارها و ملاقات‌ها، داود و بوتو بیانیه مشترکی را بیرون دادند و مناسبات کشور بار دیگر بهبود یافت، به دنبال آن داودخان از ۲۰ تا ۲٤ اگست ۱۹۷٦ به پاکستان سفر کرد. پایین آمدن تنش میان پاکستان و افغانستان آغاز شد.

سردار داود در یک چرخش سیاسی از شرق متمایل به غرب گردید. او سفرهایی را به کشورهای غربی آغاز کرد، این سفرها دستآوردهای نسبتا خوبی داشت، بودجه سال‌های ۱۹۷٦و ۱۹۷۷ دولت سردار داود را حدود ٦۰٪ کمک‌های متنوع خارجی تشکیل می‌داد که از کشورهای طرفدار غرب در یافت شده بود. جریان‌های روشنفکر چپ از این روند نا خوشنود بودند، داود را متهم می‌کردند که در بدل تسلیم شدن به پاکستان این کمک‌ها را در یافت کرده است.

پاکستان در ۲۷ جولای ۱۹۷۷ شاهد یک کودتای نظامی دیگربود جنرال ضیالحق طی یک کودتا حکومت منتخب ذوالفقار علی بوتو را ساقط کرد و حکومت نظامی را در این کشور برقرار نمود. او پس از مدتی ذوالفقار علی بوتو را بر چوبه دار کشید. کودتای جنرال ضیالحق در ابتدا چندان تاثیری رویی قضیه پشتونستان نداشت با توجه به گرایش‌های سردار داود به سوی غرب و همسویی

جنرال ضیاالحق نیز بدین سمت و سو این گمان را تقویت می کرد که داود راحت تر نسبت به ذوالفقار علی بوتو با جنرال ضیاالحق کنار بیاید، اما گذر زمان نشان داد این گمان‌ها سرابی بیش نیست، زیرا جنرال ضیا الحق از گرایش شتاب آلود سر دار محمد داود به سوی غرب احساس غرور می کرد و برای بر قراری روابط دوستانه با افغانستان شرط قایل شد، ضیاالحق خواهان آن بود تا در بدل روابط دوستانه، افغانستان خط دیورند را به رسمیت بشناسد و قضیه پشتونستان را به کلی فراموش کند.

سردار داود برای دومین بار در مارچ ۱۹۷۸ به پاکستان سفر کرد، مذاکرات او با ضیا الحق دوستانه بود، حتی این شایعه بر سر زبان‌ها افتاد که سردار محمد داود از تشکیل دولت‌های مستقل پشتون وبلوچ دست بر داشته است، این شایعه زمانی تقویت شد که سردار محمد داود در مصاحبه خود گفت: «در باره همه چیز بحث صورت گرفت و به مرور زمان هر چیز جای مناسبش را خواهد گرفت.»[۱]

به دنبال آن جنرال ضیاالحق رییس جمهور نظامی وقت پاکستان به کابل سفر کرد. این سفرها سبب گردید تا تحلیل گران سیاسی پیش بینی کنند، قضیه پشتونستان به یک راه حل نهایی نزدیک می‌شود، به دنبال همین سفرها بود که سردار محمد داود طی ملاقاتی که با سران پشتون‌ها و بلوچ‌ها داشت، اظهار داشت، تمام هشت هزار چریک و ناراضیان پشتون و بلوچ که در افغانستان پناه گزیده اند، باید تا ۳۰ اپریل ۱۹۷۸ به وطن شان مراجعت نمایند.[۲]

سلیک هریسن از قول آقای ختک یکی از ناراضیان پشتون می‌نویسد: «داود بما گفت که نباید تشویش به خود راه داد، زیرا ما حقوق خویش را در حکومت ضیالحق به دست خواهیم آورد، ما برایش اظهار داشتیم که ضیاء مرد متقلب و دغل بازاست، ما بر نمی گردیم. ختک اظهار داشت از خیانت داود افسران پشتون به سرعت آگاه شده و به امین کمک کردند که شبکه زیر زمینی اش را در قوای مسلح

---

۱. هریسن، سیلیک، شاه راه مداخله حقایق پشت پرده تهاجم شوروی به افغانستان، ترجمه عبد البار ثابت، ثور ۱۳۷۵، پیشاور، ص ٤٠.
۲. هریسن، همان، ص ٤٠.

توسعه بخشد و مستحکم سازد.»[1]

با توجه به اهداف استراتژیک شوروی برای رسیدن به آب‌های گرم، قضیه پشتونستان و بلوچستان بهترین مستمسک برای ابرقدرت شرق بود و هرگز را ضی نمی‌شد که سردار داود آن را براحتی با حکومت پاکستان حل کند، به همین دلیل جریان چپی متمایل به مسکو دست به کار شدند تا اهداف شوروی را در افغانستان پیاده کنند. آرامشی که حدود دو سال بین افغانستان و پاکستان به طول کشید در حقیقت آرامشی قبل از طوفان بود، زیرا با کودتای جنرال ضیاءالحق در پاکستان و کودتای کمونیست‌ها در ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ درافغانستان واشغال نظامی افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی سابق در سپتامبر سال ۱۹۷۹ افغانستان به یک بحران خونین بین المللی تبدیل گردید. بحرانی که دو ابر قدرت شرق و غرب فرافکنی‌ها و عقده گشایی‌های شان را علیه یک دیگر در افغانستان به مورد اجرا گذاشتند.

شوروی با تقویت رژیم کابل و اشغال افغانستان به جنگ با مجاهدین پرداخت و آمریکا و بعضی از کشورهای اروپای غربی، عربستان و پاکستان به حمایت مجاهدین به پا خاستند، تا از نفوذ کمونیزم جلوگیری کنند، ولی هریک از کشورها اهداف خاصی را نیز در افغانستان دنبال می‌کردند، آمریکا می‌خواست افغانستان ویتنام روس‌ها باشد و عربستان در صدد گسترش تفسیری از اسلام سلفی بود و پاکستان با شعار «افغانستان را آهسته آهسته به آتش بکشید» در صدد بود تا از جهاد و رهبران هفتگانه و بعدها طالبان، افغانستانی بسازد که هرگز قد راست نتواند، و هرگز بعنون یک رقیب شمالی پاکستان خود را مطرح نتواند، قضیه پشتونستان را برای همیشه فراموش کند.

---

۱. هریسن، همان، ص۴۱.

فصل پنجم:

پاکستان از سرحد تا کنفدراسیون پاک- افغان

آنچه تاکنون خوانده آمدیم تلاش‌ها و فعالیت‌های گروه‌های پشتونخواه، دولت افغانستان و روشنفکران ناسیونالیست چپی بود که برای استقلال و یا باز گرداندن پشتونستان به خاک افغانستان انجام دادند. دولت مردان پاکستان نیز دربرابر این گونه فعالیت‌ها درافغانستان، طرح‌ها و برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت دقیق و حساب شده داشت. هیچ گاه از احساسات و هیجان در بازی دیپلماسی کار نگرفت. بلکه با برنامه ریزی‌های دقیق اهداف و فعالیت‌های پشتونخواهان را در داخل پاکستان ونیز افغانستان خنثی کرد.

آن چه اکنون دراین فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد درواقع اهداف و استراتژی است که پاکستان در افغانستان دنبال کرده است، هرچند با تحولات خونینی که درافغانستان رخ داد، قضیه پشتونستان دیگر از سوی دولت مردان افغانستان به فراموشی سپرده شد و یا به عبارت دیگر نبود دولت مشروع و قانونی درآن زمان درافغانستان سبب گردید که پشتونستان اهمیت گذشته خود را از دست بدهد و افغان‌های که علیه دولت مرکزی کابل می‌جنگیدند، به مرور زمان پاکستان را به عنوان یگانه حامی مردم افغانستان و جهاد قلمداد کردند. این وابستگی و نیز سیل مهاجرانی که به پاکستان سرازیر گردیدند، سبب گردید که افغان‌هاهیچ گاه اهداف و نیات بلند مدتی که پاکستان به خاطر خط مرزی دیورند و پشتونستان دنبال می‌کرد، آشکار نگردد. درواقع افغان‌ها زود فراموش کردند که دولت مردان افغانستان روزی به خاطر قضیه پشتونستان با این کشور تا سرحد یک جنگ تمام عیار به پیش رفتند وسه دهه روابط سیاسی پرتنش وچالش زا را با یک دیگر سپری

کردند، اما پاکستان هرگز آن روزها را فراموش نکرد، پاکستان می‌خواست ازاین فرصت بدست آمده بیشترین بهره را ببرد تا هرگز دیگر قضیه خط مرزی دیورند وپشتونستان درآینده از سوی دولت‌های مشروع و قانونی افغانستان مطرح نگردد. اگربه دو ونیم دهه اخیردر سیاست پاکستان درقبال افغانستان نگاه شود.محور اصلی استراتژی سیاسی این کشور را پیش گیری از تکرار قضیه خط مرزی دیورند و هویت خواهی مردم پشونستان از سوی افغانستان، تشکیل می‌دهد. این که پاکستان در راستای این هدف قله‌های بالاتر ازاین هدف را دراین مدت طی کرد و به اهداف بزرگ تراز قضیه پشتونستان رسید، باید آن را از خوش اقبالی پاکستان و اتخاذ استراتژی بین المللی حساب شده این کشور به حساب آورد. دراین فصل سیاست و اهداف پاکستان در قبال جهاد و بعد از جهاد درافغانستان با محور قرار دادن قضیه پشتونستان به بررسی گرفته می‌شود. البته با اذغان به این که پاکستان از برکت جهاد افغانستان به اهداف به مراتب بالاتراز آن دست یافت که در ابتدا تصورش را هم نمی‌کرد، ازآن جای که هدف این نوشته بررسی چالش‌های بوجود آمده میان افغانستان و پاکستان به خاطر پشتونستان و خط مرزی دیورند است، این محور بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد تا اهداف و دستآوردهای پاکستان در زمان جهاد و بعد از آن.

اگر بخواهیم اهداف و نقش پاکستان را در دوره جهاد به بررسی بگیریم، لازم است به جریان‌های اسلامی که در دهه آخر سلطنت ظاهرشاه (دهه مشروطیت) و داود در افغانستان رشد یافت، نگاهی کوتاه اندازیم.

دهه مشروطیت، تضارب افکار مختلف

به تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹٦٤ (مطابق ۱۸ سنبله سال ۱۳٤۳) لویه جرگه‌ای با حضور ظاهرشاه در کابل دایر گردید و در آن قانون اساسی جدید را به تصویب رساندند. این قانون اساسی یک سری آزادی‌هایی را به دنبال داشت و گامی بود برای مشروطیت سلطنتی. به همین دلیل دهه آخر سلطنت ظاهرشاه به «دهه مشروطیت» یا «دهه قانون اساسی»شهرت یافته است. چیزی که در این قانون اساسی نصیب مردم و

روشنفکران افغانستان گردید، آزادی احزاب در چوکات قانون اساسی بود. احزاب متعددی یکی پس از دیگری در این دوره شکل گرفت. این احزاب از نگاه اعتقادی و فکری به سه تیپ و جناح تقیسم می‌شدند؛ اندیشه‌های چپ سوسیالیستی (لینینستی ـ ما ئویستی) اسلام گرا (گروه‌های سنتی تصوّف ـ اخوان المسلمین ـ تشکل‌های شیعی بر گرفته از اندیشه شریعتی، مطهری، امام خمینی) و لیبرال (تیپ‌های سلطنتی ـ جریان‌های طرفدار غرب) گرایش‌هایی بودند که قشر دانشجو و تحصیل کرد گان مردم ما را مجذوب خود ساخته بودند. لیبرال‌ها بیشتر در دامان سلطنت جا خوش کرده بودند، اما دو جریان فکری دیگر (اسلام گرا- چپ گرا) در دانشگاه‌ها و مدارس دینی، بخصوص کابل رشد پیدا کردند و حضور سیاسی شان را در قالب تظاهرات و اعتصابات دانشجویی نشان می‌دادند. تضاد فکری، درگیری‌های خیابانی و تبلیغاتی، میان چپی‌ها و اخوانی‌ها سبب گردیده بود که نظام سلطنتی قدری نفس راحت بکشد و دانشجویان و طلاب خشمگین تمام کاسه و کوزه را بر فرق سلطنت نشکنند؛ اما این کار زیاد طول نکشید؛ زیرا جریان‌های چپی که در ابتدا در قالب «حزب دموکراتیک خلق» در سال ١٣٤٥ (١٩٦٦)تشکیل گردیده بود و اسلام گرایان نیز تحت عنوان «سازمان جوانان مسلمان» به فعالیت آغاز کرده بودند، از تجربیات تشکیلاتی برخوردار شدند و فعالیت‌های سرّی را میان ارتش (اردو) افغانستان آغاز کردند. حتی در درون خانواده سلطنت نیز نفوذ نمودند.

جریان‌های متعدد فکری هرکدام درخارج ازکشور آبشخور فکری داشتند. این پیوند ها پیامدهای خونینی را درافغانستان به دنبال داشت. متاسفانه نسل با سواد و به اصطلاح روشنفکر واصلاح گر افغانستان از فضای آزادی (دهه مشروطیت) که ظاهرشاه به وجود آورده بود، استفاده درست نتوانستند، حرکت‌های تند، تبلیغات خصمانه علیه یک دیگر، وابستگی فکری به خارج، اندیشه رسیدن به قدرت از طریق زور(کودتا) اختلافات درون تشکیلاتی (انشعابات) آفت‌هایی بودند که در همان آغاز دامن گیر جریان دموکراسی نو پای کشور گردید. در این رقابت‌ها هیچ گونه حد و مرزی را رعایت نکردند و خط قرمزی بنام به خطر افتادن «وحدت ملی»؛ «امنیت ملی»؛ «تمامیت ارضی کشور»؛ «احترام به قانون اساسی» و «احترام به

دموکراسی به وجود آمده» هرگز بوجود نیامد.

جریان لیبرال چپ با آنکه به سلطنت نزدیک بودند یا جزء خانواده سلطنت به شمار می‌آمدند، در اندیشه رسیدن به قدرت از طریق زور کوتاهی نکردند. کودتای داودخان در تاریخ ۲٦ سرطان ۱۳۵۲ (۱۹۷۳)اولین اقدام مسلحانه (کودتا) جریان لیبرالیسم متمایل به چپ از خاندان سلطنتی بود. کودتای نافرجام میوندوال (صدراعظم سابق) از حزب مساوات یا سوسیال دموکرات، نشان دهنده این مطلب است که اندیشه کودتا را برای اولین بار جریان‌های لیبرال میان احزاب مد ساخت، به همین ترتیب تمام احزاب برای نفوذ در داخل اردوی مسلح، مسابقه گذاشته بودند. اردویی که تا پیش از این حتی حق مطالعه روزنامه، کتاب، مجله و شنیدن رادیو را نداشتند و به قول جنرال عظیمی «محیطی خشک، بی روح و به شدت مختنق»[1] بود. اما همین اردو در دهه مشروطیت و بعد از آن، بازیچه سیاست مداران و احزاب قرار گرفت. تشکل‌های اسلامی و چپی هر کدام به نوبه خود لااقل یکبار کودتا را تجربه کرده اند. اما اخوانیان و بعضی از جریان‌های شیعی ناکام مانده‌اند و چپیان به مراد رسیده اند، غرض از ذکر این نکته این بود که در «دهه قانون اساسی» پایه سنگ مشروطیت و دموکراسی از اول کج نهاده شد. اگر احزاب چپی به ملامت گرفته می‌شود، به معنی آن نیست که اسلام گرایان و لیبرال‌ها در پوستین پاک پرورش یافته اند، بلکه از خانواده سلطنتی گرفته تا همه احزاب به اندازه حضور شان در فاجعه ملی سهم داشته و دارند. به همین دلیل وقتی از نفاق درونی اخوانی‌ها سخن گفته می‌شود، صرف به دلیل ارتباط موضوع است که زمینه نفوذ پاکستان را در افغانستان فراهم کرد.

الکساندر لیاخفسکی یکی از جنرالان در گیر در جنگ افغانستان راجع به اخوانی‌ها می‌نویسد: در میانه سال‌های ۱۹٦۰ دانشکده الهیات (شرعیات) دانشگاه کابل به یکی از مهم ترین کانون پویایی‌های سیاسی اسلام مبدل گردیده بود. در

---

۱. عظیمی، نبی، اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان. چاپ دوم. تابستان ۱۳۷۷. پیشاور، سبا کتابخانه ص ۳۸.

همین سال‌ها بود که به سر پرستی پروفسور «غلام محمد نیازی» رییس این دانشکده، گروه اسلامی هسته گذاری شد که استادان و دانشجویان بسیاری به عضویت آن در آمدند. تقریباً در همین دوره حلقه همانندی در دانشکده مهندسی دانشگاه کابل پدید آمد از رهبران شناخته شده آن «گلبدین حکمتیار»، «سیف الدین نصرتیار» و «حبیب الرحمان» بودند. پس از اندی میان گروه‌های اسلام گرا در دانشگاه به منظور کار با هم اتحاد صورت گرفت. در سال ۱۹٦۹ طی یک جلسه سری نمایندگان این گروه‌ها در خانه پروفسور برهان الدین ربانی (استاد دانشگاه) گرد آمده و نخستین سازمان بنیادگرای افغانی به نام «جوانان مسلمان» را به میان آوردند، در راس این سازمان شورای عالی قرار گرفت که در آن، غلام محمد نیازی، ربانی، توانا، رسول سیاف، گلبدین حکمتیار، شامل گردیدند. رهبری فعالیت بخش نظامی را گلبدین حکمتیار و سیف الدین نصرتیار، به دوش گرفتند. سازمان جوانان مسلمان به عنوان نیروی ضربتی سازمان رادیکال اسلامی اخوان المسلمین، از همان آغاز تاسیس به شکل یک سازمان تندرو اسلامی، تبارز کرد. اعضای آن به هر اقدامی دست می‌زدند، تا در میان هواداران دموکراسی درز انداخته و به ایجاد شکاف در صفوف آن‌ها و بر انگیختن کدورت‌ها میان آنها بپردازد.[1]

سازمان جوانان مسلمان که در آن روزگاران به «اخوانی‌ها» معروف بودند، آبشخور فکری خود را از اندیشه‌های «اخوان المسلمین» مصر می‌دانست که توسط اندیشمندانی چون شیخ محمد عبده، حسن البناء، سیدقطب و... اداره می‌شد. اندیشه‌های اخوانی قبل از آنکه وارد افغانستان شود، در شبه قاره هند برای خود جایگاهی پیدا کرده بود. بعد از جدایی پاکستان از هند (۱۹٤۷) اندیشمند بزرگی چون ابوالعلی مودودی در پاکستان ظهور کرد و اخوانی‌های افغانستان بیشتر از او و کتاب‌های ترجمه شده حسن البناء، سید قطب، محمد عبده، رشیدرضا و... تغذیه فکری می‌گردیدند و تعلق خاطر بیشتری به کشور همسایه پاکستان داشتند و با جریان‌های اسلامی در پاکستان (جماعت اسلامی) ارتباط گرفتند. ارتباط نهضت

۱. لیاخفسکی، الکساندر، توفان درافغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، پیشاور ۱۹۹۹ سبا کتابخانه ص ٤۱.

جوانان با پاکستان همزمان شده بود با بالا گرفتن تنش میان جمهوری داود و پاکستان بر سر مساله پشتونستان. داود از سازمان جوانان مسلمان که از قضیه پشتونستان حمایت نمی‌کرد، چندان به مذاقش خوش نمی‌آمد. زیرا حضور آنان در دانشگاه‌ها نه تنها به نفع سیاست داود خان بود، بلکه مسایل ارضی دیگری را که در آن زمان مسکوت گذاشته شده بود، آنان دامن میزدند. «پنج ده» و چند ده کده دیگر در جوار رودخانه آمو، نیز مورد اختلاف شوروی سابق وافغانستان بود. اکنون به دلیل روابط نیک دیپلماتیک مسکوت گذاشته شده بود. ولی سران سازمان جوانان قضیه «پنج ده» را به شدت تبلیغ می‌کردند، گرایش داود به طرف مسکو فاصله میان او واخوانی‌ها را بیشتر کرد واین مسئله زمانی به اوج خود رسید که کودتای نافرجام میوندوال کشف گردید و اقدام به دستگیری سران نهضت جوانان نمود. هر چند که حقشناس، تحریک کمونیست‌ها را عامل اصلی در دستگیری آنان می‌داند.[1]

اما واقعیت این است که سردارداود خود تصمیم می‌گرفت، زیرا او در تصمیم گیری‌ها خود رای و قاطع بود و چندان دل خوشی از جریان‌های اسلامی نداشت. او با گرایش به سمت مسکو امیدوار بود به آرزوهایش برسد و اخوانی‌ها مانعی بود بر سر راهش. بعد از طرح ناموفق میوند وال رهبران گروه‌های تندرو اسلامی و مائویست‌ها شامل لیست سرکوبی رژیم محمد داود گردیدند. پلیس در میتینگ و جلسات جوانان مسلمان نفوذ کرد و دو صد نفر آن‌ها را توقیف نمود، همانطوری که گفته آمدیم، رهبران جنبش یا مخفی گردیدند و یا به پاکستان گریختند. آنها در پاکستان مورد حمایت ذوالفقارعلی بوتو، صدراعظم پاکستان قرار گرفتند. حزب جماعت اسلامی به رهبری مولانا ابوالعلاء مودودی از آنان طرفداری کرد. در سال ۱۹۷۵ جوانان مسلمان نقشه عملیات بزرگی را برای تحریک قیام عمومی روی دست گرفتند.[2]

---

۱. حقشناس، ش. ن. دسایس جنایات روس در افغانستان، کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی، تهران، میزان ۱۳۶۳ ص ۳۹۹.

۲. عظیمی، نبی، اردو و سیاست ص ۳۹۷.

گامی به سوی خشونت

با ورود اخوانیان افغانی به پیشاور، زمینه مساعدی برای حکومت پاکستان بوجود آمد تا به اقدامات تلافی جویانه علیه رژیم داود، دست بزنند. دامن زدن به قضیه پشتونستان، حمایت از مبارزان پشتون و بلوچ و پناه دادن آنان در مناطق جنوبی افغانستان، از اقدامات خصمانه داود علیه حکومت پاکستان به شمار می‌رفت که ذوالفقارعلی بوتو و به دنبال او جنرال ضیاء الحق از رهبران پاکستان، هرگز آن را فراموش نمی‌کردند. اینک این کشور مستمسک خوبی علیه حکومت افغانستان در دست داشت. با آغوش باز از اخوانیان یا مبارزان مسلمان، پذیرایی کرد و به آنان یاری رساند تا مراکز مبارزاتی خود را در پیشاور بوجود آورند. حضور مبارزان مسلمان افغانی در پیشاور موضع گیری‌هایی را در پاکستان نیز بوجود آورد. آقای فرهنگ می‌نویسد: «در پاکستان ذوالفقار علی بوتو صدر اعظم آن کشور که در این وقت در جنگ سرد تبلیغاتی در مسئله پشتونستان با سردار محمد داود درگیر بود، مقدم این مهاجران را گرامی شمرده، به ایشان موقع داد تا از ساحه پاکستان در عملیات ضد دولت جمهوری استفاده کنند. از جمله احزاب سیاسی پاکستان، «حزب عوامی ملی» خان عبدالولی خان پسر خان عبدالغفار، نظر به مناسبات نزدیک که با داودخان و احزاب کمونیست خط مسکو در افغانستان داشت به مخالفت با ایشان قیام کرد. اما حزب جماعت اسلامی به رهبری مولانا ابوالعلا مودودی از ایشان طرفداری کرد. معذالک مهاجران در سال‌های اول هجرت در شرایط دشوار پاکستان به سر بردند و فقط زمانی از عسرت نجات یافتند که کمک‌های کشورهای عربی و سایر ممالک به ایشان متوجه گردید.»[1]

اولین اقدام نظامی اخوانیان قیام پنجشیر و چند نقطه کوچک دیگر در داخل افغانستان بود. این قیام در ۲۲ جولای ۱۹۷۵ روی داد. آقای فرهنگ به نقل از حقشناس جریان قیام را چنین شرح می‌دهد: «قرار بر آن شد که در یک روز معین در سرتاسر افغانستان به شمول کابل قیام و اقدامات مشابهی بر ضد رژیم محمد داود

---

۱. فرهنگ، میرمحمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳، ۱۳۷٤ قم ص ۲۳ — ۲٤.

صورت بگیرد. حسب فیصله مذکور تعدادی از جوانان با سلاح‌های عادی مسلح شده، راهی پنجشیر، لغمان، لوگر، بدخشان، کابل و سایر نقاط شدند، و در اول اسد ۱۳۵٤ هجری بر بعضی از حکومات محلی از جمله پنجشیر حمله کردند و آن را از نیمه شب تا ساعت ده روز در تصرف خود داشتند و فکر می‌نمودند که در کابل نیز چنین اقداماتی صورت گرفته و واژگونی رژیم از طریق رادیو اعلان می‌شود.»[1]

احمد شاه مسعود یکی از کسانی است که قیام را در پنجشیر هدایت می‌کرد، او جزییات بیشتری از قیام اول اسد، ارائه داده و طی مصاحبه‌ای می‌گوید: «درآن سال‌ها حرف حکمتیار این بود که از اطراف کابل باید حرکتی شروع شود. یک قیام مسلحانه، تا بهانه‌ای برای بیرون آوردن تانک پیدا شود، آنهم به دستورعبدالکریم مستغنی معاون وزیر دفاع وقت که حکمتیارادعا می‌کرد با وی درارتباط است. نقشه اش اینطور بود، آنگاه که تانک‌ها به بهانه سرکوب شورشیان بیرون بیایند، سپس تانک‌ها در یک عمل بر عکس و پیش بینی نشده، رادیو کابل وارگ داود خان را بگیرند و کودتا شکل بگیرد واجرا شود، این بود که گروه چریکی در پنجشیر (۸۰ کیلومتری کابل) تشکیل شد که همه از جوانان تحصیل کرده بودند. روی این امید که در کابل کودتا خواهد شد. نبرد را با سلاح‌های کمی که داشتیم آغاز کردیم، ولسوالی‌های حصه اول، حصه دوم و رخه را تصرف کردیم، در آنجا در انتظار ماندیم، به رادیو گوش می‌دادیم که کودتا به نتیجه برسد. ولی نتیجه آن شد که فکرش را نمی‌کردیم. نیروهای دولتی از مرکز برای سرکوبی چریک‌های پنجشیر شتافتند و چون مردم با ما نبودند، شرایط برای نبرد مهیا نشده بود و یا به عبارت دیگر مردم انگیزه نداشتند، زیرا داود را یک فرد مسلمان می‌دانستند. بر این اساس گروه چریکی نوپا و کم تجربه ما توسط نیروهای مسلح داود به شدت سرکوب شد. تقریبا نیمی از نیروهای ما زخمی و شهید شدند و از کودتا خبری نشد و من با عده‌ای دیگر مجبور به هجرت شده و به پاکستان رفتیم.»[2]

---

۱. فرهنگ، همان، به نقل از: تحولات سیاسی جهاد افغانستان، دکتر حقشناس، چاپ آلمان غربی، ۱۹۸۵ ص ۲۷.

۲. فرزان و غیاثی، مردی استوار و امیدوار به افقهای دور، ترانه. ۱۳۷۸. مشهد ص ۸۰ – ۸۱

درسایر نقاط هیچ گونه حرکتی صورت نگرفت، تنها در خارج از پنجشیرعده‌ای از جوانان مسلمان، خطوط انتقال برق کابل را از کار انداختند و مدت کوتاهی، کابل و برنامه‌های جشن داود در تاریکی فرو رفت.

ناکامی قیام و اختلافات درونی یک بحران جدی را در میان نهضت مبارزین مسلمان بوجود آورد. آقای احمدشاه مسعود از اختلافات و تنش‌های موجود در درون «نهضت جوانان مسلمان» چنین پرده برمی دارد: «در بین ما نیز اختلاف نظر وجود داشت، بویژه بین من و حکمتیار. تعداد ما ٥٤ نفر بود، باید عملیات انتحاری انجام می‌شد، چون این حرکت سازمان دهی شده نبود، من مخالفت کردم. شاخه نظامی «نهضت جوانان» بدست حکمتیار بود و او بود که باید کار را سازماندهی می‌کرد. حکمتیار می‌گفت، «باید کودتا بکنیم» اما جنرال مستغنی بهانه‌ای برای این کار نداشت. من در ابتدا با نمایندگان حکمتیار اختلاف نظر داشتم که در پیشاور اختلاف من و حکمتیار به اوج رسید... اختلاف نظر بین ما تشدید شد، آخرین گفته ام این بود که «رهبر کیست؟» ما نه نفر بودیم، حکمتیار می‌گفت باید شورا داشته باشیم، انجنیر جان محمد مخالفت کرد، حکمتیار با او درافتاد. گر چه در آن زمان استاد ربانی و حبیب الرحمان از جمله رهبران نهضت بودند، در کنار آن شورا هم داشتیم ولی حکمتیار می‌خواست یک شورای جدید داشته باشد. در این شورا چهار نفر طرف حکمتیار را داشتند و پنج نفر با من بودند. حکمتیار می‌گفت «با بمب گذاری شروع می‌کنیم» من گفتم اگر جنگ مسلحانه را شروع می‌کنی، خوب و گرنه این برنامه‌های که تو داری به ویرانی و تباهی کشور می‌انجامد و از آن سودی عاید ما نخواهد شد که به نفع جنبش ما باشد. بار دیگر حکمتیار ۱۵ نفر را به شورا معرفی کرد، در همین زمان بود که استاد ربانی به پاکستان آمد، حکمتیار تا این زمان ادعا می‌کرد، جنرال مستغنی از دست کمونیست‌ها آزرده است و کودتا می‌کند، در آن وقت ما فهمیدیم که دروغ است.»[1]

با گسترش تنش‌های درونی میان اعضای مبارزین مسلمان، روند فعالیت‌های

---

۱. فرزان و غیاثی، همان ص ۸۱ - ۸۲.

نظامی آنان رو به کاهش نهاد و آنان تا کودتای کمونیستی در افغانستان، بیشتر مصروف تنش‌های درونی بودند تا مبارزه مسلحانه علیه داود.

کودتای هفت ثور، تشدید بحران منطقه ای

کودتای ۲۷ اپریل ۱۹۷۸(۷ثور۱۳۵۸) در افغانستان، برای پاکستان بسیار غیر مترقبه بود، با چرخش سیاسی که داود خان انجام داده بود و بلوک غرب دروازه‌های خود را بروی او گشوده بود، برای پاکستان این امیدواری را بوجود آروده بود که در فضای باز سیاسی بوجود آمده، شاید بتواند امتیاز بزرگی را صاحب شود، داود در واپسین روزهای زندگی از پشتونستان سخن نمی‌گفت، بر پناه دادن بلوچ‌های شورشی نمی‌اندیشید، داود در قبال مسئله پشتونستان سکوت مطلق اختیار کرده بود و هر روز از آب شدن یخ‌ها میان روابط سرد دیپلماتیک افغانستان و پاکستان، سخن می‌گفت. او همه چیز را از طریق مذاکره قابل حل می‌دانست. حتی قضیه پشتونستان و به رسمیت شناخته شدن خط دیورند را.

پاکستان نیز محتاطانه در انتظار آب شدن تمام یخ‌ها در جنگ سرد میان دو کشور همسایه بود. پاکستان خواب روزی را می‌دید که داود در پای معاهده خط دیورند امضا بگذارد و قضیه پشتونستان به ابدیت تاریخ بپیوندد. پاکستان می‌خواست بدون درد سر و مزاحمت از ناحیه شمال، با رقیب چند دهه‌ای خود، هند به رقابت سیاسی، نظامی و تسلیحاتی بپردازد.

داود با چرخش شتاب آلودی که در پیش روی داشت، یک شبه می‌خواست سراپا غربی شود. گسترش سریع فعالیت‌های دیپلماتیک با کشورهای متمایل به غرب (پاکستان، ایران، مصر، عربستان و...) برخورد تند او با برژنف (طی سفرش به مسکو) همه حکایت از آن دارد که او می‌خواست در روند توسعه افغانستان شتاب بیشتری بدهد. او رویای افغانستان نوین را در سر داشت که خط السیر آن از بندر کراچی و بندرعباس به افغانستان امتداد داشت. پس ناچار بود تمام یخ‌های منجمد جنگ سرد دو کشور همسایه را آب کند، تا به صید ماهی دل خواه نایل آید. اما آیا همه اینها یک رویای خوشبینانه نبود؟ شاید آن روزها هیچ کس تصور نمی‌کرد که در پشت

این رویاها چه فاجعه‌ای نهفته است. بهر حال کودتای ۲۷ اپریل ۱۹۷۸(۷ثور۱۳۵۷) حزب خلق و پرچم در کابل و سرنگونی رژیم داود، تحول بزرگ منطقه‌ای را بوجود آرود، داود با آرزوهایش دفن تاریخ گردید و رویاهای شیرین پاکستان را آشفته ساخت.

همانطوریکه چرخش شتاب آلود داود بسوی غرب توازن بلوک بندی منطقه‌ای را به نفع غرب به هم می‌زد، این بارباکودتای چپی‌ها در افغانستان این توازن به نفع بلوک شرق (شوروی) رقم خورده بود. دراین میان پاکستان خط مقدم جبهه رقابت با دنیای سوسیالیزم قرار گرفته بود. با چنین تغییر و تحولی در منطقه، پاکستان وضع دشواری پیدا کرد. قضیه پشتونستان نه تنها خوابید، بلکه دوباره به شکل حاد آن مطرح گردید. شوروی که به دنبال اهداف استراتژیک خود در منطقه بود، سعی داشت از قضیه پشتونستان بهترین بهره برداری را بکند. چنانچه که پیش از این شوروی‌ها حاضر به حل قضیه پشتونستان نبودند. اکنون نه تنها از آن دست بردار بود، بلکه توسط عوامل کودتاچی وابسته به مسکو آن را بیشتر دامن می‌زد، تا زمینه رسیدن خود را به آب‌های گرم فراهم سازد. پاکستان خوب می‌دانست که با کودتای چپی‌ها درافغانستان، اتحاد جماهیر شوروی سابق یک گام بسوی اقیانوس هند و دریای عمان نزدیک شده است و گام بعدی پاکستان خواهد بود و قضیه پشتونستان و بلوچستان زمینه ساز آن. خطر دیگری که پاکستان را (بعد از کودتای هفت ثور در کابل) تهدید می‌کرد، احزاب فعال چپی در داخل پاکستان بود. جریان‌های ناسیونالیستی پشتونخواهان و بلوچ‌ها، همه گرایش‌های چپی داشتند، حزب ذوالفقار پسر بوتو نیز متمایل به چپ بود. با رسیدن موج عظیم و سازمان یافته جریان چپ در کنار مرزهای شمالی و شمال شرقی، پاکستان چگونه می‌توانست در برابر چنین تهاجم گسترده و قدرت مند سوسیالیزم به مقابله برخیزد؟

همزمان با این تحولات منطقه ای، یک رنج درونی دیگر پاکستان را آزار می‌داد و آن بی مهری غرب نسبت به این کشور بود. پاکستان به دلیل رقابت با هند، تلاش‌های زیادی را برای دستیابی به انرژی هسته ای، به خرج داد. لقمه‌ها را از دهان مردم خود گرفت و هزینه تهیه اورانیوم کرد. این تلاش‌ها از چشم قدرت‌های غربی

مخفی نماند، پاکستان را به ملامت گرفت که این کشور در صدد تولید سلاح‌های هسته‌ای است. آمریکا بعضی از کمک‌هایش را از پاکستان دریغ داشت. چنین بی مهریی نسبت به کشوری که خود را خط مقدم جبهه جنگ سرد با بلوک شرق می‌دانست، رنجی بود جانکاه و نیز از طرف دیگر کودتای نظامی ضیاء الحق و اعدام ذوالفقارعلی بوتو، وجهه بین المللی پاکستان را در دنیا کدر ساخته بود. اینجا بود که پاکستان احساس می‌کرد میان دو لبه تیز قیچی (افغانستان و هندوستان) قرار گرفته است.هر چند که یک لبه قیچی در واپسین روزهای حکومت داود در حال کند شدن بود، ولی اکنون دوباره صیقل داده شده بود. در چنین وضعیت بحرانی منطقه‌ای پاکستان باید گام اساسی برمی داشت. اما کدام گام اساسی؟ آیا فرا روی پاکستان گام اساسی وجود داشت؟ پاکستان لحظات حساس را پشت سر می‌گذراند، تحولات به سرعت در منطقه بوقوع می‌پیوست. این کشور احساس می‌کرد به نحوی به بن بست منطقه‌ای دچار شده است. آیا با رژیم کمونیستی کابل از در ستیز دراید یا از در مصالحه؟ اگر از در ستیز در می‌آمد آیا غرب دست کمک بسوی این کشور دراز می‌کرد؟ و اگر از در مصالحه در می‌آمد آیا خود در کام بلوک سوسیالیزم فرو نغلطیده بوده؟ و آرزوی کشمیر را در سینه تاریخ دفن نکرده بود؟

پاکستان برای برون رفت ازاین بن بست دو حرکت احتیاط آمیز و متضاد را همزمان آغاز کرد، یعنی هم با رژیم کابل در مذاکره را باز کرد و هم مرزهای پاکستان را به روی مهاجرین و مجاهدین گشود و به تسلیح و آموزش نظامی آنان پرداخت.

پاکستان و بازی‌های دیپلماسی با کابل

پاکستان پس از گذشت ۱۱ روز از کودتای هفت ثور در افغانستان، سکوت را شکستاند و رژیم تره کی را در کابل به رسمیت شناخت[۱] این مسئله در حالی صورت گرفت که در داخل پاکستان احزاب اسلام گرا و نیز اتحادیه ملی طرفدار ضیاء الحق، مخالفت علنی خود را با رژیم کابل اعلام کرده بودند. اما پاکستان علی رغم

۱. روزنامه اطلاعات، تهران ۱٦ ثور ۱۳۵۷.

این مخالفت‌ها، پیروزی کودتاچیان را در کابل تبریک گفت و تحولات را قضیه داخلی افغانستان قلمداد کرد. در عین حال رایزنی‌های خود را با کشورهای همسوی با پاکستان نیز آغازنمود، آغاشاهی مشاور وزیر امورخارجه پاکستان به تاریخ ۵ می۱۹۷۸ به تهران آمد، تا تحولات اخیر افغانستان را با ایرانیان از نزدیک بررسی کند. او در این سفر نگرانی علنی خود را از حوادث افغانستان پنهان نکرد[1] و بی صبرانه به دنبال متحد ینی می گشت که با رژیم کابل همنوایی نداشته باشد.

رژیم تره کی که از باده پیروزی سرمست بود، در همان روزهای اول قبضه قدرت، قضیه پشتونستان و بلوچ‌ها را بار دیگر از سر گرفت. به تاریخ ۱۰ می۱۹۷۸، تره کی رئیس جمهور دموکراتیک خلق، از خان عبدالغفارخان و اجمل ختک، با آغوش باز در کابل استقبال کرد[2] آنان که از ترس ضیاء الحق در افغانستان به سر می‌بردند، اکنون به رهبران بزرگی تبدیل شده بودند که افغانستان روی آنان حساب باز کرده بود و حفیظ ا... امین در اولین سالگرد کودتای هفت ثور، «پشتون‌ها و بلوچ‌های آن سوی خط دیورند را صلای عام زد که بیمارستان‌ها، مکاتب، پوهنتون‌ها، مراکز تعلیمی و فرهنگی و تحصیلات عالی در افغانستان به روی ایشان باز است» و بیایند از این خان نعمت استفاده کنند![3] همچنین سفیر شوروی در پاکستان نیز از موقعیت استفاده نموده و به بهانه‌ای گفت: «پاکستان با دوستان شوروی، دشمن و با دشمنان شوروی دوست است» او همچنین خواهان خروج پاکستان از پیمان مرکزی بغداد شد.[4]

پاکستان باز هم از احتیاط کار گرفت و ضیاء الحق طی مصاحبه‌ای در پاکستان گفت: «تغییر حکومت افغانستان یک مسئله داخلی آن کشور محسوب می‌شود و ما برای افغانستان آرزوی موفقیت و بهروزی داریم، امیدواریم که پیوند صمیمانه

---

۱. روزنامه اطلاعات، تهران ۱۹ ثور ۱۳۵۷.
۲. روزنامه اطلاعات، تهران ۲۰ ثور ۱۳۵۷.
۳. پنجشیری، دستگیر، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، چ اول، پیشاور، جدی ۱۳۷۷ ص ۲۱۰.
٤. روزنامه اطلاعات، ۲۰ ثور ۱۳۵۷.

افغانستان ادامه پیدا کند.»[1] به دنبال آن ضیاء الحق از مخالفین خود که در افغانستان بسر می‌بردند خواست تا به کشورش باز گردد. تعداد زیادی از مخالفین او بازگشت به وطن را بر ماندن در افغانستان ترجیح دادند. ضیاء الحق ترس از آن داشت اگر مخالفین وی در افغانستان بمانند، ممکن است به نیروهای مسلح آموزش دیده تبدیل و به داخل پاکستان به کار گرفته شود. او ماهرانه تلاش داشت مخالفین خود را از افغانستان بیرون بکشد. ولی این در حالی بود که سیل مهاجرت مردم افغانستان بسوی پاکستان آغاز شده بود و رژیم کابل نه تنها کوچک ترین گامی برای بازگرداندن آنان انجام داده بود، بلکه جلو سیل مهاجرت‌ها را نیز گرفته نمی‌توانست. فشارهای داخلی رژیم کابل و فرمان‌های متعدد تحمیلی، مردم را به ستوه آورده بود. ازهرگوشه افغانستان قیام‌ها و مخالفت‌ها آغاز می‌گردید. رژیم تره کی بجای حل بحران داخلی کشور و منطقه، بی محابا قضیه پشتونستان و بلوچ‌ها را بوق و کرنا می‌کرد و ضیاء الحق طی یک سخنرانی رادیویی آن را پاسخ داد: «پاکستان قصد مداخله در امور افغانستان را ندارد، در عوض از افغانستان نیز انتظار دارد که در امور پاکستان مداخله نکند.» ضیاء الحق پنج اصل همزیستی را نام برد که نتیجه آن مستلزم احترام به تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی یک دیگر بود.[2] ضیاء الحق تلویحاً فهماند که دامن زدن به قضیه پشتونستان و بلوچ‌ها، مداخله در امور داخلی پاکستان محسوب می‌شود.

حکومت تره کی با دامن زدن به این قضیه بحران منطقه‌ای را تشدید می‌کرد، بحرانی که آهسته آهسته به گوری تبدیل می‌گردید که خود در آن فرو می‌غلطید. رژیم کابل گرفتار تنش‌ها، رقابت بازی‌ها و تصفیه‌های درون حزبی بود. از طرف دیگر در برابر خشم طوفنده مردم قرار داشت. سیل آوارگان به سوی پاکستان روان بود. دامن زدن به این قضیه چه دستاوردی داشت؟ جز اینکه زمینه بهتر مخالفین خود را در پاکستان فراهم می‌کرد و عزم پاکستان را برای آموزش دادن و تسلیح مجاهدین افغانی راسخ تر می‌ساخت.

---

۱. روزنامه اطلاعات، ۳۰ ثور ۱۳۵۷.

۲. روزنامه اطلاعات، ٦ سرطان ۱۳۵۷.

مصاحبه‌های نورمحمد تره کی در کابل و اظهارات حفیظ ا... امین وزیرخارجه و معاون صدراعظم در رابطه با پشتونستان و بلوچ‌های پاکستان، در سازمان ملل خشم پاکستان را برانگیخت. حفیظ ا...امین از حضور پاکستان درکنفرانس غیر متعهدها در بلگراد اعتراض کرد و بار دیگر از پشتونستان و بلوچ‌ها سخن گفت. نماینده پاکستان نیز اعتراض کرد و این سخنان را مداخله درامور پاکستان قلمداد نمود.[1]

در چنین اوضاع و احوالی، ضیاء الحق رئیس حکومت نظامی پاکستان به تهران سفر کرد، هنگام بازگشت در ۹ سپتامبر ۱۹۷۸ به کابل آمد و دیدار غیر رسمی با تره کی داشت. روزنامه اطلاعات در تهران، ملاقات این دو را که در پغمان صورت گرفت، دوستانه توصیف کرد، هر دو طرف از چنین دیداری خشنود بوده‌اند و ضیاء الحق، تره کی را به اسلام آباد دعوت نمود. اما دستگیر پنجشیری جزئیات بیشتری را از این ملاقات در کتاب خود منعکس کرده است. او از قول نور محمد تره کی که در جلسه دفتر سیاسی حزب خلق گزارش ملاقات خود را ارائه داده است، می‌نویسد: «ضیاء الحق بعد از ابراز تعارفات و سپاس گذاری از مهمان نوازی افغانی، به رهبری حزبی و دولتی کشور اطمینان بخشیده بود که رخدادهای افغانستان مسئله داخلی کشور شما است، پاکستان در آن مداخله نخواهد کرد. اما دولت پاکستان کمک‌های انسانی خود را به مهاجرین افغان می‌رساند... هر گاه جانب افغانستان موافقه داشته باشد، جانب پاکستان حاضر و قادر است که وظیفه ستر سرحدات مشترک را بعهده بگیرد. رهبر پاکستان در لابلای این حرفها و واژه‌های دیپلماتیک هدف اساسی دولت پاکستان یعنی به رسمیت شناختن خط دیورند را خیلی ظریفانه مطرح کرده بود. اما نور محمد تره کی با صراحت کامل گفته بود که خط دیورند یک خط استعماری و تحمیلی است. به هنگام تجزیه هند و تشکیل کشور نوبنیاد پاکستان (۱۹۴۷) به خلق پشتونخواه و بلوچستان، حق تعیین سرنوشت داده نشده... این خط به گونه شمشیری است که به پیکر افغانستان در قرن نوزده هم فرو رفته... اراده تاریخی و خواست خلق افغانستان از شما و حکومت پاکستان فقط و فقط این مطلب است که

---

۱. روزنامه اطلاعات، تهران، ۱۸ اسد ۱۳۵۷.

به پشتون‌ها و بلوچ‌های آن سوی خط استعماری دیورند، این حق و امکان را فراهم کنید تا مقدرات تاریخی خود را از طریق انتخابات آزاد و عادلانه تعیین کنند. این خواست یگانه وعادلانه ترین راه حل اختلافات افغانستان با پاکستان می‌باشد.»[1]

نورمحمد تره کی هیچگاه فرصت مسافرت به اسلام آباد را پیدا نکرد. تصفیه‌های خونین درون حزبی و قیامهای عمومی مردم علیه رژیم، مجال گفتگو با پاکستان را نداد. بحران در منطقه به سراشیبی خطرناکی به پیش می‌رفت. کودتای امین در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۹ پرده نهایی از قدرت طلبی افسارگسیخته کمونیست‌ها با یکدیگر برداشته شد. وضعیت بحرانی داخل کشور و منطقه، سبب گردید حفیظ ا... امین برای حفظ قدرت به هر خس و خاشاکی چنگ بزند، حتی دست کمک به سوی آمریکا دراز کرد. به همین دلیل در این مرحله خواهان حل مسالمت آمیز قضیه پشتونستان گردید و حاضر بود برای حفظ قدرت، پشتونستان را پای اریکه قدرت خود قربانی سازد. او بی صبرانه منتظر آمدن وزیر خارجه پاکستان به کابل بود. ولی او بر خلاف انتظارش هرگز دیگر وزیر خارجه پاکستان را ندید. زمان برای امین خیلی دیر شده بود. قیام‌های عمومی اکثر مناطق افغانستان را فرا گرفته بود. پاکستان دیگر حاضر به روابط دیپلماتیک با رژیم کابل نبود. برای پاکستان نه تنها یک روزنه، بلکه چندین روزنه از افق غرب برایش گشوده شده بود. اکنون از سیل مهاجرین افغانی پذیرایی به عمل می‌آورد، آموزشگاه‌های متعدد نظامی را برای افغان‌ها در دست اقدام داشت.

بحران در منطقه به سرعت به پیش می‌رفت، بازی‌های پشت پرده در حال انجام بود، منطقه در حال آبستن یک رقابت بزرگ میان دو ابرقدرت شرق و غرب بود. کابل در حال تصفیه‌های داخلی بود، اتحاد جماهیرشوروی گام خطرناکی برای گسترش بلوک شرق برداشته بود که برای حفظ آن باید خود قدم به میدان می‌گذاشت. میدانی که سراسر دام بود. میدانی که سراسر فتنه بود و این میدان افغانستان بود که به میدان رقابت‌های تسلیحاتی دوابر قدرت شرق و غرب برای انتقام از یک دیگر تبدیل می‌گردید و سلاح‌های مدرن مختلف بر سر مردم افغانستان به

۱. پنجشیری، دستگیر، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، پیشاور، ۱۳۷۷ ص ۲۰۸ – ۲۰۹.

آزمایش گرفته می‌شد.

پاکستان وجریان همسوسازی

دومین حرکت منطقه‌ای پاکستان در کنار تعارفات سیاسی، سازماندهی جریان‌های همسو با پاکستان بود. پاکستان خوب می‌دانست که در رقابت‌های منطقه‌ای برای رسیدن به هدف «جریان‌های همسو» نقش کلیدی را بازی می‌کنند، بهترین سرباز برای نفوذ در داخل کشور رقیب است. اکنون چنین زمینه‌ای برای پاکستان کاملاً فراهم شده بود. اعضای باقی مانده از «سازمان جوانان مسلمان» پیش از کودتای ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ به پاکستان پناه آورده بودند، بعد از کودتا سیل مهاجرین بسوی این کشور هجوم آوردند. اردوگاه‌های متعددی یکی پس از دیگری در ایالات سرحد و بلوچستان، بوجود می‌آمد. پاکستان به راحتی می‌توانست اهداف خویش را در میان مهاجرین پیاده کند. این کشور روز به روز به موفقیت‌های چشم گیری دست می‌یافت. در حقیقت روزنه بخت و اقبال پاکستان از شمال سوسو می‌زد. این کشور با ترسیم خطر کمونیسم در منطقه، کشورهای اسلامی و بلوک غرب را به یاری می‌طلبید. «سازمان جوانان» که بعد از شکست قیام پنجشیر دچار اختلاف شده بودند، اکنون به دو حزب «جمعیت اسلامی» و «حزب اسلامی» بطور جداگانه در پاکستان مشغول فعالیت بودند. پاکستان از همان آغاز ورود آنان به پیشاور به فکر تربیت و آموزش آنان افتاد، تا جوابی باشد برای داودخان که شورشیان پشتون و بلوچ را در افغانستان آموزش می‌داد و تسلیح می‌کرد. پاکستان در این بازی دست بالاتری نسبت به افغانستان داشت. زیرا از شورشیان پشتون و بلوچ فقط افغانستان حمایت جدی به عمل می‌آورد و شوروی و هند به دلیل اهداف خاصی که در منطقه داشتند، از این شورشیان فقط حمایت سیاسی می‌کردند. افغانستان در حقیقت در این بازی تنها بود و شورشیان از پایگاه مردمی در داخل افغانستان نیز برخوردار نبودند. اما پاکستان نیروهایی را انتخاب کرده بود که میان مسلمانان در کشورهای اسلامی، بعنوان یک جریان فکری مبارز احترام گذاشته می‌شد. جریان اخوان المسلمین ریشه در کشورهای متعدد اسلامی داشت و مهمانان تازه وارد نیز خود را به این نهضت بین

المللی اسلامی متصل می‌دانستند. در داخل پاکستان نیز از پایگاه مردمی خوبی برخوردار بودند، جماعت اسلامی ابوالعلی مودودی و سایر احزاب اسلامی و ملی پاکستان، همدردی خود را با آنان ابراز می‌داشتند و از حمایت‌ها و کمک‌های مالی و فکری به آنان دریغ نمی‌کردند. آقای حقشناس از این دست‌های مددجو چنین یاد می‌کند: «بعضی از احزاب اسلامی جهان بخصوص جماعت اسلامی پاکستان و جماعت علمای این کشور و جنبش اخوان المسلمین در کشورهای عربی، متوجه مسئولیت‌های اسلامی و تاریخی خود شدند و در صدد برآمدند تا مردم و گروه‌هایی را که علیه رژیم کمونیستی و کمونیست‌ها در افغانستان می‌جنگند، یاری دهند. این افراد و احزاب نمی‌توانستند مستقیم و آزاد کمک‌های خود را به افغانستان انتقال دهند و مسلماً روابط و ضوابطی در کار بود تا از آن طریق این مأمول را عملی سازند. هیچ کس جز افرادی که از آنان نام بردیم، در پیشاور وجود نداشت تا در این رابطه همکاری می‌کرد. لذا مراجع مذکور با اندک آشنایی و شناختی که تا آن روز با ایشان در پیشاور پیدا کرده بودند، هر آنچه توانستند کمک کنند، در اختیار همین‌ها قرار می‌دادند. چنان کمک‌هایی هر چند ناکافی و محدود بود، اما این امکان را برای مبارزین افغانستان فراهم ساخت تا عده‌ای از همرزمان خود را با سلاح‌های ابتدایی مجهز کرده و به داخل افغانستان اعزام دارند.»[1]

به همین دلیل آنان رنج آوارگی و محرومیت را زیاد ندیدند. مدت کوتاهی که از استقرار آنان در پیشاور گذشت، کمک‌های کشورهای عربی و احزاب اسلامی، به سوی آنان سرازیر گردید. برای پاکستان نیز آنان بهترین «گزینه» بود، قضیه پشتونستان وشورشیان بلوچ، فقط در سایه اخوت اسلامی می‌توانست قابل حل باشد. زیرا احساس مشترک دینی میان تمام مسلمانان اعم از مسلمانان پنجابی، سندی، پشتون‌ها و بلوچ‌های هر دو طرف خط دیورند می‌گردید.

این کشور تا پیش از این نیز دستاورد خوبی از گسترش اسلام گرایی

---

۱. فرهنگ، میرمحمد صدیق، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۶ به نقل از حقشناس، ش. ن. تحولات سیاسی جهاد افغانستان، آلمان، ۱۳۶۵ ص ۳۲ — ۳۳.

درایالت‌های سرحد و بلوچستان بدست آورده بود. جمعیت علماء، جماعت اسلامی و... جریان‌های اسلامیی بودند که در مقابل خیزش پشتونیزم دراین دوایالت بپاخاستند و با حضور و فعالیت‌های خود توانستند تا جایی مانع فعالیت‌های تجزیه طلبانه پشتون‌های پاکستان شوند. اینک همین جریان فکری از آن سوی خط دیورند مهمان پاکستان بود و این کشور برای منافع ملی خود، باید از آنها نهایت استفاده را بعمل می‌آورد. « با به قدرت رسیدن جنرال ضیاء الحق، حکومت پاکستان دست به ایجاد یک رشته پایگاه‌ها و مراکز پرورش اپوزیسیون افغانی در قلمرو خود یازید. بدین ترتیب بنیادگرایان به آله دست سرویس‌های ویژه پاکستان مبدل گردید.»[۱]

و نیز سپالینکوف از قول فرانتیر پست که مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۹۵ منتشر شده است می‌نویسد: «ذوالفقارعلی بوتو صدر اعظم پاکستان در سال ۱۹۷٤ پنج هزار نفر را تحت فرماندهی یک شخص متعصب اسلامی، گلبدین حکمتیار قرار داد تا بر علیه نظم عامه در داخل افغانستان و انصراف داود از داعیه پشتونستان فعالیت نماید.»[۲]

با کودتای کمونیستی در افغانستان، حصاری که بلوک غرب در اطراف بلوک شرق کشیده بود، در منطقه آسیا به مخاطره افتاد و نفوذ مطلق العنان اتحاد جماهیرشوروی را در افغانستان گامی بسوی گسترش بلوک سوسیالیزم در جهان می‌دانست. لذا «سیا»ی آمریکا نیز در این برهه از زمان در صدد شناسایی و تقویت مخالفین رژیم کمونیستی در کابل برآمد. طبق گزارش همین نشریه در سال ۱۹۷۹ «سیا»ی آمریکا از پاکستان خواست تا یکی از رهبران را که قابل اعتماد بیشتر باشد، برایش معرفی نماید. پاکستان گلبدین حکمتیار را یکی از مشهورترین و با استعدادترین فرد معرفی کرد.[۳] پاکستان به گسترش اردوگاه‌های نظامی مجاهدین در داخل خاک خود بیشتر ادامه داد. «در پیشاور، کویته، پارچنار، میرانشاه و در نزدیکی بسیاری از مناطق مسکونی هم مرز با افغانستان مراکز سازمان‌های اپوزیسیون، اردوگاه‌های نظامی، انبارهای جنگ افزار، مراکز آموزشی و پایگاه‌های رزم آوران

---

۱. لیاخفسکی، الکساندر، پیشین، ص ٤۲.

۲. عظیمی، نبی، پیشین، ص ۱۱۲ به نقل از مقاله سپالینکوف به زبان روسی.

۳. عظیمی، همان.

بر پا گردید.»[۱]

پاکستان در عین حالیکه به تعارفات سیاسی با رژیم کابل ادامه می‌داد و خواهان عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر بود، پشت پرده طرح‌ها و تلاش‌های متعدد نظامی را روی دست داشت. بخصوص این وضعیت را در اواخر سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) شدت بیشتری پیدا کرد. زیرا دولت کمونیستی افغانستان بدون در نظر داشت موقعیت متزلزل خود، به قضیه پشتونستان به شدت دامن می‌زد. لیاخفسکی که خود یکی از اعضای کار کشته «کی، جی، بی» شوروی است و در کتاب خود اسناد سری آن کشور را در جنگ افغانستان ارائه داده است، می‌نویسد: «مناسبات دولت افغانستان بیش از همه با پاکستان به وخامت گراییده بود، در محافل نظامی اسلام آباد، در این دوره، در عمل امکانات مداخله نظامی مستقیم در رخ دادهای افغانستان به منظور سر نگونی حکومت تره کی بررسی می‌گردید. ستاد فرماندهی نیروهای مسلح پاکستان حتی طرح براندازی حکومت افغانستان از قدرت طی چهار ماه را تدوین کرده بود. روند تحقق این طرح در نظر گرفته شده بود. از یگان‌های منظم ارتش پاکستان برای تصرف قندهار کار گرفته شود. با در نظر داشت این امر که عملیات رزمی آتیه را اپوزیسیون مسلح پیش خواهند برد.»[۲]

گر چند از چنین طرح و پلان نظامی پاکستان، تا کنون دیگر نویسندگان و محققین افغانستان شناس، ذکری به میان نیاورده اند، بلکه تنها لیاخفسکی از آن یاد کرده است. اما با توجه به اهداف و عملکرد پاکستان در سال‌های جهاد و بعد از آن و افشای فعالیت‌ها و پلان‌های آی. اس. آی. چنین طرحی در آن زمان نیز بعید به نظر نمی‌رسد.

ارتش سرخ شوروی در ۲٤ دسمبر سال ۱۹۷۹ افغانستان را به اشغال خود درآورد، با قتل حفیظ الله امین، ببرک کارمل جای او نشست. با آن که کارمل دربرابر قضیه پشتونستان موضع احتیاط آمیز داشت، اما پاکستان هرگزروی خوشی به تحولات

---

۱. لیاخفسکی، الکساندر، پیشین، ص ۸۳
۲. لیاخفسکی، همان ص ۸۷

قدرت در کابل نشان نداد و سعی کرد با مهم خواندن اشغال افغانستان توسط شوروی امتیازات کلانی را از غرب بگیرد.

حضور نیروهای ارتش سرخ شوروی در دهانه خیبر و مرزهای غربی پاکستان از دید جنرالان و دولت مردان پاکستانی تهدید جدی برای امنیت و ثبات این کشور به شمار می‌رفت، اما در کنار این تحول برای اسلام آباد این مجال را داده بود که با دیپلماسی قوی از این رویداد تاریخی بیشترین استفاده را بکند. سایست مداران پاکستانی تلاش کردند تا به کشورهای غربی بقبولانند که کشورشان در خط مقدم جبهه نبرد با کمونیزم و بلوک شرق قرار دارد. جلب حمایت و توجه مجدد امریکا به سوی پاکستان یکی از نخستین اهداف جنرال ضیا الحق ودیگر جنرالان حاکم در پاکستان در قبال حمایت این کشور از مجاهدین افغان بود. این کشور خواسته‌های زیادی از امریکا داشت. پاکستان قبل از حمله نظامی شوروی به افغانستان به دلیل فعالیت‌های هسته‌ای از سوی امریکا به یکسری تحریم‌های اقتصادی مواجه شده بود، اما اکنون وقت آن رسیده بود که امریکا درقدم اول باید از فعالیت‌های هسته‌ای پاکستان چشم پوشی می‌کرد و بدنبال آن برای آن که افغانستان به ویتنام روس‌ها تبدیل گردد باید سیل تسلیحات پیشرفته را به سوی پاکستان گسیل می‌داشت. برژنسکی مشاور امنیت ملی امریکا درفبروری ۱۹۸۰ با پیشنهاد کمک چهار صد میلیون دالری به پاکستان آمد. اما جنرال ضیا آن را قبول نکرد و به هریسن خبرنگار آمریکایی گفت: اگر ایالات متحده امریکا می‌خواهد به پاکستان کمک کند، بگذارید تمام عیار به این کار بپردازد. اگر من این سطح از کمک‌ها را قبول کنم روس‌ها را تحریک کرده ام، بدون اینکه در صورت لزوم بتوانم در مقابل آنهااز خود دفاع کنم. دراین صورت من پلهایم را خراب کرده ام، آیا شما واقعا انتظار دارید من این کاررا بکنم.»[۱]

زمام داران پاکستانی با جلب کمک‌های هنگفت از امریکا به حمایت از مجاهدین افغان پرداختند. روشن است که این پشتیبانی برای پاکستان یک ریسک

۱. اندیشمند، محمد اکرام، ماو پاکستان، نشر پیمان، چ اول، ۱۵ اسد ۱۳۸٦، ص۱۷۹.

خطر ناک بود، زیرا این احتمال وجود داشت که سرانجام ممکن است این جنگ در خانه پاکستان نیز شعله ور گردد، نیروهای شوروی به انتقام ازحمایت‌های این کشور از مجاهدین، به خاک پاکستان هم تجاوز نماید و یا یکسری شورش‌های قومی را در داخل این کشور بوجود آورد. حضور نیروهای شوروی در طول خط مرزی دیورند، پیام خوبی برای ایالت سرحد و بلوچستان نبود، این حضور می‌توانست به موجی ازبی ثباتی و ستیزه جویی میان گروه‌های چپی و قومی در دو ایالت یاد شده دامن بز جنرال ضیا بیشترازاین قضیه نگران بود و نگرانی اش را درجون ۱۹۸۰ با خبر واشنگتن پست در میان گذاشت این خبر نگار در گزارش خود نوشت: «ن پاکستان از شوروی بیشتراز ناحیه احتمال جدی ترین کشورازجنبش‌های خواه درون پاکستان سرچشمه می‌گرفت، تا از تجاوز نظامی.»[1]

پاکستان و سیر اتحاد احزاب جهادی

رهبران و مبارزینی که قبل از کودتا در پاکستان بودند و نیز ک کودتا به پاکستان مهاجر شده بودند، در همان آغاز شکل گیر مشکل اساسی بودند. مشکل آنان همان چیزی بود که لیاخف کار برده است. «یک حزب برای چند رهبر جا تنگ بود ، حزبی برای خود بسازند.»[2] ولی بر خلاف میل ، پراکندگی با مذاق پاکستان چندان سازگار نبود. یک حزب و تشکیلات می‌خواستند، تا بتوا غربی، سدی در برابر تهاجم نیروهای کمون شکست قیام پنجشیر و اختلافات به «جمعیت اسلامی» و «حزب اسلام حکومت و احزاب اسلامی پاک

۱. دول... ان، ص ۱۸۹.

۸۱

اکنون که جنگ و جهاد ضرورت اجتناب ناپذیر گردیده بود، حکومت و احزاب
اسلامی پاکستان می‌خواستند یکبار دیگر تلاش‌های شان را تجربه کنند. تا شاید
هبران قبای یک تشکیلات یا ائتلاف را بر تن کنند. اما زمانیکه یک حزب برای
بران تنگ باشد، تجربه دوباره نیز بیهوده است. به همین دلیل نتیجه‌ای کاملاً
وس داد و از دامن هر اتحاد یا ائتلافی حزب جدیدی زاده شد. سال ۱۳۵۸
(۱-۷۹) سال تولد احزاب متعدد در داخل و خارج افغانستان است و پیشاور یکی
هایی است که احزاب متعدد افغانی را در خود زاده و پرورش داده است.
را می‌نویسد: «در ژوئن (جون) ۱۹۷۸ «جبهه نجات ملی» ایجاد می‌شود، در
ت الله مجددی به ریاست این ائتلاف انتخاب می‌شود. به همراه توانا معاون
وان دبیر جبهه. اما خیلی زود مجددی این جبهه را به صورت حزبی نظیر
در می‌آورد و ربانی آن را ترک می کند.»[1]

ن شکست تلاش مجدد صورت گرفت. این بار سه جریان «حزب
ت اسلامی» و مجموعه پراکنده خدام الفرقان تحت عنوان «حرکت
افغانستان» گرد هم آمدند. باز هم پس از گذشت زمانی، حرکت
مستقل تبدیل گردید. طولی نکشید که «حزب اسلامی» نیز
مولوی یونس خالص حزب جدیدی به نام «حزب اسلامی»
۱۹۸۰ (اواخر ۱۳۶۰) تمامی احزاب مقیم پیشاوریک اداره و
بوجود آوردند، آقای عبد الرب رسول سیاف را که تازه از
د و وجهه بی طرفی داشت، در راس آن قرار دادند. اسم این
افغانستان» گذاشتند. نتیجه این اتحاد نیز به اختلاف ختم
اف حزب مستقلی را به همین نام تشکیل داد.

عداد احزابی که مورد حمایت پاکستان قرار گرفت به
اکستان وآی. اس.آی سازمان اطلاعاتی این کشور
کز کردند تا این احزاب را در یک ائتلاف گرد هم

حزاب، قم ۱۳۷۱ ص ۲۷۰

آورند، اما هربار با چالش‌های جدیدی مواجه شدند. دگروال یوسف یکی از اعضای آی.اس.آی و نویسنده کتاب تلک خرس این تلاش‌ها را چنین توصیف می کند: «جنرال اختربه حیث رییس آی.اس.آی پنجاه فیصد وقت خویش را به افغانستان وقف می کرد، از جمله این فیصدی به گمان من تقریبا هفتاد فیصد آن را صرف این کوشش می‌نمود تا به گونه‌ای هماهنگی بین این رهبران تندخوایجاد گردد. من از وی متشکر بودم که اینجانب را بعد از منظوری استراتژی، در تصمیم گیری و رفع مسایل نظامی تام الاختیار گردانید، در حالیکه خودش مسایل سیاسی را به عهده می گرفت. جنرال اختر در اوایل ۱۹۸٤ مصمم بود که اقلا شکل رسمی کدام ائتلاف باید دربین احزاب بوجودآید، شخصیت شناخته شده ونسبتا عالی مقام موظف شد تا منحیث کنترولر بر استعمال کنندگان اسلحه و پول نظارت نماید تا سبب توحید اعمال ایشان در داخل افغانستان گردد. وی هفته‌ها سعی و مبارزه سختی جهت حصول موافقت رهبران را متقبل گردید. شهزاده ترکی رییس اداره استخبارات عربستان سعودی که در عین حال از جانب حکومت خویش کمک مالی جهاد را نیز نظارت می‌نمود به پاکستان دعوت شد تا در زمینه با آنها مذاکره نماید، لیکن این همه هیچ اثری نکرد. بنیاد گرایان اسلامی نمی‌خواستند که با میانه روها تشریک مساعی نمایند. بالاخره مجبورا رییس جمهور ضیا مداخله نمود. جلسات دیگری دایر گردید و بعد از مذاکرات طویل، تا دوبجه شب کدام موافقه حاصل نشد، صبر و حوصله ضیاء نیز به آخر رسید و در حالت عصبانی چنین امریه را صادر نمود: «تنظیم‌ها موظف‌اند که به زودی یک ائتلاف هفت گانه را به وجود آورده و بدین ارتباط در ظرف سه روز اعلامیه مشترکی را باید صادر نماید». وی این را واضح نساخت که در صورت رد شدن این تجویز متوسل به چه خواهد شد، ولی نزد رهبران به خوبی تثبیت بود که بدون پشتیبانی پاکستان بالاعم و ضیاء بالاخص همه چیز به هدر بود. با وجود اینکه «ائتلاف» تشکیل گردید، یک رهبر حتی در آخرین دقایق نیز از امضاء آن خود داری می‌ورزید، لیکن به ناچار پذیرفت... معذالک این بحیث اصول جدی در آمد یعنی اینکه هر قوماندان باید وابسته به یکی از احزاب

هفتگانه باشد، در غیر آن وی از نزد آی.اس.آی هیچ چیز مانند اسلحه، تجهیزات و آموزش نظامی را دریافت نخواهد کرد، یک قوماندان بدون چنین کار اصلا وجود نمی‌داشت. از این رو حتما باید به یکی از این احزاب می‌پیوست.»[1] این ائتلاف که با فشار مستقیم جنرال ضیاالحق و آی.اس. آی. پاکستان سر انجام به نتیجه رسید، به «ائتلاف هفتگانه» مسما گردید.

پس از اشغال افغانستان توسط اردوی اتحاد جماهیر شوروی، پاکستان نمی‌توانست با رژیم کابل چانه زنی‌های سیاسی داشته باشد. این کشور بحران ناشی از اشغال افغانستان را توسط روس‌ها فراتر از قضیه پشتونستان احساس می‌کرد و ترس داشت که پاکستان نیز در کام بلوک شرق فرونرود.اکنون برای پاکستان فقط یک راه باقی مانده بود و آن این بود که از مخالفین رژیم کابل حمایت علنی نماید.سرازیر شدن سیل مهاجرافغان به سوی مرزهای پاکستان این امکان را به رژیم اسلام آباد می‌داد تا نسبت به پالیسی سیاسی رژیم کابل دستی بالا داشته باشد، بر این اساس روابط میان این دوکشور قطع شد و شهر پیشاور به مهمترین کانون تحولات سیاسی و نظامی برای افغانستان مبدل گردید. پاکستان به یکی ازطرف‌های اصلی بحران افغانستان تبدیل شد و تلاش کرد به عنوان محور مهم و اصلی در طرف مقابل رژیم کابل و روس‌ها نقش بازی کند تا به عنوان سکاندار جهاد افغانستان در جهان اسلام و کشورهای غربی نامی و شهرتی کمایی کند. در عین حالی که روابط سیاسی میان کابل و اسلام آباد قطع بود پاکستان به عنوان قیم مجاهدین افغان درمذاکرات ژنو که با نظارت سازمان ملل با رژیم کابل و روس‌ها برگزار می‌گردید، شرکت می‌جست. پس از چندین دورمذاکرات طولانی، این تلاش‌ها سرانجام به موافقت نامه خروج ارتش سرخ شوروی از افغانستان انجامید. پاکستان درهمین مرحله از بازی‌های سیاسی نیز تلاش کرد از این مذاکرات بیشترین بهره را ببرد. این مذاکرات بیش از شش سال به طول انجامید در آخرین دور از مذاکرات ژنو که زمینه خروج روس‌ها را از افغانستان فراهم می‌کرد، پاکستان مسئله شناسایی خط دیورند را از

---

۱. محمد یوسف مارک ادکین، تلک خرس، ترجمه نثار احمد صمد، سبا کتابخانه، پشاور، ص۴۹.

سوی رژیم کابل مطرح کرد، در شانزدهم مارچ ۱۹۸۸ عبدالوکیل وزیر خارجه رژیم وقت افغانستان طی یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد، هیئت پاکستان در مذاکرات ژنو، مسئله شناسایی خط دیورند را از سوی دولت کابل مطرح ساخته و با طرح این موضوع به عنوان مرز رسمی وبین المللی میان دو کشور تلاش دارد تا دستآوردهای سال‌ها مذاکره را در ژنو به مخاطره اندازد. دیه گوکوردوویز نماینده سازمان ملل در امور افغانستان بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ که مذاکرات مستقیم ژنو و معاهدات ژنو در دوران ماموریت او تحقق یافت. از قول مشاور حقوقی وزیرخارجه شوروی می‌گوید: «نتوانسته است بفهمد چرا پاکستانی‌ها شناسایی «خط دیورند» را به عنوان مرز بین المللی از حکومتی تقاضا می‌کنند که خود آن را به رسمیت نمی‌شناختند.»[۱]

جهاد و دستاوردهای پاکستان

زمانی که جهاد علیه رژیم کابل و ارتش سرخ در افغانستان آغاز شد، پاکستان در یک انزوای سیاسی و بین المللی قرار داشت، این انزوا بدان دلیل بود که جنرال ضیاالحق علیه دولت منتخب پاکستان دست به کودتا زده بود و ذوالفقارعلی بوتو نخست وزیر را بدون اثبات جرمی اعدام کرده بود و نیز تلاش‌های این کشور برای دستیابی به بمب اتم، عواملی بود که چهره بین المللی رژیم پاکستان را خدشه دار ساخته بود و از ضیاالحق یک چهره‌ای خشن نظامی و کودتاگر در اذهان ترسیم شده بود، اما اوآرزوداشت تا حکومت نظامی اش را به کشورهای جهان و نهادهای بین المللی بقبولاند و پاکستان را از انزوا بدر آورد. این آرزو به زودی با تحولی از سمت کشور همسایه شمالی برآورده شد. نویسنده تلک خرس می‌نویسد: «رئیس جمهور به آی.اس.آی خاطر نشان ساخت که وی به دو سال ضرورت دارد تا در طی آن موفق خویش را در پاکستان و جامعه بین المللی تقویت بخشد. ضیا در ۱۹۷۹ در اثر اعدام کردن صدر اعظم سابق مورد آشفتگی و تقبیح جهانی قرارگرفته و نقش وی در داخل و خارج پاکستان به شدت لکه دار و تجرید شده بود. وی سعی ورزید تا

---

۱. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین، ص۲۰٦.

در تنیجه پشتیبانی غیر رسمی از جهاد در مقابل ابر قدرت کمونیستی مورد همدردی جهان غرب واقع خواهد شد.ایالات متحده حتما به همکاری مجدد وی می‌شتافت. وی به مثابه یک مسلمان دیندار همواره مشتاق کمک به همسایه‌های خویش بود و از اینکه عوامل مذهبی، استراژیکی و سیاسی کلا درین چوکات واقع شدند مورد یک تصادف خوشایند به وی تلقی گردید. نزد ضیا انتخاب عامل نهایی یعنی توسل به جنبه نظامی مسئله طوریکه از درگیری مستقیم با شوروی‌ها اجتناب گردد بدین معنا بود که افغانستان آهسته آهسته بسوزد.»[1]

او که تا دیروز یک چهره منزوی و کو دتاچی بود، اکنون از برکت جهاد افغانستان آرزو داشت تابه یک قهرمان تبدیل شود، بدین ترتیب بود که درهای کشورهای جهان باز شد و رژیم نظامی اسلام آباد نیز بلا فاصله به این فکر افتاد تا پیش از آنکه مجاهدین به سلاح‌های پیشرفته مجهز شود، زرادخانه‌ها و انبارهای اسلحه پاکستان تغییری بوجود آید. جرج آرنی می‌نویسد: «در ماه‌های پیش از تجاوز شوروی، کمک پاکستان به رهبری مقاومت افغانی در پیشاور در مقایسه با فعالیت‌های چریکی خود جوش در داخل افغانستان از اهمیت کمتری برخوردار بود. زیرا سلاح‌های که مجاهدین مستقر در پیشاوردرآن هنگام بدست می‌آوردند از جمله سلاح‌های قدیمی ارتش پاکستان بود. اما خود پاکستان زرادخانه‌های خود را با آن سلاح‌های بسیار پیشرفته چینایی انباشته می‌ساخت که با پول سعودی و امارات متحد عربی برای مجاهدین خریداری می گردید.»[2]

تمام تلاش‌های آی. اس.آی اداره اطلاعات پاکستان آن بود که مسیر ورود اسلحه و کمک‌های مالی به مجاهدین را در اختیار خود بگیرد تا از این طریق بتواند در قدم اول نیازهای تسلیحاتی و مالی خود را برآورده سازد و درقدم دوم به گروه‌هایی از مجاهدین این کمک‌ها را بدهد که به خواسته‌های پاکستان تن در میدهند.نویسنده تلک خرس می‌نویسد: «به مجرد اینکه اسلحه وارد پاکستان می‌شد

---

۱. محمد یوسف، پیشین، ص۳۵.

۲. آرنی، جورج، افغانستان گذرگاه کشور گشایان، پیشاور حمل ۱۳۷۰، ص ۵۱.

مسئولیت سی. آی.ای خاتمه می‌یافت. خطوط تدارکاتی ازاین ببعد مربوط به ما می‌شد و دیگر سازمان ما به حرکت در می‌آمد، چنانچه ما هر مرمی‌ای که «سیا» آنرا می‌خرید، اختصاص و توزیع می‌دادیم. لیکن آی. اس.آی در حقیقت تفنگ‌ها و مهمات را مستقیما در دست رس مجاهدینی که در جنگ آنرا استعمال می کردند قرار نمی‌داد، اتساع نهایی این خطوط در داخل و مرزهای افغانستان در صلاح دید احزاب هفتگانه و قوماندان‌هایی در جبهه بود.»[1]

پاکستان برای آن که سود بیشتری از جهاد افغانستان بدست آورد عواملی را به عنوان دلال اسلحه وارد بازار خرید و فروش اسلحه می کردند وتوجه آمریکایی‌ها وعرب‌ها را برای معامله تسلیحاتی جلب می‌نمودند، این عوامل پس از معامله، سلاح‌های کهنه ارتش پاکستان را از بندر کراچی به نقطه‌ای بار میزدند و دوباره به همین بندر به عنوان سلاح جدید تحویل میدادند! و به آمریکایی‌ها و عرب‌ها اطلاع میدادند که سلاح‌های خریداری شده رسید! نویسنده تلک خرس به یک مورد از این معامله چنین اشاره می کند: «یک دلال پاکستانی اسلحه، اداره خریداری را در ارتباط به مهمات، به یک معامله عظیم دوره زندگی خود جلب نموده. وی «سیا» را ترغیب به خریداری ۳۰ میلیون مرمی تفنگ‌های ۳۰۳ از دفتر ماورای بحار نمود، بدون اینکه منبع اصلی این مهمات را فاش بسازد. وی از معامله خویش یعنی فروختن فی مرمی در برابر پنجاه سنت (نیم دالر) بسیار خرسند بود. این مهمات از جبه خانه سابق ارتش پاکستان که دیگر مورد استعمال نداشت در حالی سرازیر می‌شد که به «سیا» معلوم نبود. یک کشتی حسب الوظیفه بار و از بندر کراچی عزیمت نمود، بعد از چند روز دوباره بازگشت نموده و از طرف «سیا» به ما گفته شد که مهمات شما مواصلت ورزید.»[2]

در کنار کمک‌های تسلیحاتی، کشورهای مختلف جهان کمک‌های مالی به مجاهدین و مهاجرین می کردند که به میلیاردها دالر بالغ می گردید. این کمک‌ها نیز

---

۱. محمد یوسف، پیشین، ص ۱۱۱.

۲. محمد یوسف، همان، ص ۹۸.

اول باید در اختیار آی. اس.آی پاکستان قرار می‌گرفت و آنان بر اساس صلاح دید خود شان و بر اساس اهداف خاصی مقداری از این کمک‌ها را به سران احزاب هفتگانه مقیم پشاور میدادند. فرانتیر پست می‌نویسد: «آمریکا در مدت ده سال بیشتر از ۳ بیلیون دالر را برای حمایه مجاهدین افغان بر علیه قشون سرخ پرداخته است. بر علاوه کشورهای دیگری چون انگلستان، اسراییل، عربستان سعودی، کویت، مصر، چین و ایران برای تقویت مجاهدین تقریبا معادل همین مبلغ را پرداخته اند.»[۱]

این کمک‌ها وقتی در اختیار پاکستان قرار می‌گرفت، حساب دهی در کار نبود و یکی از جنجال‌هایی که کشورهای کمک کننده به جهاد افغان‌ها، با پاکستانی‌ها داشت این بود که این کشور همه کمک‌ها را به مقصد اصلی نمی‌رساند، نویسنده تلک خرس اشاره‌ای کوتاه به این اعتراضات دارد: «روزنامه واشنگتن پوست مورخه ۸ ماه می۱۹۸۷ حقایقی ناقصی را نمونه داد که دیر بعد به حیث حقیقت مورد قبول واقع شد، کمک‌ها برای شورشیان افغان جنرال‌ها را مالا مال ساخته‌اند «سیا» جهت تهیه اسلحه به شورشیان افغانی مبلغ ۳ بیلیون دالرخرج نموده که نصف آن را مالیه پردازان آمریکا یی پرداخته اند، هنوز حتی یک نفر امریکایی نیز بپا نخاسته که این سلاح به کی می‌رسد.» هر چند این نویسنده چنین ادعاهایی را رد می‌کند ولی یک صفحه بعد در همین کتاب به صورت غیر مستقیم بدان اعتراف دارد و پنهان کاری‌ها، مخفی نگهداشتن حساب‌ها و مصارف از کشورهای کمک کننده حقیقتی جز اختلاس‌های کلان را به اثبات نمی‌رساند. او می‌نویسد: «روابط بین ما و «سیا» همیشه اصطکاکی و اعتماد متقابل ابدا وجود نداشت من به کارمندان خویش از تشبث بی پایان آنها در مورد مداخله گری‌های ایشان در مسایل استحقاق اسلحه، اتهامات فساد، وارد آوردن فشار جهت برعهده گرفتن آموزش مجاهدین و گرفتن حق مشوره در باره عملیات‌ها انزجار میداشتم، آنها شیفته این بودند تا دفتر عملیاتی خود شان را در پهلوی دفتر من در راولپندی بگشاید. به این آرمان ایشان ابدا اجازه

---

۱. محمد یوسف، همان، ص ۲٤٥ به نقل از فرانتیر پست.

داده نشد.»[۱] پاکستان در دوره طالبان حتی از جمع آوری و غارت استخوان‌های مرده در افغانستان دریغ نمی‌کرد، چگونه باور کنیم که که مقامات این کشور اخلاص مندانه همه کمک‌ها را در اختیار مجاهدین می گذاشته است؟ طبیعی بود که پاکستان پیش از این که به فردای پیروزی مجاهدین در کابل بیاندیشد، به فکراهداف و طرح‌های نظامی خودش بود. دستیابی به بمب اتمی آرزوی دیرینه پاکستان به شمار می‌رفت و این آرزو زمانی به یک آرمان تبدیل شد که هندوستان رقیب اصلی پاکستان در سال ۱۹۷٤ اولین بمب هسته‌ای خود را آزمایش کرد، این آزمایش اتمی خواب را از چشمان سران پاکستانی ربود. زیرا این کشور زمانی می‌توانست با هند به رقابت بر خیزد که بتواند توازن نظامی و تسلیحاتی را در منطقه با هند، برقرار نماید.پس پاکستان نیز باید از توان تولید بمب اتمی بر خوردار می گردید.

هند از ضدیت با بلوک غرب، اختلافات مرزی با چین، سود برده و از شوروی برای دسترسی به بمب اتمی کمک گرفت و سرانجام به این انرژی و اسلحه خطرناک دست پیداکرد. اما پاکستان با همه تلاش‌های که برای نزدیک شدن به بلوک غرب انجام داد، نتوانست تا آنجا اعتماد این کشورها را به سوی خود جلب کند که برای ساخت بمب هسته‌ای به این کشور کمک کند.

شکست پاکستان در جنگ ۱۹۷۱ از هند این کشور را وادار ساخت تاعاجزانه دست استمداد به سوی چین دراز کند. چین نیز با توجه به اختلافات مرزی که با هند داشت به درخواست پاکستان پاسخ مثبت داد و پاکستان تحقیقات اتمی خود را آغاز کرد، اما با مخالفت کشورهای غربی مواجه شد. این مخالفت‌ها پاکستان را در موقعیت دشوار قرار داد، کودتای ضیا الحق بر این جوبی اعتمادی افزود.

سازمان ملل و چند کشورغربی از پاکستان خواست تا پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی را امضا کند اما پاکستان علی رغم این فشارها از امضای آن سرباز زد و با این استدلال که هند سلاح‌های اتمی در اختیار دارد، ما نیز باید داشته باشیم. سر انجام آمریکا کمک‌های نظامی واقتصادی خود را در اپریل ۱۹۷۹ از پاکستان

---

۱. محمد یوسف، همان، ص٤-۱۰۳.

قطع کرد و این کشور مورد بی مهری بین المللی قرار گرفت و در واقع نمی‌توانست در برابر این فشارها به تحقیقات هسته‌ای خود نیز ادامه بدهد.اما ۹ ماه از این تحریم‌ها نگذشته بود که روزنه‌ای از شمال به روی این کشور گشوده شد و شانس بار دیگردر خانه ضیا الحق را زد. اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی بار دیگر چرخه‌های تحقیقات هسته‌ای پاکستان را به حرکت در آورد و این بارآمریکا نه تنها این کشور را تحریم تسلیحاتی کرد، بلکه سیلی از کمک‌های مالی و تسلیحاتی از کشورهای مختلف روانه این کشور شد.

بلوک غرب تحقیقات اتمی پاکستان را نا دیده گرفت آمریکا این بارسالانه ۳/۲ میلیارد دالر برای تجهیزات جدید ارتش پاکستان و ادامه تحقیقات اتمی به پاکستان کمک نمود.[1]

به طور کلی سه عامل در تکمیل پروژه هسته‌ای پاکستان نقش اساس دارد، عامل اول اینکه پاکستان از تنش موجود میان چین و هند بهترین استفاده را برد

و به موقع دست نیاز به سوی چین دراز کرد و چین نیز دستان نیازمند پاکستان را به گرمی فشرد و در تکمیل پروژه اتمی پاکستان همکاری جدی را آغاز کرد. منتها نفعی که از این بازی خطرناک عاید چینی‌ها می‌شد، این بود که هند و پاکستان را در توازن قوا نگهدارد تا امنیت استراتژیک چین حفظ شود، هرچند که شبه قاره تبدیل به انبار تسلیحات خطرناک گردد.

عامل دوم، دانشمندی چون عبدالقدیر خان بود که به پدر بمب اتمی پاکستان لقب یافته است، او در اروپا مشغول تحقیقات علمی خویش بود که ذوالفقار علی بوتو او را به کشور فراخواند تا روی پروژه اتمی پاکستان کار کند. او در سال ۱۹۷٦ همراه با طرح کارخانه غنی سازی اورانیوم به کشورش بازگشت و به کارهایش ادامه داد.[2]

عامل سوم، هجوم گسترده ارتش سرخ شوروی به افغانستان بود آمریکا و دیگر کشورهای غربی طرح تولید سلاح هسته‌ای پاکستان را نادیده گرفت.به نظر این قلم

۱. روز نامه جامعه، (ایران)۱۳۷۷/۳/۱٦ به نقل از نیویورک تایمز.

۲. روزنامه جامعه، شنبه ۷۷/۳/۱٦ به نقل از نیویورک تایمز.

عامل سوم نقش اساسی در تکمیل طرح‌های اتمی پاکستان داشت، زیرا علاوه بر کمک‌های نظامی و مالی که به مجاهدین افغان می‌گردید و پاکستان قسمتی از آنرا به جیب میزد، از برکت جهاد افغانستان این کشوراز کمک‌های هنگفت دیگری برخوردار گردید واجازه تولید سلاح اتمی را به صورت غیر رسمی از کشورهای غربی در یافت کرد. در واقع اجرت پناه گزینی مهاجران افغان در پاکستان و جادادن احزاب مجاهدین در پیشاور، دست رسی بدون درد سر پاکستان به بمب اتمی بود.

اهداف پاکستان از جهاد افغانستان

پاکستان همیشه به کشورهای کمک کننده جهان گوشزد می‌کرد که این کشور به خط مقدم مبارزه و جهاد علیه بلوک شرق کمونیست قرار دارد و به همین علت نیاز به امتیازات فراوان سیاسی، بین المللی، مالی و تسلیحاتی دارد، بدنبال آن سیل کمک‌ها به سوی پاکستان سرازیر شد، کمک‌ها و امتیازات فراوانی از خارج بدست آورد، آزمایش بمب‌های اتمی را در سایه این کمک‌ها و امتیازات بین المللی به انجام رسانید. پاکستان در همان در آغاز جهاد به فکر راهکاری برای فردای جهاد افغانستان بود، بدنبال طرحی بود تا رژیمی در کابل بعد از پایان جهاد روی کاراید که غایله پشتونستان را فرا موش کند یا چنان باید ضعیف و ناتوان باشد که قدرت سخن گفتن در باره این قضیه را نداشته باشد.

اینکه پاکستان خود را خط مقدم جبهه مبارزه باکمونیسم قلمداد می‌کرد، می‌خواست به مجامع بین المللی بقبولاند، این پاکستان است که جهاد و مبارزه مردم افغانستان بر پا ایستاده است و گرنه مردم افغانستان توان چنین مبارزه‌ای را ندارند. بهر حال تنها خطراحتمالی که پاکستان را تهدید می‌کرد نفوذ و قدرت مند شدن نیروهای ناسیولیست چپ در بلوچستان و پیش روی روسها به سوی آب‌های گرم اقیانوس هند بود، اما این خطر درمدت زمان نزدیک نمی‌توانست پاکستان را به تهدید جدی مواجه سازد و به عنوان یک کشور خط مقدم جبهه علیه بلوک شرق درآورد، زیرا نه روس‌ها فرصت چنین کاری را داشتند و نه میتوانست به کشوری که یکی از پایگاه‌های غرب و کمر بند امنیتی بلوک غرب به شمار می‌رفت حمله کند،

هدف اساسی پاکستان از این شعارها کسب امتیازات بین المللی بیشتر و روی کارآوردن رژیمی درآینده بود که دیگر از پشتونستان سخن نگوید. این کشوراهداف سیاسی ونظامی زیر را در فرایند جهاد افغانستان با طرح‌ها و برنامه‌های تعین شده دنبال می‌کرد

الف: اهداف نظامی

آنچه از اهداف نظامی در درجه اول متصور است، ضربه زدن به نیروهای متجاوز شوروی است، زیرا این هدف را نه تنها پاکستان بلکه بسیاری از کشورهای دنیا نیز آرزو داشتند و بر اساس همین پالیسی به کمک مجاهدین شتافتند، اما پاکستان از آنجایی که خود را خط مقدم جبهه مبارزه احساس می‌کرد، سعی داشت با ضربه زدن به نیروهای متجاوز شوروی در افغانستان حتی خطر احتمالی دسترسی شوروی‌ها را به آبهای گرم اقیانوس هند از طریق بلوچستان به صفر برساند. «وی(ضیاءالحق) استدلال نمود که این نه تنها به خاطر دفاع از اسلام است بلکه حراست پاکستان را نیز در بر دارد. مقاومت افغان با ید علیه شوروی‌ها خط مقدم دفاع پاکستان در آورده شود. اگر به آنها فرصت داده شود که افغانستان را به آسانی هضم نمایند، درآن صورت پاکستان نیز احتمالا از راه بلوچستان در قدم بعدی آنها خواهد بود.»[1]

ازطرحی که پاکستان برای ضربه زدن به ارتش سرخ در پیش گرفت معلوم می‌شود، این کشوراهداف نظامی فراتر از شکست سربازان روسی را در افغانستان دنبال می‌کرد، زیرا مهمترین اهداف نظامی پاکستان ضربه زدن و تخریب زیر ساخت‌های صنعتی و سرمایه‌ها ملی افغانستان بود.اساسی ترین شعار و هدف پاکستان از جنگ‌های چریکی در داخل افغانستان این بود که «افغانستان را آهسته آهسته به آتش بکشید.» نویسنده تلک خرس مینویسد: «نزد ضیاء انتخاب عامل نهایی یعنی توسل به جنبه نظامی مسئله(طوری بود که از درگیری مستقیم با شوروی‌ها اجتناب گردد) بدین معنی بود که افغانستان باید آهسته آهسته بسوزد.»[2]

---

۱. محمد یوسف، پیشین، ص۳٤.

۲. محمد یوسف، همان، ص۳٦.

روشن است این هدف فراتر از ضربه زدن به ارتش سرخ بود یا لااقل پاکستان هدفی را از جنگ‌های چریکی دنبال می‌کرد که منجر به نابودی بیشتر زیر ساخت‌های صنعتی و سرمایه‌های ملی در افغانستان گردد، در صد بالایی ازطرح‌های نظامی و چریکی مجاهدین تخریب زیر ساخت‌های کشور بود، از قبیل: سرک‌ها و جاده‌های مواصلاتی، بندهای آب که برای زراعت و تولید برق کاربرد داشت، تخریب برجها و پایه‌های برق، خطوط و پایه‌های تلفن، انفجار پایپ لاین‌ها، آتش زدن کارخانه‌ها، تخریب و انفجار دهانه‌های معادن و از بین بردن وسایل استخراج مواد معدنی، نابودی باغهای میوه و....افرادی که به چنین خرابکاری‌هایی دست می‌زدند در پاکستان آموزش می‌دیدند و همراه با شست و شوی مغزی، آموزش‌های لازم را برای تخریب کاری فرامی گرفتند، به داخل افغانستان آمده دست به کار می‌شدند. دگروال یوسف می‌نویسد: «من مسئول جنگیدن در یک جنگ چریکی به شیوه خون ریزی ازهزار جناح بودم، من به نقاط حساس و آسیب پذیر دشمن مانند شاهراه سالنگ، طیاره بر روی زمین، نیروی اکمالاتی، بندها، پل‌ها، پایپ لاین‌ها، پوسته‌های دورافتیده و یا کاروان‌ها، درهسته به تمام این‌ها به کابل پی برده بودم. من استعمال چاقو را می‌دانستم لیکن فریاد صدای آن ازجای بسیار دور شنیده می‌شد. انتخاب هدف، تصمیم گیری در مورد کدام تحرک موثر و یا از پی بردن به ضعف دشمن بخش‌های ساده قوماندانی است. ولی قسمت‌های دشوارآن عبارتند از: گرد هم آوردن قوا به یک استحکام کافی و تغذیه آنها، مطمئن شدن در مورد این که آنها پلان مورد نظر را به خوبی استدراک نموده‌اند و بالاخره سوق دادن آن‌ها مخفیانه به سوی محل مناسب در شب؛ این است آزمون واقعی مقام قوماندان.»[1]

در سایه این هدف آنها مجاهدین را در پاکستان آموزش و تربیه نظامی می‌دادند. طبیعی بود برای اجرای چنین هدفی به هر جریانی که علیه رژیم کمونیستی کابل و ارتش سرخ می‌جنگیدند، امکانات تسلیحاتی و یا آموزش نظامی نمی‌دادند، باید گروه‌ها و رهبران و قوماندانان خاصی از چنین خان نعمت بر خوردار می‌شدند،

---

۱. محمد یوسف، همان، ص۸۹

قوماندان‌ها و مجاهدین با ید در ابتدا مورد تایید احزاب هفت گانه مقیم پیشاور قرار می‌گرفتند و سپس آی. اس.آی آنهار را از نظر می‌گذراندند، بعد از این طی مراحل بود که وارد اردوگاه‌های آموزشی می‌شدند و پس از آموزش با امکانات فراوان نظامی به کشور باز می‌گشتند. «از سال ۱۹۷۸ تا۱۹۸٤ بیشتر از ۸۰ هزار مجاهد در کمپ‌های آموزشی ما تربیت شد. به مقدار ده‌ها تن اسلحه و تجهیزات به آنها توزیع گردیده، در حالی که عملیات فعال در ۲۹ ولایت افغانستان منظما پلان و به مورد اجرا درآمده است.»[1]

هرچند که نویسنده تلک خرس از ختلافات مجاهدین با افسوس یاد می‌کند اما عامل اصلی نفاق افگنی و تنش میان مجاهدین و حتی بین احزاب اتحاد هفتگانه، خود پاکستان بود، زیرا کمک‌های که از بیرون برای مجاهدین و احزاب افغانی می‌آمد، پاکستان آن را برای هدف خاصی برای چند حزب مورد نظر خودش و قوماندان‌های خاصی توزیع می‌کردند حتی شیوه توزیع کمک‌های بین المللی سبب اختلافات خونین و مرگبار میان احزاب هفت گانه گردیده بود.

بدین ترتیب پاکستان در به آتش کشیدن افغانستان موفق گردید و در فردای پیروزی که مجاهدین برویرانه‌های جهاد می‌خواستند حکومت تشکیل بدهند، آتش نفاقی که سال‌ها متراکم شده بود همراه با خودخواهی رهبران جهادی که سال‌ها در پاکستان جا خوش کرده بودند، ناگهان شعله ور شد و جنگ و خشونت وغارت گری یک بار دیگر تداوم پیداکرد تا پاکستان مطمئن شود امکانات بر جای مانده از رژیم نجیب الله نیز کاملا در آتش نفاق داخلی سوخته و نابود شده است.

ب: اهداف سیاسی

دربازی سیاسی، هر کشوری که به کمک کشور دیگری می‌شتابد به مرور زمان به نحوی بر آن کشور سلطه پیداکرده است، پاکستان با نقشی که در دوران جهاد و بعد از آن درافغانستان بازی کرد، نشان می‌دهد تمام تلاش‌های مقامات پاکستانی آن بوده

---

۱. محمد یوسف، همان، ص۳۸.

تا بررژیمی که در کابل روی کار می‌آید چنان سلطه داشته با شد که حداقل دیگر قضیه پشتونستان را به میان نیاورد. این خواسته در پی تحولات و رخ دادهای خونین کاملا آشکار گردیده است و نشان می‌دهد این کشور همسایه برای تداوم سلطه در افغانستان نقشه‌ها و راهکارهای فراوانی را روی دست داشت. یکی از این راهکارها طرح «کنفدراسیون افغانستان و پاکستان» بود. به راستی کنفدراسیون چیست واز آن چه نفعی به حال افغانستان داشت؟ و پاکستان چرا شایق پیوستن افغانستان به این کنفدراسیون بود؟

عبدالرحمان عالم یکی ازمتخصصان اندیشه سیاسی در مورد کنفدراسیون توضیحاتی داده و خلاصه آن چنین است، کنفدراسیون از چند یا دو کشور تشکیل شده وهریک کشورها قانون اساسی مجزا دارند. به موجب قانون اساسی شان یکسری اختیارات را به مرکز(کنفدراسیون) می‌دهند. هر کشورعضو کنفدراسیون شخصیت حقوقی جداگانه‌ای دارند و هریک می‌توانند معاهدات بین المللی مستقلی داشته با شند، اما به دلایلی یکسری اختیاراتی را به مرکز می‌دهند، تا براساس آن عمل کنند. نوعا اعضای کنفدراسیون در تشکیل ارتش مشترک و حضور در عرصه بین المللی دورهم جمع می‌شوند. کنفدراسیون دروه گزاری است به سوی فدرال.[1]

با توجه به آنکه افغانستان به دریا راه ندارد و توسعه نیافته باقی مانده است، برای کشورما یک امتیاز محسوب می‌شود اما مسئله این است، اگر پاکستان سلطه سیاسی را بر این کشور دنبال نمی‌کرد، پیشنهاد طرح کنفدراسیون چه نفعی برای پاکستان می‌تواند داشته باشد؟ طبیعی است پاکستان روی اهداف خاصی این طرح راپیشنهاد کرد. کمترین نفع آن این است که قضیه پشتونستان برای همیشه به فراموشی سپرده می‌شد و بازار افغانستان مکان سود آور برای فروش کالاهای پاکستانی تبدیل می‌گردید. این میسر نبود مگر اینکه رژیم اسلام آباد بر رژیم کابل سلطه سیاسی داشته باشد.این سلطه سیاسی زمانی می‌توانست ادامه پیداکند که افغانستان از اردوی قوی و توانمند برخوردار نباشد. طرح کنفدراسیون مشترک نیز روی همین نقطه

---

۱. عالم، عبدالرحمان، بنیاد های علم سیاست، نی، تهران، ۱۳۷۵، ص۳۳۸.

توجه بیشتر داشت، زیرا اردوی ملی افغانستان کاملا از هم پاشیده بود، در حالیکه اردوی پاکستان با بمب اتمی مجهز است و این دو هرگز قابل مقایسه نیست. پس طرح کنفدراسیون سرپوشی برای تداوم سلطه پاکستان بود، تا در سایه این طرح، نه تنها مرزاستعماری دیورند از سوی افغانستان به فراموشی سپرده شود، بلکه پاکستان تا دریای آمو نیز سلطه بگستراند. این کشور بدون درد سربه بازارهای آسیای میانه دست پیدا کند.

چنانچه گذشت پیشینه چنین هدفی به مهاجرت سران سازمان جوانان به پاکستان بر می‌گردد. با آغاز جهاد، پاکستان در صدد بر آمد تا احزاب و گروه‌هایی را تقویت وحمایت مالی و تسلیحاتی نماید که قضیه پشتونستان را مسکوت بگذارند، زیرا رهبرانی که احزاب هفتگانه را در پیشاور تشکیل دادند، در دوران جمهوری داود سیاست خارجی افغانستان را در حمایت از پشتونستان محکوم می‌کردند.آنان قضیه پنجده را مهمترازغایله پشتونستان می‌دانستند. از آنجایی که کمک‌های باد آورده بین المللی درابتدا دراختیار پاکستان قرار می‌گرفت، این کشور با خیال راحت توانست، احزابی را تقویت نماید که درآینده می‌توانست سیاست سلطه را در افغانستان بپذیرند. در آغاز جهاد احزاب زیادی تشکیل گردید و افراد با تجربه و متخصص در امور نظامی، تشکیلاتی، سیاسی و...افغانستان تلاش‌های زیادی کردند تا با ایجاد مرکزیت در پیشاور به صفوف جهاد پیوسته، جهاد و مبارزات مردم افغانستان را علیه اشغال گران شوروی رونق تازه‌ای بدهند، ولی از آنجایی که آنان خواسته‌های پاکستان را به اجرا درنمی آوردند، هرگز فرصت فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی به آنان داده نشد، سرانجام آنان راهی دیار غرب شدند و میدان را به احزاب مورد حمایت پاکستان واگذار کردند.

یکی از تهداب‌های نفاق ملی ایجاد اختلاف میان احزاب شیعه و سنی افغانی بود، این کشوربا تشکیل و تقویت اتحاد هفتگانه و انحصار بخشش کمک‌های بین المللی جهاد برای آنان، زمینه تفاهم میان سران شیعی و سنی را از میان برد، باتبلیغات سوء علیه احزاب شیعی بر تشدید سوء ظن‌ها افزود، در حالیکه هزاره جات بهترین و مستحکم ترین سنگرعلیه روس‌ها به شمار می‌رفت مردم این منطقه هیچ کمکی را از

خطر ناک بود، زیرا این احتمال وجود داشت که سرانجام ممکن است این جنگ در خانه پاکستان نیز شعله ور گردد، نیروهای شوروی به انتقام ازحمایت‌های این کشور از مجاهدین، به خاک پاکستان هم تجاوز نماید و یا یکسری شورش‌های قومی را در داخل این کشور بوجود آورد. حضور نیروهای شوروی در طول خط مرزی دیورند، پیام خوبی برای ایالت سرحد و بلوچستان نبود، این حضور می‌توانست به موجی ازبی ثباتی و ستیزه جویی میان گروه‌های چپی و قومی در دو ایالت یاد شده دامن بزند. جنرال ضیا بیشترازاین قضیه نگران بود و نگرانی اش را درجون ۱۹۸۰ با خبرنگار واشنگتن پست در میان گذاشت این خبر نگار در گزارش خود نوشت: «نگرانی پاکستان از شوروی بیشتراز ناحیه احتمال جدی تراین کشورازجنبش‌های جدایی خواه درون پاکستان سرچشمه می گرفت، تا از تجاوز نظامی.»[۱]

پاکستان و سیر اتحاد احزاب جهادی

رهبران و مبارزینی که قبل از کودتا در پاکستان بودند و نیز کسانی که بعد از کودتا به پاکستان مهاجر شده بودند، در همان آغاز شکل گیری جهاد دچار یک مشکل اساسی بودند. مشکل آنان همان چیزی بود که لیاخفسکی در تعبیر خود به کار برده است. «یک حزب برای چند رهبر جا تنگ بود و آنان تلاش می کردند که حزبی برای خود بسازند.»[۲] ولی بر خلاف میل رهبران روند حزب سازی و پراکندگی با مذاق پاکستان چندان سازگار نبود. این کشور رهبران را یکجا و در یک حزب و تشکیلات می‌خواستند، تا بتواند با همکاری کشورهای اسلامی و غربی، سدی در برابر تهاجم نیروهای کمونیسم به سوی پاکستان ایجاد کند.

شکست قیام پنجشیر و اختلافات بوجود آمده بعد از آن مبارزین مسلمان را به «جمعیت اسلامی» و «حزب اسلامی» منشعب ساخته بود. در آن زمان تلاش‌های حکومت و احزاب اسلامی پاکستان نتوانسته بود از چنین انشعابی جلوگیری کند.

---

۱. اندیشمند، همان، ص ۱۸۹.

۲. لیاخفسکی، الکساندر، پیشین، ص ۸۱

اکنون که جنگ و جهاد ضرورت اجتناب ناپذیر گردیده بود، حکومت و احزاب اسلامی پاکستان می‌خواستند یکبار دیگر تلاش‌های شان را تجربه کنند. تا شاید رهبران قبای یک تشکیلات یا ائتلاف را بر تن کنند. اما زمانیکه یک حزب برای رهبران تنگ باشد، تجربه دوباره نیز بیهوده است. به همین دلیل نتیجه‌ای کاملاً معکوس داد و از دامن هر اتحاد یا ائتلافی حزب جدیدی زاده شد. سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۸-۷۹) سال تولد احزاب متعدد در داخل و خارج افغانستان است و پیشاور یکی از شهرهایی است که احزاب متعدد افغانی را در خود زاده و پرورش داده است. الیویه روا می‌نویسد: «در ژوئن (جون) ۱۹۷۸ «جبهه نجات ملی» ایجاد می‌شود، در پاییز صبغت الله مجددی به ریاست این ائتلاف انتخاب می‌شود. به همراه توانا معاون ربانی به عنوان دبیر جبهه. اما خیلی زود مجددی این جبهه را به صورت حزبی نظیر سایر احزاب در می‌آورد و ربانی آن را ترک می‌کند.»[1]

به دنبال این شکست تلاش مجدد صورت گرفت. این بار سه جریان «حزب اسلامی»، «جمعیت اسلامی» و مجموعه پراکنده خدام الفرقان تحت عنوان «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» گرد هم آمدند. باز هم پس از گذشت زمانی، حرکت انقلاب، به حزب مستقل تبدیل گردید. طولی نکشید که «حزب اسلامی» نیز دچارانشعاب شد و مولوی یونس خالص حزب جدیدی به نام «حزب اسلامی» تشکیل داد. در سال ۱۹۸۰ (اواخر ۱۳۶۰) تمامی احزاب مقیم پیشاوریک اداره و تشکیلات جدیدی را بوجود آوردند، آقای عبد الرب رسول سیاف را که تازه از زندان کابل رها شده بود و وجهه بی طرفی داشت، در راس آن قرار دادند. اسم این ائتلاف را «اتحاد اسلامی افغانستان» گذاشتند. نتیجه این اتحاد نیز به اختلاف ختم شد.پس از چندی آقای سیاف حزب مستقلی را به همین نام تشکیل داد.

در فرایند‌این تلاش‌ها تعداد احزابی که مورد حمایت پاکستان قرار گرفت به هفت حزب رسید. حکومت پاکستان وآی. اس.آی سازمان اطلاعاتی این کشور تمام همت خود را متمرکز کردند تا این احزاب را در یک ائتلاف گرد هم

---

۱. دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه احزاب، قم ۱۳۷۱ ص ۲۷۰. به نقل از الیویه روآ.

سوی کشورهای غربی و اسلامی دریافت نکرد و مردم این منطقه با دستان خالی به جهاد و مبارزه می‌پرداختند.حتی پاکستان برای آنکه اتحاد هفت گانه را در چنگ خود داشته باشد، تنش‌ها و رقابت‌های منطقه ای، قومی، لسانی و رقابت‌های قوماندانی را همیشه میان آنان شعله ور نگه می‌داشت.لیاخفسکی محقق روسی تبار می‌نویسد: «شاید هزارن و شاید هم دهها هزار مجاهد در برخوردهای میان گروهی کشته شده باشند. کشاکش رهبران در پیشاوردر برافروختن در گیری‌ها در درون افغانستان نقش داشت. افزون برآن در میان اپو زیسیون اختلاف ژرفی در زمینه توزیع کمک‌های رسیده از خارج و تقسیم ساحه نفوذ در قلمرو افغانستان موجود بود.در بسیاری از موارد میان دسته‌های جناح احزاب و گروه‌های تبار مختلف بر خوردهایی صورت می گرفت، تلفات ناشی از آن کمتر از جنگ با سپاهیان شوروی و نیروهای ارتش افغانستان نبود.»[1]

احمد شاه مسعود نیز پس از شکست اجلاس قوماندانان جهادی در میران شاه طی سخنرانی در پیشاور گفته‌های لیاخفسکی را به نحوی تایید می کند.او می گوید: «مگر این حقیقت تلخ را با صراحت باید بگویم، علتی که قوماندان‌های مختلف نتوانستند گرد هم بیایند و روی یک محور واحد جمع شوند و مرکز واحدی را تشکیل بدهند، با کمال تاسف تفرقه‌ای بود که در پیشاور وجود داشت، چون دراین جا اتحاد نبود، چون در اینجا یک تمرکز سیاسی وجود نداشت، بنائا هرحزبی که با قوماندان خود روابط مستقل دارد واز طریق هرحزب قوماندان مربوط اکمال می‌شود و حزبش هم تا هنوز ضرورت را تشخیص نداده و یا دستورنداده که متحد شود، لذا هرقدرایثار و فداکاری می‌کردیم ومی خواستیم ودعوت می کردیم که جمع شوید، جمع شدن شان ممکن نبود، کسی که جرات کرد جمع شود و متحدانه کارکند، همه امکانات بالایش قطع شد.»[2]

چنان بر بی اعتمادی‌ها دامن زده شده بود که سران یا نمایندگان احزاب اتحاد هفتگانه در جلسات مشترکی که آی.اس.آی میان این احزاب برگزارمی کرد،

۱. لیا خفسکی، الکساندر، پیشین، ص۲۳۹.
۲. فرزام وغیاثی، مردی استوار و امید وار به افقهای دور، انتشارات ترنه، مشهد، ۱۳۷۸، ص۲۳٤.

هریک از احزاب از ترس افشاشدن طرح‌های نظامی شان نمی‌توانستند وضعیت جبهات شان را تشریح کنند و آن را به طور خصوصی به آی.اس.آی گزارش می‌دادند: «من همواره در طی جلسات کمیته‌های نظامی سعی می‌ورزیدم تا اختلافات داخلی رفع وجنگ برعلیه دشمن تعمیم هر چه بیشتر یابد. دراول اعضای این کمیته‌ها بریک دیگر بی اعتماد و حاضر نمی‌شدند تا راجع به کدام مسئله مهم در حضور سایراعضای آن کمیته صحبت نمایند. ایشان بعد از طی جلسات زیاد تا اندازه‌ای منعطف و راجع به برخی مسایل عام ابراز نظر می‌کردند، ولی با وجود تلاش‌های ما از چگونگی پلان‌ها در آینده تنظیم خویش در جلسه ابامی ورزید و فلهذامن مجبور بودم تا با هر یک ازاین نماینده‌ها جلسه جداگانه‌ای ترتیب دهم. من با شکیبایی زیاد در یافتم که اصلاً همان کلید را باید جستجو نمود که ذریعه آن بتوانیم چیزهای زیادی را در افغانستان مفتوح سازیم.»[1]

براثرهمین اختلافات بود که سران احزاب هفتگانه در برابر پلان‌های پاکستان نمی‌توانستند از خود اِستقلال نشان دهند و خود ارادیت سیاسی داشته باشند. رهبران اتحاد هفتگانه با آن که با آی.اس.آی درارتباط دایمی بودند، هر چهارماه یک بار نیز با جنرال ضیاالحق جلسات سری و مخفی داشتند، «در مدت زمانی تقریبا چهار ماه پیامی را تسلیم می‌شدیم که برطبق آن تاریخ «گردهمآیی سران» را باز گو می‌نمود.این بدین معنی که رئیس جمهور ضیا در هر ربع سال با آمرین هفت تنظیم جلسه‌ای می‌داشت که درآن جنرال اختر، وزیر امور خارجه (اکثرا) این جانب و یک نفر ترجمان نیزاشتراک می‌ورزیدند، این نشست مطلقا مخفی دایرمی شد. درآن رهبران سیاسی پاکستان به همراه مشاورین نظامی خویش با اشخاص هدایت کننده جهاد مذاکراتی می‌داشت. به هیچ کس اجازه تقرب و دسترسی به جزئیات این ملاقات نبود...من موظف به آوردن این رهبران در موترها بودم.ایشان را... به یک محل امن در راولپندی جهت تبدیل موترهای شان هدایت می‌نمودم، آنها سپس در خانه جنرال اختر راهنمایی و وقتی که همه می‌رسیدند. جنرال اختر ایشان را در موتر

---

۱. محمد یوسف، پیشین، ص ۱۵۲.

خویش به مقر رئیس جمهور در فاصله تقریبا نیم کیلو متر می‌بردن.»[۱]

چنین وضعیت نا به سامانی که رهبران جهادی داشتند، روسها تصمیم گرفت تا نیروهای خود را از افغانستان خارج سازند، گمانه زنی در آن زمان چنان بود که با خروج ارتش سرخ ازافغانستان، رژیم کابل به زودی سقوط خواهد کرد و مجاهدین باید دولتی برای جایگزینی رژیم کابل داشته باشند. در این میان اهداف پاکستان در فرایند تحولاتی که برای دولت موقت پیشاور در سال ۱۳۶۸ رخ داد، آشکار تر گردید، یکه تازی‌ها، دگم اندیشی‌ها وافزون طلبی‌ها، نداشتن شعور و آگاهی سیاسی، بی توجهی به عظمت جهاد و مقاومت مردم افغانستان علیه اشغال گران، عدم درک شرایط و نیازهای ملی، بی توجهی به ساختارهای مردمی و قومی افغانستان و... از ویژگی‌های رهبران اتحاد هفتگانه بود که توسط پاکستان تقویت و اکمال و تربیه سیاسی شده بودند. دولت موقت پیشاور با فشارهای مستقیم مقامات پاکستانی و بویژه آی.اس.آی تشکیل گردید، جروبحث‌های زیادی را پشت سرگذاشت تا رسما اعلام گردید، اما زمان کوتاهی که از عمراین دولت گذشت، روشن گردید تا چه اندازه اختلافات میان این رهبران عمیق است و آنان در سایه فشار تهدیدهای پاکستان چنین دولتی را تشکیل داده اند.

اولین نشانه کج نهاده شدن تهداب دولت موقت در پیشاور، درنادیده گرفتن حقوق هزاره‌ها و شیعیان افغانستان آشکار گردید، تلاش‌هایی برای مشارکت ائتلاف هشت گانه احزاب شیعی، در دولت موقت صورت گرفت اما هیچ یک به نتیجه نرسید. این نشان می‌دهد پاکستان هرگز نمی‌خواست یک دولت فراگیر با انسجام ملی در سایه همه گروه‌ها و اقوام افغانستان، تشکیل شود، نادیده انگاری حقوق هزاره‌ها و شیعیان در دولت موقت، دامنه اختلافات و تنش‌های سیاسی و قومی را درافغانستان دو چندان کرد و نشان داد اگر پایه سنگ وحدت ملی یک کشور به دست کسی دیگری بنا شود تا چه اندازه کج گذاشته می‌شود. وقتی خودارادیت سیاسی وجود نداشت و تدبیر و مدیریت و شعور سیاسی با درد و احساس ملی همراه

---

۱. محمد یوسف، پیشین، ص ۱۵۳.

نبود، نتیجه همان می‌شود که دولت موقت پیشاور محصول داد، هیئت‌های متعددی از ائتلاف هفتگانه و هشت گانه افغانی بین پیشاور و تهران در رفت و آمد بودند، از آنجایی که اراده سیاسی مستقل وجود نداشت و نیز خود خواهی ها و افزون طلبی های رهبران احزاب ، مجال توافق و بدست آمدن راه حل بنیادی را به آنان نمی داد، هیچ یک از این رفت آمدها به نتیجه نرسید، در حالیکه معاهدات و توافق نامه‌های متعددی در پیشاور و تهران به امضا رسید اما جوهرآن خشک نشده با مخالفت و کار شکنی مواجه گردید.به قول تحلیلگر مجله حبل الله: «دردنیای امروز هیچ جریانی همچون جریان سیاسی چند پهلو، ظاهر فریب و بی ثبات نیست و هیچ قرار دادی همچون قرار داد سیاسی بی ضمانت و بی پشتوانه نبوده و نخواهد بود، نمونه گویای این ادعا را در قراردادهای بین شورای ائتلاف و اتحاد هفتگانه در طول چند سال شاهد بودیم، به اندازه‌ای قراردادهای سیاسی احزاب افغانستان بی ضمانت و عاری از پشتوانه اجرایی است که مردم ما در معاملات خود به کنایه می گویند: «قول جلاب است نه قرآن احزاب» در حالی که قول جلاب یکی از بی ثبات ترین قرار دادهای اجتماعی محسوب می‌گردد، ولی حالا قرآن سیاسی از آن بی ثبات تر گردیده است.»[1]

درفرایند این رفت و آمدها و مبادله هیئت‌ها بین تهران و پیشاور رازهای سر به مهر دولت موقت نیز آشکارتر گردید و نشان داد در درون دولت موقت بین احزاب اتحاد هفتگانه نیز هیچ گونه تفاهمی وجود ندارد، بلکه این دولت با فشار پاکستانی‌ها، آمریکایی‌ها وعربستانی‌ها بوجود آمده است و نه تنها بین احزاب اتحاد هفتگانه اختلاف است که بین سه کشور یاد شده به عنوان قیم دولت موقت نیزاختلاف است، امریکایی‌ها که از حکمتیار دلی خوشی نداشت وکینه ملاقات نکردن حکمتیار با رئیس جمهور آمریکارا فراموش نکرده بود، روی مجددی و گیلانی پافشاری می کرد، عربستان انگشت روی سیاف گذاشته بود و پاکستان حکمتیار را می‌خواست بر سر قدرت در آورد، «حرکات پاکستان مبنی بر حمایت از

---

۱. ماهنامه حبل الله، ارگان نشراتی سید جمال الدین افغانی، ایران، شماره ۷۹ و ۸۰ ثور ۱۳۷۰.

آقای حکمتیار، آقای مجددی را به تلاش برای حفظ موقعیت خود انداخت، ابتدا دست به افشاگری زد تا توجه دیگران را جلب نمایند، لذا رادیو بی بی سی به نقل از مجددی در مورد فعالیت پاکستان گفت، دولت پاکستان می‌خواهد گلبدین حکمتیاراز حزب اسلامی را در کابل به قدرت برساند، اما شش گروه دیگر اتحاد هفتگانه مخالف آنند، مقامات پاکستانی به او گفته‌اند که اگر گروهای دیگر مجاهدین با این نقشه توافق نداشته باشند، دولت پاکستان به آنها دیگر اجازه نخواهد داد که به فعالیت‌های خود در پاکستان ادامه دهند.»[۱]

البته این اختلافات تنها تا اینجا خاتمه نمی‌یافت هریک از گروههای اتحاد هفتگانه خواسته‌هایی داشتند و دولت موقت نمی‌توانست جواب گوی آنها باشد. به همین دلیل به زودی از هم پاشید. تنها دستآورد آن تشدید اختلاف و بی اعتمادی‌ها میان سران مجاهدین گردید و با سقوط دولت نجیب الله در کابل به یک بحران ملی تبدیل شد. دلیل حمایت پاکستان از حکمتیار در راستای طرح کنفدراسیون پاک- افغان بود، ظاهرا از میان رهبران اتحاد هفتگانه حکمتیار با این طرح کاملا موافق بود. به همین دلیل از بیشترین کمک‌های بین المللی توسط آی.اس.آی برخوردار گردیده بود.احمد شاه مسعود طی مصاحبه‌ای از توافق این طرح بین حکمتیار و پاکستان ازسال‌ها پیش خبر میدهد: «حکمتیار، میاطفیل(رهبر جماعت اسلامی پاکستان) و پاکستان این (کنفدراسیون افغانستان و پاکستان) یکی از اهداف شان بود، وقتی پیتر تامسون این موضوع را مطرح کرد، من فورا رد کردم و حالاهم رد می کنم.»[۲]

طرح‌های کودتای حزب اسلامی با همکاری جناح خلقی در دولت نجیب الله علیه این رژیم که از سوی نظامیان پاکستان نیز حمایت می‌گردید، نیز به نتیجه‌ای نرسید. گویا در واپسین روزهای سقوط دولت کابل بخت یار پاکستان نبود، تشدید اختلافات وجوبی اعتمادی میان سران احزاب هفتگانه دردولت موقت پیشاور آشکار

۱. ماهنامه حبل الله، همان.

۲. فرزام و غیاثی، پیشین، ص ۹۷.

ر شده بود، مقامات این کشور را در وضعیت سر در گمی قرار داده بود و می‌توانست اهدافی را که در افغانستان دنبال می‌کردند به خوبی به نتیجه برسانند. یکی از تلاش‌های جدید پاکستان برای یافتن نیروهای قابل اعتماد گردهمآیی سراسری قوماندانان جهادی در شاه سلیم بود تا باتسریع بخشیدن سقوط رژیم نجیب الله در کابل، مهره‌های مورد نظرش را به قدرت برساند.اما از این اجلاس هم نتیجه‌ای حاصل نشد. بردامنه اختلافات افزوده شد. احمد شاه مسعود که خود دراین جلسه شرکت داشت طی مصاحبه‌ای اجلاس را چنین ارزیابی کرد: «اجلاس بزرگ قوماندان‌ها که در برج میزان ۱۳۶۹ در شاه سلیم(مرز بین پاکستان و ولایت بدخشان) تشکیل شد، بدین منظوربود که استراتژی ما در آن شرایط ایجاب می‌کرد قبل از سقوط کابل، (پس از خروج نیروهای شوروی) قوماندان‌ها دور هم جمع شوند، یک استراتژی جدیدی اتخاذ کرده و برای سقوط رژیم نجیب عملیات‌های هماهنگ برای گسترش جنگ‌ها در اطراف شهرهای بزرگ انجام شود... همه قوماندان‌ها از این پروسه استقبال کردند که با ید شورایی برقرار گردد. پاکستانی‌ها از تشکیل آن واهمه داشتند. با قوماندان‌ها تماس برقرار ساختند. آی.اس.آی پاکستان هم آمد، می‌خواست طرح‌های خود را بالای ما بقبولاند، طرح حکمتیار نیز با پاکستانی‌ها هماهنگ بود. با آی.اس.آی به نتیجه‌ای نرسیدیم ولی قوماندان‌ها در این اجلاس به توافقی رسیدند، فیصله بر این شد که «عبدالحق» رئیس باشد، من گفتم مولوی حقانی باشد، گفتند باید برویم اسلام آباد، رفتیم اسلام آباد نزد اسلم بیگ(جانشین وزارت دفاع پاکستان)»[1] این مذاکرات در اسلام آباد هم نتیجه نداد، در پی این تحولات تعدادی از گروههای اتحاد هفتگانه نسبت به حمایت پاکستان از آنان دل سرد شدند و در نتیجه آشکار گردید که این کشور با تمامی تلاش‌هایش در مهره سازی و برسرقدرت درآوردن افراد مورد نظرش موفق نیست.

در چنین جو ملتهبی رژیم نجیب الله بر اثر اختلافات درونی روبه سقوط نهاد، گروه‌های مسلح هر کدام سعی داشتند سهمی در این پیروزی و قدرت آینده

---

۱. فرزام و غیاثی، همان، ص ۹۵.

افغانستان داشته باشند، در این مسابقه نظامی و جنگی حزب اسلامی حکمتیار که مورد حمایت پاکستان بود، از دیگر گروه‌ها عقب ماند. طی سه روز درگیری از شهر کابل بیرون رانده شد و دولتی لرزان دیگری در پیشاور به ریاست سه ماهه آقای مجددی تشکیل گردید، با استقرار این دولت در کابل، سرنوشت خونین دیگری بر این کشور رقم خورد. گروه‌های رقیب به جان هم افتادند و در شهر کابل حمام خون به راه انداختند. در واقع دست‌های فراوانی پشت پرده کار می‌کرد تا بر دامنه آتش روز بروزافزوده شود، زیرا بسیاری از گروه‌ها درداخل کشورانحصار گرایی شورای نظار را بر نمی‌تافتند و بسیاری از کشورها از جمله پاکستان از حکومت آقای ربانی در کابل راضی نبودند، هرچند دولت ربانی قضیه پشتونستان را به میان نیاورد و سعی کرد با این کشور روابط نیک برقرار کند ولی پاکستانی‌ها آنچه را در افغانستان می‌خواست تحقق نیافته می‌پنداشتند.

به همین منظور این کشور در صدد جای گزین دیگری برای ادامه اهداف خود جهت تشکیل کنفدراسیون پاک-افغان آمد. روزنامه فرانکفورت رنتشوآلمان در موضع گیری پاکستان می‌نویسد:«بخشی از نظامیان پاکستان هوادار پیروی بنیاد گرایان اسلامی می‌باشند و این‌ها هم چنان روءیاهای ضیالحق رئیس جمهور خود کامه متوفی پاکستان را در مورد اتحاد و فدراسیون افغانستان به سر می‌پرورانند. طراحان استخبارات نظامی پاکستان که همیشه کمک‌های آمریکایی‌هارا زیاد تر به جناح‌های بنیاد گرای مجاهدین داده‌اند پس از سقوط خانم بی نظیر بوتو استحکام حکومت محافظه کار اسلامی و دلخواه اردو، اینک بار دیگر قدرت و نیروی تازه یافته‌اند این‌ها در عین زمان امید وارند که در صورت پیروزی شان در افغانستان به حیث طرف غیر قابل اجتناب، بروی نقشه سیاسی ظاهر خواهد شد.»[1]

این طرح با تشکیل و تقویت گروه طالبان در افغانستان کاملا آشکار گردید، برای رسیدن به این هدف باید تمامی گروههای جهادی نابود می‌گردید و سراسر کشور باید در تسخیر طالبان در می‌آمد و این کار میسر نبود مگر با تجهیز طالبان و

۱. ماهنامه حبل الله، شماره ۷۷ دلو ۱۳٦۹.

اعزام نیروهای پاکستانی و تروریست‌های دیگر کشورها در زیر پرچم سفید طالبان در افغانستان. طولی نکشید که افغانستان به مرکز و لانه‌های مهم گروههای تروریستی بین المللی درآمد و حوادث و تحولات خونین در این کشور باردیگر بغرنج تر گردید و یک بار دیگر دور باطل خود را از سر گرفت. در این میان پاکستان انتظار روزی را می‌کشید که نیروهای طالبان و گروه‌های تروریستی تمام افغانستان را تسخیر کند و حکومت طالبان را چند کشور به رسمیت بشناسد تا در سایه این مشروعیت ناچیز خط دیورند را از طالبان امضا بگیرد و بدنبال آن با طرح کنفدراسیون پاک - افغان این کشور را زیر سلطه خود درآورد تا راه ترانزیتی مطمئن را برای پاکستان به سوی آسیای میانه بازکند و هم این کشور بازار خوبی برای کالاهای تولیدی پاکستان باشد.

فصل ششم:

پاکستان، بازی با افراطی گری

تصرف شهر کابل و سقوط رژیم نجیب الله توسط نیروهای جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی، تمامی طرح‌های بلند مدتی که پاکستان برای افغانستان در نظر داشت نقش بر آب کرد. حزب اسلامی به رهبری آقای حکمتیار یگانه نیروی مورد اعتماد پاکستان درافغانستان به شمار می‌رفت، اما این نیروها بعد از سقوط دولت نجیب الله فقط تا مقر وزارت داخله به پیشروی خود ادامه داد و به زودی از شهر کابل توسط نیروهای احمد شاه مسعود و جنرال دوستم بیرون رانده شدند. آقای اندیشمند یکی از نویسندگان متمایل به احمدشاه مسعود می‌نویسد: «دراین تردیدی نیست که حادثه سقوط دولت نجیب الله در بهار ۱۹۹۲ برخلاف استراتژی و سیاست افغانی پاکستان به وقوع پیوست که برای دولت مردان پاکستانی و به خصوص برای ژنرالان آی.اس.آی غیر قابل تحمل بود. درحالی که احمد شاه مسعود تا فروپاشی حکومت نجیب الله، چهره و شخصیت بحث برانگیز و غیر قابل اعتماد برای ژنرالان و دولت مداران پاکستانی شمرده می‌شد. ناتوانی و ضعف او در کاهش خصومت و ستیزه جویی پاکستان در اوایل دولت مجاهدین که در فرماندهی نظامی این دولت قرار داشت، دشمنی پاکستان را در برابر او و دولت مجاهدین به نقطه غیر قابل برگشت برد.»[1]

البته به این رخداد غیر منتظره دیگر نویسندگان و پژوهش گران نیز اشاره دارد، ازجمله احمد رشید نویسنده و تحلیل گر پاکستانی ضمن آن که آرزوها و طرح‌های

۱. اندیشمند، محمد اکرام، ما وپاکستان، نشر پیمان، تا بستان ۱۳۸٦، چ اول، ص ۲۲۷.

بلند مدت پاکستان را درافغانستان بعد از سقوط نجیب الله برباد رفته می‌داند، برناتوانی دولت ربانی برای تحکیم وحدت ملی و انسجام اقوام موجود درافغانستان نیز اشاره دارد: «مخالفت احمد شاه مسعود با پاکستان به عنوان کشوری که نخست از حکمتیار و سپس از طالبان حمایت کرده است، برای او تبدیل به یک عقده‌ی آزار دهنده روانی شده است. در طول دوره جهاد مسعود استدلال می‌کرد که اداره‌ی استراتژیک جنگ باید به خود افغان‌ها واگذار شود نه آی.اس.آی پاکستان. اما پاکستانی‌ها توزیع تمام امکانات تسلیحاتی را که امریکا تامین می‌کرد، در اختیار خود گرفتند و بدین ترتیب خصومتی را برانگیختند که هنوز ادامه دارد. هنگامی که کابل بدست تاجیک‌ها و ازبک‌های شمال سقوط کرد و نه توسط پشتون‌های جنوب، اسلام آباد شگفت زده شد. احمد شاه مسعود همواره از ایجاد صلح عاجز بوده است. او نتوانست جناح پشتون مخالف حکمتیار رامتقاعد سازد که تنها راه ایجاد صلح، بوجود آوردن یک ائتلاف پشتون- تاجیک است. مسعود سیاست مدار بی کفایتی است واگر چه درامور نظامی مهارت دارد، اما در ایجاد یک ائتلاف سیاسی بین احزاب و گروه‌های مختلف قومی توفیق نداشته است.»[1]

یکی از اعضای برجسته سی.آی.ای امریکا (سیا) به نام استیوکول از فعالیت‌های این سازمان در پاکستان و افغانستان کتابی نوشته است به عنوان «جنگ اشباح» سایت پیام مجاهد این کتاب را نشر کرده، در قسمت اول آن در مورد تلاش‌های پاکستان برای یک دولت دست نشانده در افغانستان می‌نویسد: «رئیس جمهور» ضیاء خواهان تشکیل یک حکومت موقت بود تا پس از خروج شوروی‌ها امنیت در سرحدات غربی آن کشور مختل نشود. بعد از آنکه معلوم گردید امریکایی‌ها به چنین چیزی علاقه مند نیستند، ضیاء به وضاحت گفت که اردو و استخبارات پاکستان تلاش می‌کنند تا یک حکومت دوست پاکستان را درکابل به قدرت برسانند. این حکومت باید از منافع پاکستان در رقابت با هند پاسداری نماید و جلو ناآرامی‌های پشتون‌های نشنلیست در سرحدات آن کشور را بگیرد.

---

۱. اندیشمند، همان، به نقل از احمد رشید، ص۲۲۸.

ضیاء فکر می‌کرد چنین چیزی حق پاکستان است. ضیا می‌گفت، ما این حق را داریم تا حکومتی را در افغانستان برسر قدرت برسانیم که با پاکستان روابط بسیار دوستانه داشته باشد. پاکستان منحیث کشور خط اول جنگ خطرات زیادی را متقبل شده و اجازه نخواهد داد که اوضاع قبل از جنگ که شوروی‌ها و هندی‌ها در افغانستان نفوذ زیادی داشتند، بار دیگر در آن کشور حاکم شود.»[۱]

هرچند بحران سیاسی و نظامی که در اوایل دهه هفتاد خورشیدی بعد از سقوط دولت نجیب الله در افغانستان رخ داد، همه این بحران‌ها به پای آقای حکمتیار خلاصه نمی‌گردد، بلکه همانطوری که احمد رشید اشاره کرد بی تجربگی و انحصار طلبی دولت آقای ربانی نیز نقش زیادی در بحران موجود داشت. این دولت نه تنها توانست پشتون‌ها را به سوی دولت خود جذب کند، بلکه هزاره‌ها و ازبک‌ها را که درآغاز با خود داشت نیز از خود رنجاند و معاهده جبل السراج را که میان جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی قبل از تصرف کابل توسط مجاهدین به امضا رسیده بود، توسط دست اندر کاران شورای نظار زیر پا گذاشته شد، نیروهای شورای نظارراه ورود نیروهای حزب وحدت اسلامی را از سمت شمالی کابل بستند. بخشی از این نیروها از مسیر دره میدان و میدان شهر وارد کابل گردیدند.این رنجش‌ها سبب گردید در مدت زمان کوتاهی که ازحاکمیت دولت آقای ربانی در کابل می‌گذشت، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی که ازهزاره‌ها و ازبک‌ها نمایندگی می‌کردند، در جبهه مخالف دولت ربانی قرار گیرند.اما این نکته واقعیت انکار ناپذیر است که دولت پاکستان از هرراه ممکن تلاش کرد تا دولت ربانی درکابل برپا نماند. پاکستان طی سه سال اول پیروزی مجاهدین درکابل روی موفقیت حکمتیار امید وار بود و ازاو در مقابله با دولت ربانی حمایت می‌کرد. اندیشمند می‌نویسد: «استخبارات نظامی پاکستان با ادامه کمک نظامی به گلبدین حکمتیار که کابل را پیوسته مورد هجوم و حملات راکت و توپخانه قرار داد، مانع

۱. کول، استیو، جنگ اشباح، ترجمه و تلخیص: انجنیر محمد اسحاق، فصل هشتم، قسمت اول.سایت پیام مجاهد؛ www.payammojahed.com

تامین امنیت و ثبات از سوی دولت مجاهدین گردید. انتخاب برهان الدین ربانی به عنوان رئیس دولت از سوی شورای حل و عقد در جنوری ۱۹۹۳ برای دوسال، جنگ حکمتیار و دخالت پاکستان را تشدید کرد. صرف نظر ازاین که شورای حل و عقد تاچه حد از مشروعیت برخوردار بود، پاکستان با تشکیل جلسه‌ی اسلام آباد از رهبران تنظیم‌های مجاهدین و امضای معاهده‌ی اسلام آباد در واقع به فیصله شورای مذکور خط بطلان کشید، رهبران تنظیم‌های مجاهدین به شمول دولت مجاهدین(دولت اقای ربانی) و گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی که جبهات خود را در جنوب کابل علیه دولت مذکور فرماندهی می‌کرد، بدعوت نواز شریف صدر اعظم پاکستان درمارچ ۱۹۹۳ به اسلام آباد رفتند. آنها به وساطت و نظارت دولت پاکستان و ترکی الفیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی میان خود به مذاکره پرداختند، تا درمورد تامین صلح به توافقاتی دست یابند. در نتیجه‌ی این مذاکرات، توافق نامه اسلام آباد میان رهبران تنظیم‌های مجاهدین امضاشد. این توافق نامه را در واقع دولت پاکستان و استخبارات نظامی آن کشور به زبان انگلیسی تهیه کرده بود. رهبران تنظیم‌ها درپای متن این موافقتنامه در حالی امضاکردند که برخی آنها به زبان انگلیسی نمی‌فهمیدند. دراین متن از تشکیل شورای حل و عقد و فیصله آن هیچ تذکری به میان نیامده بود. برمبنای توافق نامه اسلام آباد، گلبدین حکمتیار به حیث صدر اعظم تعیین گردید و انتخاب اعضای کابینه به جلسات بعدی رهبران احزاب محول شد. یکی ازاهداف پاکستانی‌ها و حکمتیار در مذاکرات و توافقات اسلام آباد، کنار زدن احمد شاه مسعود ازچهار چوب حکومت مجاهدین و کابینه این حکومت بود. مسلم بود که گلبدین حکمتیار به حیث صدراعظم احمد شاه مسعود را درکرسی وزارت دفاع ابقا نمی‌کرد و نه اورا وارد کابینه می‌ساخت. آن گونه که بعدا در مذاکرات جلال آباد بر سر انتصاب اعضای کابینه این اتفاق واقع شد.»[1]

۱. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین، ص ۲۳۰ –۲۳۱.

تلاش برای جاگزینی

باگذر زمان ناتوانی نیروهای حکمتیار در مقابله با نیروهای احمد شاه مسعود آشکارتر گردید. طی تقریبا سه سال جنگ در کابل در هیچ یک از سنگرها تغییری ایجاد نگردید، نیروهای حزب اسلامی در حاشیه شهر در چهارآسیاب باقی ماندند، حکمتیار که دراجلاس اسلام آباد و جلال آباد به عنوان نخست وزیر برگزیده شده بود، توان آمدن به کابل را نداشت و به ناچارمقر نخست وزیری خود را به چهار آسیاب انتقال داد. نیروهای حزب وحدت اسلامی حدود سه سال در برابر شدید ترین حملات نیروهای حزب اتحاد سیاف و شورای نظار دست به مقاومت زدند، مقاومتی که نه به مذاق پاکستان خوشایند بود و نه دولت ربانی حضورآنان را درکابل تحمل می‌کردند، اما درعین حال دربرابر یک جنگ ناخواسته قرارگرفته بودند. در چنین وضعیتی پاکستان از خودخواهی‌های سران احزاب وانعطاف ناپذیری رهبران جهادی درسایه دگم اندیشی، بهترین استفاده را برد وبا تشکیل گروه طالبان اهداف و خواسته‌هایش را درافغانستان در حمایت ازاین گروه ادامه داد.

براساس نوشته‌های منتشر شده از سوی منابع اطلاعاتی امریکا و پاکستان و نیز نویسندگان صاحب نامی چون احمد رشید، دوپری، پیترمارسیدن و... در ابتدا بخش کوچکی از اعضای آی. اس.آی تلاش کردند گروهی جدیدی را تشکیل دهند تا جایگزینی برای حزب اسلامی حکمتیار باشد. اما پس از یک آزمون موفقی که آنان درانتقال کالاهای تجاری پاکستان به سوی آسیای میانه به تاریخ۲۹ اکتوبر ۱۹۹٤ انجام دادند وپیشروی سریع این گروه در ولایات جنوبی افغانستان، اعضای این سرویس اطلاعاتی را مطمئن ساخت که گروه طالبان می‌تواند جای گزین خوبی برای حزب آقای حکمتیار باشد.

البته این بدین معنا نیست که پاکستان هیچ گونه نقشی در تشکیل این گروه نداشت ویا اولین حرکت نظامی آنان بدون همکاری دولت مردان پاکستانی بود. بلکه این گروه همانطوری که توسط پاکستانی‌ها ساخته شد، از همان آغاز مورد حمایت پاکستانی‌ها بود، فقط درآن زمان این تفاوت وجود داشت که بخشی از

دولت مردان پاکستانی از این گروه حمایت می‌کردند، بخشی دیگر هنوزهم برموفقیت این گروه به باور کامل نرسیده بودند.

حامیان طالبان درپاکستان برای موفقیت اولیه این گروه بزرگ ترین دیپوی حزب اسلامی را دراسپین بولدگ دراختیارطالبان قرارداد. احمدرشید ژورنالیست مشهورپاکستان می‌نویسد: «پاکستان با واگذاری یک دیپوی بزرگ نظامی در حواشی اسپین بولدگ که قبلا مربوط به حکمتیار بود، ولی توسط محافظین پاکستانی مربوط به وزارت داخله آن کشور محافظت می‌شد به طالبان کمک بزرگی را برای گروه طالبان انجام داد. پاکستان به محافظین دستور داد که دیپو را با رسیدن طالبان در اختیار آنان قرار دهد، طالبان با تصاحب این دیپو در حدود هجده هزار کلاشنکوف و ۱۲۰ پایه توپ و مقادیر زیادی از مهمات را بدست آوردند.»[۱]

آنتونی دیویز نویسنده و محقق استرالیایی از قول دیپلمات‌های خارجی می گوید: «دیپلمات‌های غربی در اسلام آباد و کویته حمایت توپخانه‌ای پاکستان از طالبان برای تسخیر اسپین بولدگ را تایید کردند، سقوط ناباورانه‌ی اسپین بولدگ براساس موقعیت آن در مرز پاکستان، صاحب نظران نظامی را نسبت به حمایت پاکستان از این جریان را قانع نمود. براساس اظهارات یک دیپلمات غربی، عملیاتی با چنین طول و تفصیل بدون مساعدت شخص یا جناح ثالثی غیر ممکن است. پس از تصرف اسپین بولدگ، حضور افسران آی.اس.آی و فرماندهان ارشد طالبان در کاروان‌های پاکستانی به وضوح منعکس کننده‌ی درجه‌ی هماهنگی بین دو طرف بود.»[۲]

به قول استیوکول بازی گران پاکستانی که قبلاً همکار پشتون تباری چون «گلبدین حکمتیار» را داشت. با ظهور پدیده جدیدی به نام طالبان سیای امریکا را نیز با سردرگمی مواجه نمود و نمی‌دانست دنباله رو سیاست آی. اس.آی باشد وازطالبان حمایت کند یا این که خود استراتژی جدید را در پیش بکشد.از محتوای کتاب

---

۱. احمد رشید، پاکستان و طالبان، قسمت سوم، ترجمه محمد نوراکبری، هفته نامه همبستگی، ارگان نشراتی موسسه شهید مزاری، شماره ۸ و ۹ چهار شنبه ۱۵ میزان ۱۳۷۷، قم، ایران.

۲. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین، ص ۲۳٤.

جنگ اشباح بر می‌آید که امریکا این بار نیز در دام سیاست‌های اطلاعاتی پاکستان گرفتارآمد و پس ازموفقیت‌های چندی که طالبان در جنوب کسب کرده بود و تصویری که سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان از طالبان ارایه دادند، توجه امریکا را نیز به سوی آنان جلب کرد. طولی نکشید که سرویس اطلاعاتی عربستان سعودی نیز در جمع حمایت کنندگان ازطالبان پیوست و بدین ترتیب یک باردیگر جریان‌های اطلاعاتی که در زمان جهاد با هم همکار و همراه بودند، باردیگر پس از یک وقفه کوتاه با تلاش دوباره آی اس‌آی دوباره با هم پیوند خوردند وکمر به تقویت طالبان بستند.

یکی از دلایل همکاری سیا با آی.اس.آی پاکستان این بود که این اداره تلاش داشت جایگزینی برای آقای حکمتیار پیدا کند. امریکا چندان دل خوشی از آقای حکمتیار در واپسین روزهای پیروزی مجاهدین در افغانستان نداشت. از وقتی که سران ائتلاف هفت گانه مجاهدین به دیدار ریگان رئیس جمهور وقت امریکا شتافتند وآقای حکمتیار از پیوستن به این جمع خود داری کرد، مقامات امریکایی را تکان داد ونسبت به کمک‌های هنگفتی که به او می کرد تجدید نظر نمودند. به همین دلیل امریکا ازپیدا شدن بدیلی برای این حزب استقبال کرد، بخصوص که این تجدید نظربا جروبحث‌های ایدئولوژیک میان آقای حکمتیار و رهبران آی اس آی همراه شده بود. استیو کول می‌نویسد: «جاوید قاضی یک جنرال با اندیشه‌های لائیک جدیداً به حیث رئیس آی.اس.آی مقرر گردیده بود. رئیس قبلی آی.اس.آی که عضو جمعیت تبلیغی بود آی.اس.آی را به سوی تبلیغ و نشر اسلام به شکل علنی کشانده بود. ارتش به قاضی گفت، تا وضع را تغییر دهد. او به صورت فوری تعدادی از اسلام گراها را که جاوید ناصر تعیین کرده بود از مقامات شان برکنار نمود. در نتیجه این تصفیه‌ها آی.اس.آی بخش افغانستان دچار بحران شد. رابطه میان آی.اس.آی و حکمتیار دچار تشنج شده بود، زیرا جاوید ناصر برسر طرح بعضی از موضوعات اسلامی با حکمتیار مشاجره لفظی می‌نمود. آی.اس.آی می‌خواست به حکمتیار کمک کند تا مسعود را که قاضی او را «روباه پنجشیر» می‌خواند تحت

فشار قرار دهد، اما جاوید ناصر با او برسر مسائل اسلامی به مجادله می‌پرداخت.»[۱]

طبیعی است که تغییر استراتژی برای هر کشوری نیاز به زمان زیادی دارد، اگر به مدت زمان جنگ‌های سه ساله در کابل توجه شود و فرایند زمانی که تشکیل طالبان، تا تسخیر کابل را طی کرده است، مهارت آی اس‌آی برای تغییر مهره‌ها باور نکردنی به شمار می‌رود. این موفقیت سریع و تغییرتاکتیک فقط در سایه ساختن مهره‌های مطیع امکان پذیر است که پاکستان طی این مدت مهره‌های زیادی را در مدارس دینی پاکستان پرورش داده بودند و بدون هیچ گونه هراسی دست به تغییرات اساسی مهره‌ها درافغانستان زدند ومهره‌های که در حال مات شدن بودند، آنها را از صحنه بیرون کردند. تنها دغدغه پاکستان برای تغییر مهره، کمپ‌های آموزشی نیروهای کشمیری و عرب‌های تند روی بود که در افغانستان در مناطق تحت نفوذ حزب اسلامی مشغول فعالیت بودند و برای ضربه زدن به ارتش هند در کشمیرآماده شان می‌کردند.این تلاش‌ها ازدید سیای امریکا نیز پنهان نیست و از دور نظاره گر تلاش‌های دست پرورد گان خود است که چگونه برای تغییر وضعیت در افغانستان و کشمیرفعالیت می‌کنند. استیو کول می‌نویسد: «خطر خرابی رابطه میان پاکستان و حکمتیار برای پاکستان ضرر زیاد داشت، زیرا کمپ‌های تربیوی مجاهدین کشمیری که از طرف پاکستان تأسیس شده بود در مناطق تحت کنترول حکمتیار قرار داشت. شبکه سیاسی ـ مذهبی که در اطراف حکمتیار حلقه زده بود در تربیت افراد کشمیری و انتقال آن‌ها به جبهه دخیل بودند. بوتو می‌گوید که افسران آی.اس.آی به او به صورت مکرر می‌گفتند که آن‌ها قادر نیستند تا جنگ مخفی را که در کشمیر تحت تصرف هند به راه انداخته بودند تنها به وسیله کشمیری‌ها به پیش ببرند، زیرا تعداد کافی چریک کشمیری وجود نداشت که بتواند ارتش هند را تحت فشار قرار دهد. آن‌ها به داوطلبان افغان و عرب و به داشتن پناه گاه و کمپ‌های تربیوی برای کشمیری‌ها در افغانستان نیاز داشتند.این وضعیت رابطه جدید میان آی.اس.آی و ملاعمر را پیچیده تر می‌کرد، زیرا ملاعمر می‌خواست با حکمتیار به خاطر دستیابی

۱. کول، استیو، پیشین.

بر رهبری بر سر پشتون به مقابله بپردازد. اگر آی.اس.آی به صورت فوری از حکمتیار می‌برید و تنها به طالبان کمک می‌کرد قضیه کشمیر ضربه می‌خورد. مامورین آی.اس.آی که در شهر پیشاور مرکز داشتند و با حکمتیار رابطه چندین ساله داشتند، می‌خواستند در کنار او بمانند، اما افسران آی.اس.آی در قندهار و کویته که سیاست پاکستان را در جنوب و غرب افغانستان رهبری می‌کردند، تحت تاثیر پیروزی‌های چشمگیرطالبان قرار گرفتند.»[1]

تجربه ثابت کرده کشورهای که می‌خواهد از مردمی و ملتی به عنوان پل برای رسیدن به اهداف و مقاصد بلند پروازانه خود شان استفاده نماید، معمولا انسان‌هایی را به عنوان مهره انتخاب می‌کنند که لاقل از دو ویژگی برخوردار باشند یکی مطیع و سربه فرمان آنان باشند ودوم از دنیای مدرن امروز چنان فاصله داشته باشند که درصورت عدم اطاعت ازفرمان آنان، توانایی انجام هیچ کاردیگری را نداشته باشند. گروهی را که عضو سیای امریکا هنگام دیدار با قاضی یکی از حامیان اصلی طالبان به تصویر می‌کشد، همان تصویری است که طی چندین سال نبردهای خونین و حکومت سه ساله طالبان در کابل هرگز تغییر نکرد، همچنان با همان ویژگی‌ها و ساختارهای قبیله‌ای باقی ماند و هرگز سراز اطاعت پاکستان برنتافتند. مامورین آی.اس.آی در کویته از قاضی خواستند تا با طالبان ملاقات نماید. او هیئت طالبان را به راولپندی دعوت کرد. ملاعمر نیامد، اما یک هیئت بلندپایه طالبان به ملاقات او آمد. اعضای هیئت چپلی‌های خاک آلود خود را از پا بیرون کرده چهار زانو بالای کوچ‌ها نشستند. بعضی ازآن‌ها معلول بودند؛ تعداد آن‌ها دست‌ها و پاهای مصنوعی داشتند. قاضی که یک افسر تربیت شده در انگلیس بود از ساده گی طالبان به حیرت افتاد. او می‌گوید طالبان در مورد روابط بین المللی چیزی نمی‌فهمیدند. آن‌ها نظریات به خصوص خود را داشتند و معلوم می‌شد که نیت‌های شان خوب بود.هیئت طالبان از قاضی خواست تا کمک‌های پاکستان به گروپ‌های دیگر افغان به شمول حکمتیار را قطع نماید. طالبان می‌گفتند که رهبران دیگر افغانستان باعث

---

۱. کول، همان.

خرابی کشور شده اند. آن‌ها از پاکستان خواهان کمک لوجستیکی و سهولت برای خرید تیل و سایر اقلام تجارتی شدند. قاضی به این تقاضاهای شان جواب مثبت داد.

خانم بینظیر بوتو با تمام شعارهای دموکراسی و فمینیستی که سر می‌داد، او درواقع مادر طالبان نیز به شمار می‌رود، زیرا طالبان در دوران نخست وزیری او در پاکستان متولد شد و توسط نصیرالله بابر وزیر داخله دولت وی پرورش یافت و بزرگ گردید. او خود می گوید: «در ماه‌های بعد از اولین ملاقات قاضی با هیئت طالبان تقاضای آی.اس.آی برای کمک مخفی به طالبان بیشترتر می گردید و من آهسته، آهسته به آن کشیده شدم.»[1]

خانم بوتو پس از آن که از قدرت کنار زده شد و در لندن مقیم گردید، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها را نیز در تشکیل طالبان دخیل دانست و در مصاحبه با نشریه لوموند گفت: «فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیس‌ها بود، مدیریت آن را امریکایی‌ها کردند، هزینه آن را سعودی‌ها پرداختند ومن اسباب آن را فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم.»[2]

تصرف قندهار دومین پیروزی برق آسای طالبان پس از اسپین بولدگ بود، تصرف قندهار توسط این گروه سبب گردید که بسیاری از کشورهایی که نقش‌های آشکار و پنهانی در افغانستان داشتند، توجه شان به سوی این گروه جلب شوند، مدارس دینی پاکستان بزرگترین تامین کننده نیروهای طالبان در حمله به قندهار ودیگر ولایات افغانستان به شمار می‌رفت. هزاران تن از جوانان و نوجوانان افغان که در مدارس دینی بلوچستان و ایالت شمال غربی پاکستان مصروف تحصیل بودند سیل آسا به وسیله‌ی لاری‌ها به قندهار انتقال داده شد تا به طالبان بپیوندند و به زودی داوطلب‌های پاکستانی از چهار ایالت از مدارس دینی نیز به آنها پیوستند. دراویل جنوری ۱۹۹۵ بیش از ۱۲۰۰۰ طلاب افغانی و پاکستانی که در مدارس دینی آموزش می‌دیدند به طالبان در قندهار پیوستند. دراین حال بازار تجارت رونق یافت دردسمبر

---

۱. کول، همان.

۲. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین، ص ۲۳۶.

۱۹۹۵ برای اولین با کاروان شامل ۵۰ لاری حامل پخته از ترکمنستان با پرداخت ۲۰۰۰۰۰ روپیه معادل پنج هزاردالر امریکایی محصول گمرکی به طالبان به کویته مواصلت کرد.[۱]

قندهار نقطه عطفی برای جلب کمک‌های مالی بین المللی برای طالبان به شمار می‌رود، این تلاش‌ها بیشتر توسط مولانا فضل الرحمان رهبر جمعیت علمای اسلام که یک گروه تندرو پاکستانی است صورت گرفت. براساس نوشته احمد رشید، مولانا فضل الرحمان اولین بازدید مقامات بلند پایه عرب را از قندهاردرجنوری و فبروری سال ۱۹۹۵ سازمان دهی نمود، این اولین تماس مستقیم اعراب با طالبان بود، مقامات اطلاعاتی اعراب با قافله عظیمی از وسایل نقلیه طیاره و دهها جیپ مدرن پیجارو وارد قندهار گردیدند وهنگام باز گشت بسیاری آن‌ها را به طالبان واگذاشتند.

شاهزاده ترکی فیصل رئیس اداره اطلاعات عربستان سعودی معاون خود احمد بدیب را برای بررسی اوضاع به قندهار فرستاد. پاکستانی‌ها در مورد نیروی جدیدی بنام طالبان برای سعودی‌ها تبلیغات زیادی می‌نمودند، جنرال بابر طالبان را فرزندان خود می‌خواند و به سعودی‌ها چنان وانمود می‌کرد که در ایجاد و ظهور آن‌ها نقش اساسی دارد و اکنون مصروف تقویت آنهاست.

با نیرومند شدن طالبان تماس‌های طالبان با دولت سعودی گسترده تر شد، سرویس اطلاعاتی سعودی با آی.اس.آی رابطه نزدیک برقرار نمود تا با طالبان از طریق دولت منتخب پاکستان عمل نکند. حمیدگل و سایر جنرال‌های آی.اس.آی به سعودی سفر نمودند از آن کشور خواستند تا به طالبان کمک نماید. براساس گزارش مامور سیای امریکا استیوکول، سعودی‌ها حتا برای افسران آی.اس.آی که درین راه کار می‌کردند معاش سالیانه می‌پرداخت. فروش نفت به قیمت ارزان و سایر کمک‌های مالی عربستان، ارتش پاکستان را در این سال‌های تنگدستی فعال نگهداشت. کمک‌های عربستان به آی.اس.آی امکان را به آنان بخشید تا مانند یک دولت دردرون دولت عمل کند و کاملاً تحت تاثیر دولت بی نظیر بوتو عمل ننماید.

---

۱. احمد رشید، پیشین.

در مقابل آی.اس.آی گزارش‌هایی را از وضعیت افغانستان با پیشرفت‌های طالبان به ترکی الفیصل ارسال می‌کرد. میزان کمک‌های مستقیم مالی به پاکستان و فروش نفت به قیمت ارزان به آن کشور در دست نیست، اما طی چند سال به چند صد میلیون دالر تخمین زده می‌شود. با این کمک‌ها آی.اس.آی توانست جنگ غیرمستقیم درافغانستان و کشمیررا به طورهمزمان به پیش ببرد.

پس ازآن که طالبان به عنوان یک مهره مورد اعتماد مورد تایید تمام ارگان‌های پاکستان قرار گرفت. کمک‌های مخفی این کشور به طالبان در بهار سال ۱۹۹۵ در جنوب افغانستان چندین برابر افزایش یافت. آی.اس.آی افسران نظامی پشتون را که در پاکستان به سر می‌بردند به کمک طالبان می‌فرستاد، افسران کمونیست وابسته به «شهنوازتنی» به قندهاراعزام گردیدند، تا هواپیماها، تانک‌ها و توپخانه طالبان را ترمیم نموده و به کار اندازند.در جنوب پایگاه‌های احزاب جهادی یکی پس از دیگری به طالبان تسلیم گردیدند. درجنوب شرق افغانستان «جلال الدین حقانی» یکی از فرماندهان مشهور جهاد به طالبان پیوست. این همه تحولات با پول، سلاح و مواد لوجستیکی‌ای که از پاکستان به افغانستان می‌آمد پشتیبانی می‌شد. گستردگی قلمرو طالبان سبب گردید که این گروه به نیروهای زیادی نیاز داشته باشند، اما نیروهای که به این گروه جذب می‌کردند باید تربیت یافته همان ساختار فکریی باشند که طالبان دارند. پاکستان از سال‌ها قبل به حل این مشکل پرداخته بود و ده‌ها هزار نفر را در مدارس دینی پاکستان با افکار طالبانی پرورش داده بود. برای تقویت طالبان کلیه مدارس دینی دراین کشور تعطیل گردید و داوطلبان مدارس پاکستانی به افغانستان سرازیر شدند. بعد از سقوط هرات در ماه سپتمبر۱۹۹۵ طالبان در سراسرجنوب افغانستان مسلط شدند و در پی تسخیر کابل برآمدند.با نزدیک شدن طالبان دراطراف کابل حزب اسلامی کلیه پایگاه‌های خود را از دست داد و تبدیل به یک مهره ناکار آمد گردید.

دولت ربانی قبل از تصرف لوگر و چهارآسیاب مقر حزب اسلامی ارتباط خود را با طالبان حفظ کرده بود و تلاش داشت تا توسط این گروه نیروهای حزب اسلامی و

حزب وحدت را از صحنه نبرد درکابل خارج سازد. دولت ربانی مذاکراتی را در میدان شهر با طالبان انجام داده بود، اما دو طرف با یک دیگربه تفاهم نرسیدند. پس از برچیده شدن کلیه پایگاه‌های حزب اسلامی در اطراف کابل توسط طالبان، حزب وحدت اسلامی در محاصره کامل قرار گرفت، هیچ راهی برای اکمال نیازهای زندگی مردم غرب کابل و نیروهای حزب وحدت وجود نداشت، در چنین شرایطی نیروهای شورای نظار حملات سنگینی را بالای حزب وحدت در غرب کابل آغازکردند، اما برخلاف انتظار بازهم نیروهای مردمی حزب وحدت به مقاومت ادامه دادند، در کنارتهاجم شورای نظار، گروه طالبان نیز حملات خود را از سمت جنوب و غرب بر مواضع حزب وحدت آغاز کردند در چنین شرایطی یگانه راه برون رفت از بحران کنار آمدن بایکی از طرف‌های درگیربود، باتوجه به جنگ‌های سنگینی که میان شورای نظار و حزب وحدت رخ داده بود و نیز بی اعتمادی‌های زیادی که پس از حادثه ۲۳ سنبله بوجود آمده بود، کنار آمدن با شورای نظار در آن شرایط وجود نداشت. حزب وحدت طرح حفظ امنیت مردم غرب کابل را درازای تسلیم دهی سلاح‌های ثقیله خود به طالبان پیشنهاد کرد. طالبان با استقبال از این پیشنهاد امنیت اعضای حزب و مردم غرب کابل را تضمین کرده بود، اما این گروه پس از ورود به غرب کابل عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی را با عده‌ای از یارانش دستگیر و با چهار آسیاب انتقال داد و پس از چند ساعت به شهادتشان رساندند. از آن جایی که این گروه قول تامین امنیت سران حزب وحدت را داده بود، مجبور شدند با یک صحنه سازی دروغین شهادت آنان را توجیه نمایند. گویا آنها هنگامی که توسط هلیکوپتر به قندهار منتقل می‌شدند، به سوی خلبان حمله برده و در داخل هلی کوپتردرگیری صورت گرفته و به شهادت رسیده اند.در حالی که قبل از اعلام شهادت آنان، از سوی یک روزنامه عربستانی و یکی از روزنامه‌های پاکستانی حامی طالبان به نام" ضرب مومن" خبر شهادت شهید مزاری و یارانش را به نشر رسانده بود.

دولت ربانی چند ماهی در برابر حملات طالبان ایستادگی کرد، اما سرانجام

دربرابرفشارهای طالبان از پای درآمد. کابل در ۲۷ سپتمبر ۱۹۹٦ بدست طالبان سقوط کرد و نجیب الله آخرین رئیس جمهور نظام کمونیستی و برادرش را بردار آویختند.

بستر تولد و آبشخور فکری طالبان

بررسی تفکرطالبان خود بحث مستقلی در زمینه ایدئولوژی دینی و تفسیر متحجرانه‌ای که آنان از مبانی اسلام دارند، نیاز است. در این بخش بیشتر بسترتولد و تأثرات فکری که آنان را به عنوان سربازان فداکار برای اهداف و خواسته‌های سرویس اطلاعاتی و استراتژی دراز مدت پاکستان در آوردند، توجه می‌شود. احمد رشید یکی از کار شناسان معروف افغانستان در معرفی طالبان می‌نویسد: «طالبان اطفال دوران جهاد علیه شوروی اند. اکثریت آن‌ها در کمپ‌های مهاجرین در پاکستان تولد شده ودر مدارس پاکستانی تحصیل نموده و مهارت‌های جنگی را ازگروپ‌های مجاهدین افغان درآن کشورآموخته اند. خانواده‌های آن‌ها به زندگی در پاکستان حتی بعد از اشغال کابل به وسیله مجاهدین در سال ۱۹۹۲ ادامه می‌دهند. درحالی که زبان مادری طالبان پشتو است و لی زبان دومی آن‌ها دری(که یکی از دوزبان رسمی افغانستان می‌باشد)، نیست.اما اردورا که زبان پاکستانی‌ها است خوب می‌دانند وحتی درافغانستان به اردو تکلم می‌کنند. بسیاری ازآنان تذکره‌های پاکستانی دارند زیرا آن‌ها سال‌های زیاد را درکمپ‌های مهاجرین در پاکستان سپری کرده‌اند وهزارن تن از این‌ها در انتخابات سال ۱۹۹۷ به نفع جمعیت العلمای اسلام در بلوچستان رای داده اند. علاوتا طالبان صدها تن از طلاب پاکستانی را که از هوا داران جمعیت العلمای اسلام به رهبری مولانا فضل الرحمان بوده در جنگ افغانستان استخدام و رابطه نزدیک با این طلاب بنیاد گرای اسلامی دارند.»[1]

درولت مردان پاکستان همانطوری که گروه‌های ائتلاف هفت گانه را زیر چتر خود گرفت و حتی در ادوارمذاکرات ژنو که با وساطت سازمان ملل با دولت کابل

---

۱. احمد رشید، همان، هفته نامه همبستگی، شمارٔ٦ چهار شنبه ٢٤ سنبله ١٣٧٧.

برگزار گردید، به نمایندگی از این گروه‌ها شرکت می‌کرد. برای تربیت نیروهای جدید ازنسل نوینی افغانی که احمد رشید آنها را کودکان تولد یافته در اردوگاه‌های مهاجرین می‌خواند، نیز تلاش‌های زیادی انجام داد، ثمره این تلاش ها، گروه طالبان بود که تاهنوز هم به عنوان یکی از بزرگ ترین چالش‌های منطقه‌ای و تروریستی به فعالیت‌های تروریستی شان ادامه می‌دهند.

چنانچه اشاره رفت پاکستان همیشه از جریان‌های اسلام گرا علیه جریان ناسیونالیسم پشتون سود برده و با تقویت گروه‌های اسلام گرا با تیپ‌ها و گرایش‌های متفاوت دینی، جریان‌های ناسیونالیسم پشتون و بلوچ را در ایالت‌های سرحد و بلوچستان تضعیف نموده است. برای دولت مردان پاکستان هرقدر گرایش‌های متفاوت دینی دراین دو ایالت رشد کنند از آن استقبال می‌کند. براین اساس گرایش‌های فکری دیوبندی همراه با سخت گیری مذهبی وتفسیر متحجرانه وافراطی ازاسلام زمینه‌ای خوبی را برای پیش برد مقاصد واهداف پاکستان درافغانستان و کشمیر ایجاد کرد. این طرز فکر با هرگونه گرایش‌های ناسیونالیستی قومی استقلال طلب مخالف بود و افرادی را که گرایش‌های قومی داشتند، درباورآنان خاین و مهدورالدم به شمار می‌رفتند و به راحتی تروررو یا اعدام شان می‌کردند، تا کنون طالبان صدها تن از شخصیت‌های ملی پشتون را که برای صلح و ثبات و وحدت ملی در افغانستان تلاش می‌کردند، در پاکستان و یا افغانستان ترور ویا اعدام کرده اند. مامورسیای امریکا در کتاب نبرد اشباح با توجه به این پس منظر است که اشاره صریح به گسترش مدارس دینی در پاکستان توسط گروه‌های افراطی پاکستان و دولت مردان این کشور دارد: «ضیاء و رفقایش که در جهاد افغانستان نقش عمده داشتند دیگر زنده نبودند؛ اما آن‌ها اثرات دیرپا بر آن به جا گذاشته بودند. در سال ۱۹۷۱ تنها ۲۰۰ مدرسه در پاکستان موجود بود؛ اما در سال ۱۹۷۸ تعداد مدرسه‌های رسمی پاکستان به ۸۰۰۰ باب تخمین زده می‌شد، در حالیکه ۲۰۰۰۰، مدرسه غیر رسمی در آن کشور نیز وجود داشت. اکثریت این مدارس در مناطق مرزی نزدیک

به افغانستان باز شده و توسط ثروتمندان خلیج تمویل می گردید.»[۱]

آقای محمد تقی مصباح یکی از تئوریسین‌های دینی در مقاله تحقیقی که دراین باره نوشته است به این موضوع اشاره دارد و می‌نویسد: «احزاب تندرو اسلامی پاکستان مانند: جمعیت العلماء اسلام، جماعت اسلامی و جمعیت اهل حدیث، تحت تاثیرانگیزه‌های دینی و نژادی (پشتون گرایی) به کمک مهاجرین افغانی شتافته و مدارس و مراکز آموزشی متعددی برای فرزندان آن‌ها تاسیس نمودند و یا اینکه آن‌ها را در مدارس وابسته به خود، در شهرهای مختلف پاکستان جذب کردند. ده‌ها مدرسه که به وسیله جمعیت العلمای پاکستان، بنیادگذاری شده بود، جوانان افغان را به خود جذب کردند. افغان‌ها نیزاز اینکه مدارس فوق الذکر، مجانی بوده و درآن قرآن کریم و مسایل دینی تدریس می‌شد، به این مدارس پیوستند. بنابر این اولین آموزه‌های فکری طالبان دراین مدارس انجام گرفت و طالبان نیز شدیدا تحت تاثیر مواد آموزشی آن‌ها واقع شدند.»[۲]

به هرحال اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی و مهاجرت میلیون‌ها افغان از کشورسبب گرایش‌های متعدد فکری نیز گردید، بخصوص آن که مدارس و مکاتب در اکثر مناطق افغانستان براثر جنگ بسته شد و یگانه راه باسواد شدن مدارس دینی مفت و رایگان درایران و پاکستان بود. دولت مردان پاکستان دراستفاده ازاین فرصت بیشترین بهره را درراستای اهداف خود بردند و زمینه را برای ترویج افکار واندیشه‌های افراطی درافغانستان فراهم کردند. استیول کول مامور سیا می‌نویسد: «بعد از کودتای ۱۹۷۸ کمونیستی در کابل متعلمین مدارس دینی در جهاد شرکت نمودند؛ اما جنگ تغییر اساسی در نصاب درسی مدارس در مناطق پشتون نشین ایجاد کرد. این موضوع ابتدا در مناطق پشتون نشین پاکستان آغاز گردید. جنرال ضیاء و جماعت اسلامی در پاکستان و استخبارات عربستان سعودی تعداد زیاد

---

۱. کول، استیو، پیشین، فصل نهم.

۲. مصباح، محمد تقی، مقاله دیوبندیه، پشتونیسم، طالبانیسم، سایت باشگاه اندیشه، ۱۳۸٦؛ www.bshgah.net

مدارس را در پیشاور، کویته، کراچی و شهرهای دیگر ایجاد کردند. کتاب‌های جدیدی که مطابق با اندیشه‌های اسلامی درعربستان بود در این مدارس معرفی شد. مدرسه «حقانیه» در نزدیکی پیشاورهزاران طالب را به خود جلب کرد. دراین مدرسه به طالب‌ها درس و غذای مفت داده می‌شد. تعدادی از درانی‌های قندهار نیز به این مدرسه رو آوردند. مدرسه حقانیه اندیشه‌های سیاسی اسلام گراها را با افکار گروه دیوبندی درهم آمیخته و تدریس می‌نمود. تقریباً همه رهبران اولیه طالبان درانی بودند و در میان سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ در مدرسه حقانیه درس خوانده بودند.آن‌ها باهم در درس مدرسه و در سنگر جهاد علیه شوروی آشنایی پیدا کرده بودند. رهبری طالبان از حیثیت خاص قبایلی برخودار نبود. آنها که در سال ۱۹۹٤ برای باراول در قندهار ظهور نمودند، با استفاده از ۲۵۰۰۰۰، دالر که از طرف ثروت مندان منطقه جمع شده بود، ابتدا به قوماندانان کوچک حمله می‌نمودند. با گذشت زمان که شهرت بیشتر کسب نمودند، تاجران و سران قبیله درانی از آن‌ها پشتیبانی خود را اعلان نمودند. با ایجاد این اتحادها حرکت آن‌ها شکل جدید را بخود گرفت.»[۱]

از آنجایی که این افراد در پاکستان رشد و نمو کرده بودند و نیز داشتن چنین گرایش فکری افراطی گری سبب گردید که دولت مردان پاکستانی ساده تر، راحت تر و کم مصرف تر چنین نیروهایی را در خدمت اهداف و خواسته‌های خود درآورند. طولی نکشید این گروه در تمامی نهادها و سازمان‌های دولتی پاکستان نفوذ کرد. احمد رشید در باره نفوذ فوق العاده این گروه درپاکستان می‌نویسد: «علایق اجتماعی گروه طالبان به آن‌ها اجازه می‌داد که روابط و مناسبات نهایت خوبی را با ادارات دولتی، احزاب سیاسی و حلقات تجاری آن کشور که نقش فوق العاده در سیستم پاکستان دارند، تامین کنند. طالبان روابط خود را هرگز منحصر به یک ارگان پاکستانی نساخت در حالی که در دهه ۱۹۸۰ آقای حکمتیار و دیگر رهبران مجاهدین رابطه تنگا تنگ انحصاری باای اس‌ای و جماعت اسلامی داشتند. اما

---

۱. کول، استیو، پیشین، فصل پانزدهم.

طالبان روابط وسیعی با گروه‌های قدرت مند سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در پاکستان ایجاد کردند. روابط و حمایت عمیق از طالبان در پاکستان آنها را قادر ساخت دربرابر آی اس آی با توجه به روابطی که با وزرای کابینه و مافیای تجارتی داشتند مقاومت کنند.از جانب دیگر طالبان با حمایت حکومت محلی چون بلوچستان و ایالت شمال غربی حکومت مرکزی را وادار ساختند تا آن‌ها را مورد توجه قرار دهند.»[۱]

افراطی گری، نفوذ فوق العاده درپاکستان و پیشروی سریع این گروه در ولایات جنوبی افغانستان سبب گردید که گروه‌های افراطی اعراب و دیگر افراطیون خارجی که در قالب گروه القاعده اطراف اسامه بن لادن گرد آمده بودند، به این گروه اعتماد نمایند. تفاهم فکری و نیز کمک‌های هنگفتی که از سوی افراطیون عرب به سوی طالبان سرازیر می‌گردید آنان را دریک ائتلاف تنگاتنگ قرار داد. البته این تلاش‌ها و تحولات ازدید آی اس آی پاکستان دور نبود و حامیان طالبان درپاکستان نیز می‌خواستند چنین ائتلافی میان افراطیون شکل بگیرد. بسیاری از این نیروهای داوطلب سال‌ها درافغانستان جنگیده بودند وپس از پایان جهاد بسیاری از آنان به کشورهای شان باز گشته بودند، اما از آنجای که با افراطی گری و خشونت انس گرفته بودند و برداشت‌های متحجرانه و افراطی اسلام آنان را به نیروهای ضد دولتی مبدل ساخته بودند، نتوانستند به زندگی عادی در کشورهای شان ادامه دهند و دوباره به پاکستان وافغانستان برگشته بودند، سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان آن‌ها را در کنارطالبان سازماندهی کردند تا در فرصت مناسب آنان را در خدمت اهداف پاکستان در افغانستان و کشمیر استفاده کنند. آی اس آی از روی آوردن تعداد زیاد خارجی‌ها به جهاد افغانستان استقبال می‌نمودند و از آن‌ها به حیث یک وسیله بدست آوردن اهداف سیاست خارجی پاکستان، مخصوصاً در جنگ کشمیر کار می‌گرفت.ای اس‌ای به تیلفون‌های مردم گوش می‌داد، و کلای پارلمان را می‌خرید و بر نحوه انتخابات اثر می‌افگند. در خارج از اردوی پاکستان ، آی اس آی در ظرف کمتر از یک دهه به کمک سی‌آی ای و استخبارات سعودی به نیرویی تبدیل

---

۱. احمد رشید، پیشین، هفته نامه همبستگی شماره شمار٦، چهار شنبه ٢٤ سنبله ١٣٧٧.

شد که هیچ کاری بدون تائید آن صورت گرفته نمی‌توانست.[۱]

اسامه بن لادن به دلیل انتقاداتی که ازخاندان آل سعود در عربستان کرده بود، مورد بی مهری این خاندان قرار گرفته بود و تقریبا به شکل تبعیدی در سودان به سرمی برد. انتقادات اوازامریکا و فعالیت‌های تروریستی که گروه القاعده در شمال آفریقا و خاور میانه علیه امریکا سازمان دهی کرده بود، او را مجبوربه ترک سودان نمود.دراین مدت طالبان طی یک سال مناطق زیادی از افغانستان را به تصرف خود درآورده بود اما جلال آباد هنوزهم در اختیار شورای مشرقی به سرپرستی حاجی قدیر بود. بن لادن با حاجی قدیراز زمان جهاد آشنایی داشت. پیش از این نیزدر زمان جهاد افراطیون عرب دهها کمپ آموزشی در ولایات مشرقی داشتند. اسامه با یک هواپیمای اجاره‌ای وارد جلال آباد گردید. براساس نوشته مامور سیا استیول کول عربستان سعودی به دلیل تحویل نگرفتن بن لادن از سودان در واقع موافق این باز گشت بود، زیرا اسامه درعربستان از محبوبیت مردمی برخورداربود، دستگیر و زندانی کردن او خود مشکلات زیادی را برای خاندان آل سعود ایجاد می‌کرد. پس از تصرف جلال آباد توسط طالبان، اومورد حمایت این گروه قرار گرفت و نیروهای القاعده در کنار طالبان در تصرف کابل درجنگ علیه مسعود سهیم گردیدند. بن لادن برای طالبان سه میلیون دالر داد، تا به وسیله آن فرماندهان باقیمانده میان جلال آباد و کابل را خریداری نمودند و زمینه برای تصرف کابل فراهم گردید.

با گذشت زمان رابطه تنگاتنگی میان القاعده و طالبان ایجاد گردید، هزاران عرب افراطی که در کشورشان جایی نداشتند به افغانستان و پاکستان آمدند تا زیر فرمان بن لادن باشند. رابطه نزدیک بن لادن با رهبران طالبان، پروژه‌های ساختمانی‌ای که او رویدست گرفته بود و کمک‌های سخاوتمندانه دیگرش درقندهار، او را به یک تابومیان طالبان مبدل ساخته بود.بن لادن باآزادی کامل در مناطق تحت کنترول طالبان در جنوب ومناطق شرقی خوست و جلال آباد، رفت و آمد می‌کرد. او در ولایت خوست به دلیل سهمش در جهاد علیه شوروی ازشهرت

---

۱. کول، استیو، پیشین، فصل نهم.

زیاد برخوردار بود. با آمدن هزاران افراطی از سراسرجهان و ایجاد مراکز تعلیمی برای جنگجویانی چون کشمیری، چچینی، ازبک‌ها وتاجیک‌های آسیای میانه واعراب از کشورهای مختلف عربی، به بن لادن فرصت می‌داد، تا به تنظیم و تعلیم نیروهای رزمی بین المللی اش خارج ازنظارت طالبان بپردازد. نیروهای بن لادن درافغانستان نسبت به افرادی که در اطراف وی در سودان جمع شده بودند، از توانایی بیشتری برخوردار بودند.

جنایت‌های ضد انسانی

پس ازآن که طالبان کابل را به تصرف خود درآوردند، پاکستان تلاش‌های زیادی به خرج داد تا وجه بین المللی طالبان را تثبیت نمایند. عربستان، امارات متحده عربی وامریکا از جمله کشورهایی بودند که با نگاه مثبت به طالبان به دنبال اهداف شان در افغانستان بودند. طرح یونیکال امریکا را به طالبان نزدیک ساخته بود بخصوص تعدادی از تکنوکرات‌های پشتون چون زلمی خلیل زاد، کرزی، احدی و...تلاش داشتند تصویری زیبا از طالبان برای امریکا ارایه بدهند وعربستان سعودی به دلیل هم فکری حامی طالبان بود و کمک‌های مالی هنگفتی انجام داد.

با تصرف کابل، گروه‌های خارجی که در قالب القاعده اطراف بن لادن گرد آمده بودند،آی اس آی، گروه‌های افراطی کشمیری و طالبان تمام هم غم خود را صرف تصرف شمال کردند. آی اس آی و دیگرمقامات پاکستانی تلاش کردند نوعی ائتلاف میان نیروهای جنبش ملی و طالبان ایجاد نمایند. اما تلاش‌های نصیرالله بابر و استخبارات نظامی پاکستان پس از چندین دور مذاکره با جنرال دو ستم به نتیجه نرسید، بلکه تلاش‌های جدیدی که برای ایجاد یک ائتلاف ضد طالبان میان جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی به راه افتاده بود به نتیجه رسید و جبهه متحد برضد طالبان تشکیل گردید. به دنبال شکست این تلاش‌ها آی اس آی در داخل جنبش ملی با جنرال ملک معاون دوستم وارد مذاکره شد. روابط ملک با جنرال دوستم به خاطر قتل برادرش رسول پهلوان در جون ۱۹۹۶ به تیرگی و خصومت کشیده شده بود. آی اس آی و طالبان که به طورمخفیانه با ملک در تماس

شده بودند، سرانجام او را فریب داد واو را علیه جنرال دوستم تحریک کرد. ملک با هماهنگی طالبان و آی اس آی در می۱۹۹۷ (ثور ۱۳۷٦) از فاریاب به شهر شبرغان مرکز ولایت جوزجان پایگاه اصلی دوستم حمله کرد. اولین قربانی این توطئه اسماعیل خان فرمانده شکست خورده هرات بود که در بادغیس در کناردوستم با طالبان می‌جنگید. جنرال ملک او را دستگیر و به طالبان تسلیم کرد. نیروهای جنبش که دچار اختلاف شده بودند، با آن که حزب وحدت از مزارشریف برای آنان نیروهای تقویتی اعزام کرده بودند، در مقابل نیروهای طالبان و افسران آموزش دیده پاکستانی که در لباس مبدل در کنار طالبان بودند، مقاومت نتوانستند. نیروهای مهاجم با تصرف ولایت‌های فاریاب و جوزجان وارد مزار شریف گردیدند. جنرال دوستم به ازبکستان فرار کرد. پاکستان بلا فاصله پس از سقوط مزار شریف، دولت طالبان را به رسمیت شناخت و از دیگر کشورها نیز خواست تا این دولت را به رسمیت بشناسد. گوهر ایوب خان وزیر خارجه پاکستان با انتشار بیانیه‌ای در ۲۵ می۱۹۹۷ اعلام کرد، طالبان حکومت با قاعده وسیع را در افغانستان تشکیل داده اند. دولت پاکستان معتقد است دولت جدید افغانستان(طالبان) تمام شرایط شناسایی را دارا می‌باشد.این دولت بخش اعظم خاک کشور رادرکنترول دارد و از تمام گروه‌های قومی نمایندگی می کند.

به دنبال آن عربستان وامارات متحده عربی که از تمویل کنندگان طالبان بودند، امارت طالبان را به رسمیت شناختند. عزیز احمد سفیر پاکستان در کابل با جمعی از دیپلمات‌ها و افسران‌ای اس‌ای بلا فاصله به مزار شریف رفتند تا از نزدیک ناظر پیروزی بزرگ وآسان طالبان در شمال افغانستان باشند واین پیروزی را درکنارطالبان جشن بگیرند.

اما این پیروزی بسیارزود درکام افسران پاکستانی وفرماندهان طالبان در مزارشریف تلخ گردید. در حالی که هزاران نیروی طالب داخلی و خارجی با افسران پاکستانی از زمین و هوا وارد شهرهای مزار شریف و شبرغان می‌شدند و سفیر پاکستان با دیگر مقامات این کشور در مزارشریف حضور داشتند، پس از حدود ٤٨

ساعت که از تصرف این شهر می‌گذشت، ناگهان قیام مسلحانه علیه طالبان آغاز گردید. قیام مسلحانه را نیروهای حزب وحدت اسلامی که در شهر مزارشریف مخفی شده بودند سازماندهی کرده بودند. پس از آن که طالبان وآی اس آی پاکستان برخلاف توافق نامه‌ای که با ملک امضا کرده بودند، عمل نمودند و شروع به جمع آوری اسلحه و برچیدن قدرت او درمناطق تحت کنترولش کردند، با آغاز قیام مسلحانه توسط حزب وحدت، آنان نیزاین قیام را همراهی کردند و نبردی که از مزار شریف آغاز شده بود ولایت‌های فاریاب و جوزجان را نیز در برگرفت. در نتیجه هزاران تن از نیروهای طالبان و پاکستانی‌ها کشته و یا اسیر گردیدند، شکستی سخت بر طالبان وارد آمد. سفیر پاکستان با استفاده از مصونیت دیپلماتیک خود به ازبکستان پناه برد و بدین ترتیب یکی دیگر از مهمترین نقشه‌های‌آی اس آی نقش برآب گردید. باقی مانده نیروهای طالبان که توانستند از مهلکه جان سالم بدر ببرند به سوی بغلان و قندوز فرار کردند، زیرا دراین دو ولایت اقلیتی پشتون زندگی می‌کردند، طالبان به آنان پناه بردند و برای اولین بار جبهه جدیدی علیه طالبان به سمت قطغن ویا ولایت‌های قندوز و بغلان ایجاد گردید. این جبهات درطول یک سال نبرد با طالبان دچار تغییرات متعددی گردید. گاهی نیروهای طالبان تا نزدیکی‌های مزار شریف پیش روی می‌کردند، در یکی از این حملات طالبان اهالی روستای قزل آباد را قتل عام کردند تا انتقامی باشد دربرابر قیام مردم مزار شریف.

پاکستانی‌ها که از شکست مزارشریف هم پیش طالبان و هم در مجامع بین المللی سرافکنده بودند، بار دیگر به تجدید دوباره طالبان پرداختند. گوهرایوب خان وزیر خارجه پاکستان پس از شکست طالبان در شمال. در بازدید از کشورهای آسیای میانه از سیاست پاکستان در حمایت از طالبان دفاع کرد و گفت، طالبان علی رغم شکست در شمال دوباره درآن مناطق و سراسر افغانستان مسلط می‌شوند. او طالبان را نماینده اکثریت پشتون‌ها درافغانستان خواند وسایرگروه‌ها را موظف به اطاعت از

طالبان کرد.[1]

حلقه‌ها و گروه‌های مختلف در پاکستان از استخبارات نظامی ارتش گرفته تا گروه‌های مذهبی و حکومت‌های ایالتی پاکستان به تقویت دوباره طالبان آغاز کردند. بعد از حمله‌ی طالبان به مزار شریف نشستی بین رهبران جماعت علمای پاکستان به رهبری مولانا فضل الرحمان و مسئولین ۱۲ مدرسه در شمال غرب پاکستان برگزارگردید تا برای تقویت شبه نظامیان طالبان تدبیری سنجیده شود. دراین نشست مشترک مسئولین مدارس پذیرفتند که مدرسه‌ها را به مدت یک ماه تعطیل کنند. آنان پس از تعطیلات مدارس حدود هشت هزار طالب را به افغانستان اعزام کردند. نیروهای کمکی که از مدارس دیوبندی پاکستان با طالبان پیوستند به حدی بود که جدای از حمایت‌های دولت و آژانس‌های اطلاعاتی پاکستان، برای طالبان همین نیروها جهت حمله طالبان به مزار شریف و تسخیر شمال کشور کافی بود. درکنارمولانا فضل الرحمان و سمیع الحق از رهبران گروه‌های اسلامی پاکستان، سازمان استخبارات نظامی ارتش(آی. اس. آی) گروه‌های مختلف کشمیری، سازمان القاعده بن لادن و دولت عربستان سعودی در احیای مجدد نیروهای طالبان سهم گرفتند. صدها داوطلب جنگجوی عرب و عجم القاعده از مسیر پاکستان، وارد جبهات جنگ در کنار طالبان گردیدند. طالبان درماه اپریل ۱۹۹۸ ازعربستان و پاکستان در خواست کمک کردند تا آنان را درحمله دیگر برای تسخیر مزارشریف یاری رسانند. شهزاده ترکی الفیصل رئیس استخبارات عربستان در جون ۱۹۹۸ به قندهار رفت و پس از مذاکره با طالبان صدها وسیله نقلیه با مقادیر هنگفت پول دراختیار طالبان گذاشت. سعودی‌ها چهار صد عراده تویوتای دو کابینت و نیز کمک‌های نقدی در اختیارطالبان قراردادند. آی اس آی پاکستان یک بودجه دوملیارد روپیه‌ای برای تامین نیازهای لوجستیکی طالبان اختصاص داد. مقامات آی اس آی مرتب به قندهار سفر می‌کردند تا طالبان را در تدارک حمله‌ی شان یاری

۱. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین، ص ۲۴۷.

رسانند. دولت پاکستان نه تنها به تقویت طالبان پرداخت، بلکه برای آنان معاش هم تعیین کرد: «در ۲۸ جون ۱۹۹۸ بخش اعتبار پولی وزارت دارایی پاکستان ۳۰۰ میلیون روپیه(شش میلیون دالر) برای پرداخت حقوق کارمندان اداری طالبان در کابل، اختصاص داد. این اعتبار به وزارت خارجه اختیار می‌داد که در طول شش ماه بعدی برای پرداخت حقوق زمامداران افغانستان ماهانه ۵۰ میلیون روپیه اختصاص بدهند. وزارت امورخارجه ملزم بود، این مبلغ را در بودجه‌ی خود و سایر وزارت خانه‌ها طوری پنهان کند که در ثبت رسمی بودجه‌ی ۹- ۱۹۹۸ آشکار نشود وازچشمان کنجکاوکمک کنندگان بین المللی پاکستان که برای نجات اقتصاد بحران زده کشور خواهان قطع کمک‌های دولتی(به طالبان) بودند، بدرو بماند. در سال مالی ۸-۱۹۹۷ پاکستان حدود سی میلیون دالر کمک در اختیار طالبان قرارداد، پاکستان برای خود طالبان نیز زمینه خرید سلاح و مهمات را از اوکراین واروپای شرقی فراهم کرد.»[1]

سرانجام با چنین آمادگی‌های گسترده، نیروی عظیمی از افسران پاکستانی، طلاب مدارس دوایالت سرحد و بلوچستان، نیروهای خارجی القاعده و کشمیری‌ها و... تحت نام طالبان از چندین محور به سوی شمال کشور جنگ را آغاز کردند. سنگین ترین حملات طالبان از محور ولایت فاریاب بود. نزدیک یک ماه نبردهای شدیدی در ولایات فاریاب و جوزجان ادامه داشت، دراین نبردها نیروهای حزب وحدت اسلامی درکنار جنبش ملی با طالبان نبرد می کردند. امااز‌آنجایی که حملات طالبان توسط افسران کار کشته پاکستانی اداره می گردید، طالبان قدم به قدم به سوی مزار شریف نزدیک شدند. در حالی که دو هزار نیروی تازه نفس از بامیان برای دفاع از مزارشریف اعزام شده بودند، در ۱۷ اسد ۱۳۷۷ مصادف با ۱۸ اگست ۱۹۹۸ طالبان باردیگر مزار شریف را به تصرف خود درآوردند و نیروهای تازه نفس حزب وحدت که به تازگی در این شهر مستقر شده بودند، هرگز فرصت نبرد با طالبان را نیافتند. زیرا با نزدیک شدن طالبان به مزارشریف، وضع از حال عادی بیرون شد،

---

۱. اندیشمند، همان، ص۲٤۸.

اطراف شهر مزارسنگربندی گردید. از ۱۱ اسد که شبرغان به تصرف طالبان درآمد و پشتون‌های بلخ به طالبان پیوستند، جز درگیری‌های پراکنده، تحرک جدی در صحنه‌های نبرد مشاهده نشد. مدافعان شهر مزارشریف مشغول ایجاد یک کمربند مستحکم امنیتی دراطراف شهر بودند و طالبان نیزظاهرا مشغول تحکیم مواضع شان بودند، ولی اداره امنیت جبهه‌ی متحد و وزارت داخله کاملا ازطرح‌های سری آی. اس.آی وطالبان که در داخل شهر در حال انجام بود، بی اطلاع بودند و تمام همت شان را روی ایجاد کمربندهای امنیتی گذاشته بودند. طالبان از تهاجم به شهر مزار وحشت داشتند، زیرا طالبان خاطره‌ی هجوم پارسال را هنوز فراموش نکرده بودند، می‌دانستند که تصرف مزارشریف از طریق هجوم نظامی کار آسانی نیست. آنچه طالبان را برای تصرف مجدد مزارشریف امیدوار می‌ساخت طرح‌های سریی بود که آی.اس.آی طرح ریزی کرده بود. گرچند این طرح یک ابتکار جدید به حساب نمی‌آمد، زیرا توزیع پول و معامله سنگر، برنامه‌ای است که بارها در بحران افغانستان تجربه شده است، شب هفدهم اسد شبی بود که تعدادی از فرماندهان جبهه‌ی متحد، دست به خیانت زدند آنها با دادن رمز شب به طالبان، نیروهای طالب شبانه وارد شهر شدند و در مغازه‌ها و خانه‌ها پنهان گردیدند، صبح روز هفدهم اسد، طبق گفته‌ی شاهدان عینی، از هر کوچه و بازار مزارشریف بر مدافعان شهر و مردم آتش گشوده شد.

با وارد شدن نیروهای شیرعرب و علم آزادی در صحنه‌ی نبرد، میدان جنگ به نفع طالبان ورق خورد و نظم و دسیپلین مدافعان شهرازهم پاشید، نیروهای جبهه‌ی متحد که به طرف بلخ در حال پیشروی بودند در محاصره قرار گرفتند، با ورود طالبان به شهر مزار فاجعه‌ی قتل عام انسانی آغاز شد، طالبان خانه به خانه به دنبال مردم بی دفاع گشته مردان و زنان را قتل عام کردند در میان کشته شدگان ۹ تن ازدیپلمات های ایرانی نیز شامل بود که در داخل کنسولگری ایران کشته شده بودند.احمد ولی مسعود طی مصاحبه‌ای گفت: «یک هزار و پانصد پاکستانی به فرماندهی یک سرهنگ پاکستانی در تصرف مزارشریف به طالبان کمک کرده

است.»[۱]

متاسفانه آماردقیقی از جنایات طالبان درمزارشریف دردست نیست، اما شاهدان عینی آمارقتل عام شهروندان مزارشریف را حدود ده هزارنفرتخمین می‌زنند. سازمان عفو بین الملل درسوم سپتامبر۱۹۹۸ گزارشی را منتشر کرد، دراین گزارش آمده است: «سربازان طالبان طی سه روز اول پس از تسخیر مزارشریف در ۱۸ اگست ۱۹۹۸ هزاران شهروند متعلق به قوم هزاره را به صورت عمدی و منظم به قتل رساندند. این اطلاعات جدیدا در دست رس عفو بین الملل قرارگرفته است. طالبان پس از تسلط برمزارشریف ورود خبرنگاران خارجی و ناظران بی طرف به منطقه را ممنوع کردند. بدین لحاظ اطلاعات عفو بین الملل براظهارات شاهدان عینی واعضای زنده مانده خانواده‌های قربانیان است. اکثریت عظیم قربانیان متعلق به گروه قومی هزاره است که در نواحی زراعت، سید آباد و یولمرب این شهر زندگی می‌کردند، قربانیان به صورت تعمدی و وحشیانه در خانه‌های شان، خیابان‌ها، کوچه‌ها و هم چنین در ناحیه‌ای بین حیرتان و مزراشریف به قتل رسیده و اجساد آنها چندین روز در محل به حال خود گذاشته شده است. بسیاری از کشته شده‌ها را زنان و بچه‌ها و پیرمردان وپیرزنانی تشکیل می‌دهند که سعی داشته‌اند از شهر بگریزند.»[۲]

این گزارش آمار قتل عام مردم شهر مزارشریف را دوهزار نفرتخمین زده بود، اما روزنامه دیلی تگراف در ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۸ نوشت: میزان واقعی تلفات ناشی از قتل عام مردم مزارشریف بدست طالبان بالاتر از آمارهای اعلام شده است. این روزنامه می‌افزاید آمار واقعی این جنایات حد اقل سه برابر بیشتر از تخمینی است که عفو بین الملل ارایه کرده است.

طالبان که مصروف پاکسازی در شمال کشوربودند تا شهر طالقان به پیشروی خود ادامه دادند و این شهررا تصرف کردند. نیروهای احمد شاه مسعود از فرصت استفاده کرده در مناطق شمالی کابل برطالبان حمله کردند و قسمت‌هایی از شمال

---

۱. ماهنامه صراط، شماره های۳ و٤، زمستان ۱۳۷۷، مصاحبه احمد ولی مسعود بارادیو فرانسه ۱۳۷۷/۵/۱۷.
۲. هفته نامه همبستگی شماره ۵ چهار شنبه ۱۸ سنبله ۱۳۷۷ مطالبق ۹ سپتامبر ۱۹۹۸.

کابل را دوباره به تصرف خود درآوردند، این حمله چند روزی پیشروی طالبان را مختل کرد اما ازآنجایی که زیر پرچم طالبان افسران پاکستانی وافراطیون بین المللی القاعده نیز حضورداشتند، همچنان به سوی شمال و مرکز به پیشروی شان ادامه دادند. بامیان که مرکز حزب وحدت به شمار می‌رفت در در ۲۲ سنبله ۱۳۳۷۷ اوایل ماه سپتامبر۱۹۹۸ به تصرف طالبان درآمد.

با آنکه تمامی جبهات اصلی مقاومت علیه طالبان از هم پاشیده بود، اما جبهات نبرد درپنجشیر، تخار، بدخشان، بلخاب، دره صوف و یکاولنگ دوباره شکل گرفت. طالقان باردیگر به تصرف نیروهای احمد شاه مسعود افتاد. سال ۱۹۹۹ سال نبردهای پراکنده با طالبان بود، استاد محقق در بلخاب و دره صوف به نبرد علیه طالبان در شرایط سخت و دشوار ادامه داد. نیروهای پراکنده حزب وحدت در ولایت بامیان بار دیگر در کنار استاد خلیلی جمع شدند و در اپریل ۱۹۹۹شهر بامیان را آزاد کردند اما پس از مدتی دوباره به تصرف طالبان درآمد، طالبان پس از تصرف دوباره یکاولنگ در زمستان سرد این سال صدها تن از مردم بی گناه یکاولنگ را نیز قتل عام کردند. نیروهای طالبان از ۲۸ جولای ۱۹۹۹ تا ٤ اگست طی نبردهای پراکنده خود را به دهانه پنجشیر رساندند.

طالبان، پیش قراولان آشوب کرگیل

یکی از اهداف بلند مدتی که نظامیان پاکستانی از گسترش افراطی گری در منطقه دنبال می کند، کشاندن ناامنی‌ها و آشوب درکشمیرهند است. این کشور سه باربخاطر کشمیربا هند به نبرد پرداخته است. حتی در دوران جهاد پاکستان جنگ جویان کشمیری را در مناطق آزاد شده تحت تصرف حزب اسلامی حکمتیار آموزش نظامی می‌داد و چندین پایگاه نظامی برای آنان در جنوب شرق افغانستان ساخته بود. پس از تصرف جنوب و جنوب شرق توسط طالبان واستقرار مجدد بن لادن و افراد گروه القاعده در افغانستان افراطیون کشمیری بیشتری به سوی افغانستان سرازیر گردیدند. این نیروها در تصرف شمال کشور طالبان را یاری دادند.

با تصرف بخش عمده شمال توسط طالبان اکنون وقت آن رسیده بود که پاکستان

طالبان، افراد القاعده و گروه‌های افراطی کشمیری را برای اهداف و مقاصد خود در کشمیر استفاده نمایند. به همین دلیل جبهات نبرد در اوایل سال ۱۹۹۹ در افغانستان از شدت لازم برخوردار نبود، زیرا نظامیان پاکستانی تصمیم داشتند تا این نیروهای افراطی را به سوی کشمیر سرازیر سازند و رقیب دیرینه خود هند را توسط این نیروها مورد تهدید قرار دهد. سال‌های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ هند گرفتاری‌های زیادی توسط افراطیون داشت، چندین حملات خونین در کشمیر و دیگرایالت‌های هند رخ داد. یکی از هواپیماهای مسافر بری هند توسط افراطیون کشمیری ربوده شد وآن را به قندهار فرود آوردند. آی.اس.آی نقش اساسی دراین بازی داشت وازاین رخداد تروریستی بیشترین استفاده سیاسی را برد، هند را مجبور کرد تابا تروریست‌ها دست به معامله بزنند. پس از چندروز که مسافران هواپیما اسیرطالبان و افراطیون کشمیری بودند، هند مجبور شد به تمام خواسته‌های گروهای افراطی پاسخ مثبت بدهد و چند تن از رهبران بلند پایه گروه‌های افراطی کشمیری را که درهند زندانی بودند، دربدل هواپیما آزاد کردند، این موفقیت بزرگ برای سرویس اطلاعات نظامی پاکستان و افراطیون کشمیری و طالبان بود. این قضیه آنان را واداشت تا دست به آشوب‌های بیشتری در داخل کشمیر بزنند، شدت توجهات وبرنامه‌های نظامی ازافغانستان به سوی کشمیر منتقل گردید وافراطیون را به این باور رساندند که آنان می‌توانند هند را نیز به آشوب بکشانند.

یکی از مناطقی که برای نفوذ به داخل هند مطالعات دقیقی انجام گرفته بود، ارتفاعات گرگیل در کشمیر هند بود، این ارتفاعات که متصل به کوه‌های هیمالیا می‌باشد و خط کنترول آتش بس «سمیلا» از دامنه آن می‌گذرد، از سرد ترین نقاط کشمیر به شمار می‌رود، سرما و برودت دراین منطقه به حدی است که نیروهای نظامی هند درفصل زمستان دراین ارتفاعات تاب آورده نمی‌توانند و مجبور می‌گردند تا پایگاه‌ها وپوسته‌های مرزی شان را در این منطقه رها سازند، وقتی که هوا کمی گرم می‌شود و برف‌ها شروع به آب شدن می‌کند، نیروهای هندی دوباره به پوسته‌های مرزی شان باز می‌گردند. سرویس‌های اطلاعات نظامی پاکستان از این

فعل و انفعالات کاملا آگاه بودند. با توجه به باورهای افراطی که در نیروهای طالبان، القاعده و نیروهای انصار کشمیر وجود داشت، افسران پاکستانی به این نتیجه رسیدند که برای تصرف این ارتفاعات ازاین نیروها کار بگیرند. هزاران افراطی در کنار تعدادی از افسران پاکستانی در ماه می۱۹۹۹ که هنوز هم برف‌های زیادی درارتفاعات کرگیل وجود داشت، خط آتش بس سملا رازیر پاگذاشتند و ازارتفاعات کرگیل بالا رفتند وپایگاه‌ها و سنگرهای ارتش هند را در این منطقه به تصرف خود در آوردند. تصرف ارتفاعات کرگیل شورشیان کشمیری را بر چندین روستای کشمیر تحت تصرف هند مشرف می‌ساخت و این درد سر بزرگی برای هند بود، هندی‌ها که غافل گیرشده بودند، واکنش تندی از خود نشان دادند و تهدید کردند دربرابراین اقدامات پاکستان آرام نخواهد نشست. این تحولات تنش سیاسی و نظامی میان هند و پاکستان را به اوج خود رسانید و این اولین تنش و برخورد نظامی بعداز سال ۱۹۷۷ در زمان جدایی بنگلا دیش از پاکستان بود.

تحلیل گرسیاسی هفته نامه همبستگی دربررسی این رخ داد نوشت: «هندی‌ها مدعی‌اند که پاکستان از آنجا که پای عهد نامه سملا را امضا کرده بودند نمی‌توانستند رسما از آن تخطی نمایند لذا از گروه دست پرورده خود به نام طالب خواستند که این مهم یعنی نفوذ به ماورای خط کنترول را انجام داده و با تصرف ارتفاعات استراتژیک کارگیل موضع برتر نظامی را در اختیار بگیرند، تجربه طالبان در افغانستان و سیطره نظامی این گروه برقسمت اعظم خاک کشور فرایند وسوسه انگیزی است که پاکستان آن را در کشمیر به کار گرفته است، روشن است اگر تجربه مذبور در کشمیر تحت اقتدار هند به ثمر بنشیند بدون شک طالبان مرغ طلایی است که تخم دو زرده تحویل مرغدار خود می‌دهد و درآن هنگام باید به سازند گان و معماران زبردست و کهنه کاران مرموز تبریک گفت و به طور مسلم پاکستان به عنوان تمویل کننده این خیل متحجرین که به راحتی وارد هر گودی می‌شود جایگاه بس رفیع در جنوب غرب آسیا پیدا می‌کند.»[1]

---

۱. امیر خادمی، کشمیر تیر برخاک نشسته طالبان، هفته نامه همبستگی شماره ٤٠ چهار شنبه دو سرطان ۱۳۷۸.

تداوم حملات گروه‌هایی افراطی تحت نام مبارزین کشمیری از این منطقه، سبب گردید که تمامی مناسبات و مذاکرات سیاسی که تا پیش از این میان دهلی و اسلام آباد صورت گرفته بود، نقش بر آب گردید و حتی جنگ خونین دیگر میان دو کشوراتمی هند و پاکستان احتمال می‌رفت. هواپیماهای هندی مرتب بلندی‌های کرگیل را بمب باران می‌کردند و حملات چریکی گروه‌های افراطی که طالبان و نیروهای القاعده نیز در کنار کشمیری‌های افراطی بودند، امنیت کشمیر هند را مختل کرده بود. درواقع جنگ تمام عیار دراین ایالت آغاز شده بود.

در چنین فرایندی از بازی‌های افسران نظامی پاکستان علیه هند، نواز شریف نخست وزیر منتخب پاکستان تنها سیاست مداری بود که ازعواقب وادامه این بازی بیمناک بود، ازآن ترس داشت که هند دامنه بازی و جنگ را فراتراز کشمیر گسترش دهد وهر دو کشور دارای سلاح اتمی را وادار کند که رو در رو با یک دیگر وارد جنگ شوند. نواز شریف طرفدار خاتمه بخشیدن غایله کرگیل بود و اصرار داشت که نیروهای افراطی کشمیری، القاعده و طالبان که برای جهاد بدان جا رفته‌اند باز گردانده شوند؛ اما افسران ارتش و سازمان اطلاعات نظامی پاکستان(آی اس آی) اصرار برادامه جنگ و جهاد علیه هند داشتند واستدلال می‌کردند که این مقاومت و خشم مردم کشمیر و نیروهای مسلمان است که علیه دولت هند به انفجار رسیده است و پاکستان در این زمینه نقشی ندارد. طبیعی بود که این استدلال برای هند قانع کننده نبود و همه این طرح‌ها را محصول فعالیت‌ها و برنامه‌های دولت پاکستان می‌دانست. سرانجام پس از نزدیک به سه ماه تنش‌های سیاسی و نظامی افراطیون کشمیری و طالبان در ماه جولای ۱۹۹۹ ازارتفاعات کرگیل عقب نشینی کردند، اما افسران پاکستانی نواز شریف را به دلیل مخالفت با جنگ کرگیل از قدرت برکنار کردند و جنرال مشرف قدرت راطی یک کودتا دراین کشور بدست گرفت.

پس ازاین نبرد باردیگر جبهات نبرد در افغانستان داغ شد و حامیان طالبان تلاش کردند تا مقاومت‌های پراکنده‌ای را که درنقاط مختلف افغانستان علیه طالبان جریان داشت، در نطفه خفه نماید. بخصوص این ضرورت زمانی اهمیت بیشتری یافت که

جامعه جهانی به شدت ازعملکرد طالبان نفرت پیدا کرده بودند. پس از قتل عام مردم مزار شریف توسط طالبان، عملکرد ظالمانه دربرابر حقوق شهروندی، حقوق بشر، حقوق زنان و نیز فعالیت‌های گسترده القاعاده در نقاط مختلف جهان و حمایت طالبان از این گروه تروریستی، حامیان طالبان سعی داشتند این گروه درسراسر افغانستان تسلط یابند تا اهداف بلند مدتی را که در حمایت از این گروه دنبال می‌کردند به اجرا درآورند.

جنایت ماندگار فرهنگی

پس ازغایله کرگیل باردیگر، هزاران نفراز طالبان وافراطیون برای تصرف مناطقی که در اختیار اتحاد شمال بود، به افغانستان اعزام شدند، جبهات پنجشیر، طالقان، دره صوف، بلخاب، یکاولنگ از جبهاتی بود که طالبان برای تصرف آن تلاش می‌کردند، طالبان درنبردهای دره صوف، سانچارگ و بلخاب صدها کشته دادند وده‌هانفرشان اسیرگردیدند. در جمع اسرای طالبان تعداد زیادی پاکستانی و عرب دیده می‌شد و از جمله دوبال هلیکوپترشان سالم به غنیمت نیروهای حزب وحدت درآمد. طالبان درحمله به بلخاب که یکی از سنگین ترین حملات بالای حزب وحدت به شمار می‌رفت، تا مرکز این ولسوالی پیشروی کردند، اما در یک حمله غافل گیرانه نیروهای حزب وحدت ده‌ها نفر شان کشته و اسیر گردیدند وحتی سانچارک را نیز ترک کردند. درمحور طالقان نبردهای شدید کلاسیک ادامه داشت تا این که طی نبردهای سنگین این شهر به تصرف کامل طالبان درآمد ومرکزاتحاد شمال و دولت آقای ربانی به «خواجه بهاالدین» منتقل گردید.

یکی ازجنایت‌های ماندگارفرهنگی طالبان انفجار تندیس‌های بودا در بامیان بود که تعجب و حیرت همه جهانیان را برانگیخت و دربرابر دیدگان حیرت زده مردم جهان تندیس‌های بودا برخاک نشستند.

دو تندیس بودا در بامیان و مجموعه‌ای از بناهای تاریخی این شهر، برای زمانی طولانی از جاذبه‌های مهم گردشگری درافغانستان به شمار می‌رفت و افتخاری بود برای پیشینه تاریخی و فرهنگی این سرزمین. دو پیکره بزرگ بودا به نام‌های

«صلصال» و «شهمامه» دربامیان در زمان امپراتوری کوشانیان، درسده‌های نخست تا پنجم میلادی به مدت پنج قرن در سایه زحمت و تلاش هنرمندان این سرزمین، ساخته شدند و به مدت دو روز قامت‌های استوار شان به خاك فروریخت. این پیکره‌ها در دل صخره‌های کوهپایه‌ای دره تاریخی بامیان ساخته شده بود و بلندای این پیکره‌ها به ۳۵ متر و۵۳ متر می‌رسید. این پیکره‌ها بزرگترین تندیس‌های بودا و بلندترین مجسمه‌های سنگی در جهان بودند. طاق‌هایی که این پیکره‌ها را محافظت می‌کرد، با نقاشی‌های رنگی ازصورت‌های مردان و زنان بودایی، در حالت‌های ویژه‌ای که هر کدام نمایان گر مفهوم خاصی بودند، زیبایی ویژه‌ای به این پیکره‌ها بخشیده بود. پیکره‌های بودا دربامیان در حال ایستاده بود؛ در حالی که اکثر تندیس‌های بودا در جهان در حالت خوابیده و یا نشسته است. تندیس‌های نشسته بودا بیشتر بیان گر درون گرایی آیین بودایی است؛ اما پیکره‌های ایستاده بودا در بامیان نماد اندیشه عملگرایی پیکرتراشان بامیانی دانسته می‌شود. این پیکره‌ها با راهروهای متعدد به اتاق‌هایی، که اکنون در دل کوه به صورت مغاره درآمده اند، راه داشته اند. دراین اتاق‌ها، که شمارآن‌ها به صدها و شاید هم بیشتر می‌رسید، راهبان بودایی سرگرم آموزش و نیایش بوده‌اند و به هزاران زایر بودایی، از سرزمین‌های دور و نزدیک به آنجا می آمدند و به موعظه راهبان گوش می دادند. این اتاق‌ها با شیوه ویژه‌ای در داخل تپه‌های بامیان کنده شده و سقف بسیاری از آن‌ها نقاشی شده است. براساس آخرین یافته‌ها نخستین بار در جهان در نقاشی همین اتاق‌ها از رنگ روغنی کار گرفته شده و در میان این اتاق‌ها ٤٦ اتاق به عنوان اتاق‌های دارای ارزش‌های هنری تثبیت شده است.

این تندیس‌ها باتمام عظمت تاریخی و ارزش تاریخی که داشت در سال ۲۰۰۱ مورد خشم طالبان قرار گرفت. این که واقعا این تصمیم طرح خود طالبان بوده یا خیر، تردیدهای زیادی وجود دارد. دست‌های که دشمنی با مردم افغانستان دارند و همیشه در تلاش بوده‌اند که جنگ و ناامنی دراین سرزمین ادامه پیدا کند، از طراحان اصلی جنایت فرهنگی بوده اند، زیرا مقاومت‌های هزاره‌ها در مزارشریف، بامیان،

یکاولنگ، سیاه خاک، شیخ علی، درصوف و بلخاب بسیاری از اهداف و خواسته‌های دشمنان افغانستان را که از طریق طالبان به پیش می‌بردند، نقش برآب کرده بود و طالبان به عنوان مزدوران بی فکر و متحجران کودنی که هرگز ارزش‌های ملی و سرمایه‌های فرهنگی خود را درک نمی‌کنند؛ به دستور اربابان خارجی شان و نیز افراد داخلی که دشمنی با فرهنگ و تمدن تاریخی این سرزمین دارند، دست به این جنایت زده اند. شورای رهبری طالبان، به پیروی از فرمان ملا محمد عمر رهبر این گروه، در تاریخ بیست و شش فبروری سال ۲۰۰۱ میلادی، دستور تخریب تمام آثاری را که به تعبیر آنها «غیر اسلامی» بود صادر کردند. اولین قربانی این دستور، دو مجسمه بودا در بامیان بود که پس از چند روز برخاک نشست. اگر به روند زمینه سازی تخریب تندیس‌های بودا دربامیان توجه شود، روشن می‌گردد که دست‌های ناپاکی از قبل مدت‌ها روی این طرح کار کرده‌اند و با یک زمینه سازی از پیش تعیین شده، ملاعمر و دیگر سران متحجر و نافهم طالبان را را ضی به این جنایت کردند. هر چند که این دستورشامل تمامی مجسمه‌های تاریخی که در موزه‌های کابل و دیگر شهرهای افغانستان نگهداری می‌شدند می گردید، اما فقط تندیس‌های بودا دربامیان که قابل حمل نبود تخریب گردید و دیگر تندیس‌های قابل حمل بودا در موزه‌ها به غارت رفتند و سرازبازارهای سیاه آثار تاریخی درآوردند. همان‌هایی که تلاش کردند تندیس‌های بودا در بامیان با توجیه تحمیق مذهبی تخریب گردد، تندیس‌های قابل حمل توسط آنان قاچاق و به بازارهای سیاه فروخته شد و هرگزپول آن در فتوای آنان حرام نبوده و نیست. در حالی که رایزنی‌های جهانی برای متقاعد کردن طالبان برای جلوگیری از تخریب تندیس‌های بودا دربامیان ادامه داشت، از نقاط مختلف افغانستان، توپ، تانک، مسلسل و مواد منفجره جهت تخریب مجسمه‌های تاریخی بودا به شهر بامیان، منتقل می‌شد. سرانجام در روز نهم مارچ سال ۲۰۰۱ میلادی، بعد از برگزاری نماز جمعه، نیروهای طالبان به روی مجسمه‌های بودا، آتش گشودند و دو شبانه روز به این کار ادامه دادند تا در شامگاه ۱۱ مارچ، از «صلصال» و «شهمامه» ۱۶۰۰ ساله، تنها دو

حفره به ارتفاع ۵۳ و ۳۵ متر در دامنه هندوکش مرکزی افغانستان باقی ماند.

گزارش گر بی بی سی به نقل از کتاب وحید مژده درباره علل تخریب تندیس‌های بودا می‌نویسد: وحید مژده، عضو کمیسیون حفاظت از میراث فرهنگی افغانستان در زمان طالبان و از مقامات وزارت خارجه این گروه بوده است. او که در کتابش با نام «افغانستان و پنج سال سلطه طالبان»، فصلی را به تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان و مسایل پیرامون آن اختصاص داده است، می گوید اندیشه تخریب بت‌های بامیان، زمانی قوت گرفت که برخی رهبران طالبان، برای نخستین بار، چند مجسمه را در موزه کابل دیدند. آقای مژده می گوید: یک کتیبه تاریخی در ولایت بغلان افغانستان به دست آمده بود که در آن، نام یکی از اجداد کنشکا (پادشاه افغانستان کنونی در دوره کوشانی) نوشته شده بود، از آنجایی که با مشخص شدن این نام، نقطه تاریکی از تاریخ افغانستان روشن می‌شد، وزارت اطلاعات و فرهنگ طالبان تصمیم گرفت از این کتیبه، طی مراسمی در موزه کابل پرده برداری کند. به گفته آقای مژده، در این مراسم یک باستان شناس خارجی به نام نانسی دوپری هم حضور داشت که از به دست آمدن آثاری از وجود پنجاه هزار سال تاریخ زندگی در افغانستان سخن گفت و این موضوع، سران طالبان را حیرت زده کرد. دیدن چند مجسمه تاریخی در مراسم پرده برداری از این کتیبه در موزه کابل، باعث شد که طالبان به این موضوع فکر کنند که آیا نگهداری از این گونه آثار از نظر شرعی مجاز است یا خیر. آقای مژده معتقد است که همه رهبران طالبان در تخریب آثار تاریخی افغانستان، از جمله مجسمه‌های بودا، هم نظر نبودند. او می گوید: «بعضی از سران طالبان می گفتند اگر وجود این مجسمه‌ها بر خلاف شریعت است، چرا کسانی مانند سلطان محمود غزنونی که بتکده سومنات را در هند خراب کرد، بت‌های بامیان را ویران نکردند، بنابراین به نظر آن‌ها، در جایی که بت پرستش نمی‌شود، وجود آن مانعی ندارد؛ اما برخی دیگر معتقد بودند که در زمانهای گذشته مواد منفجره وجود نداشته است، پس حالا که چنین امکاناتی وجود دارد، باید این مظاهر بت پرستی را نابود کرد.اما از آنجایی که حرف آخر در هر زمینه را، ملا محمد عمر رهبر طالبان

می‌زد، مخالفت‌ها در این زمینه، به جایی نرسید. نویسنده کتاب افغانستان و پنج سال سلطه طالبان همچنین معتقد است که تخریب مجسمه‌های بودا، در حقیقت نوعی دهن کجی از سوی طالبان در برابر کشورهای اروپایی و آمریکایی بود که آن‌ها را در انزوا قرار داده بودند. او می‌گوید: «طالبان بیش از اینکه به اجرای شریعت بیندیشند، به این فکر بودند که با از بین بردن بت‌های بامیان، از جامعه بین المللی، سازمان ملل متحد و کشورهایی که آن‌ها را به رسمیت نشناخته است، می‌توانند انتقام بگیرند، بنابراین، هر چه قدر تاکید جهانی بر حفظ این آثار بیشتر شد، طالبان هم بیشتر بر ازبین بردن آنها پافشاری می‌کردند.[۱]

به هرحال نظرآقای مژده می‌تواند بخشی ازعوامل تخریب تندیس‌های بودا در بامیان به شمار برود. آنچه دراین بازی پنهان مانده این است که این دستورات و توجیهات مذهبی بدون گردانندگان اصلی طالبان امکان نداشت. آنانی کمر به نابودی فرهنگ و تمدن افغانستان بسته بودند و در برابر عظمت‌های تاریخی و فرهنگی این سرزمین اظهار حقارت می‌کردند و می‌خواستند در فرصت کوتاهی که مهار طالبان را در دست دارند؛ دست به بزرگ ترین جنایت فرهنگی بزنند.

حال که این جنایت اتفاق افتاده است، برخی در دولت افغانستان برای بازسازی آن کار شکنی می‌کنند.

نجیب منلی مشاور وزیراطلاعات وفرهنگ افغانستان می‌گوید: «هیچ اقدامی برای بازسازی پیکره‌های بودا انجام نخواهد شد، نه امروز، نه فردا و نه در آینده، چون بازسازی این پیکره‌ها، اصالت آنها را از بین می‌برد!» در کنار این ادعا آقای زمریالی طرزی که در دانشگاه استراسبورگ در فرانسه مشغول فعالیت است نیز برای بازسازی آن مخالف است ولی خانم سرابی والی بامیان می‌گوید: «تا کنون گروه‌ها و باستان شناسان مختلفی در بامیان فعالیت دارند و در گردهمایی‌های سالیانه‌ای که دارند، هیچ کسی یا گروهی تا بحال نگفته که مجسمه‌های بازسازی شده اصالت نخواهند

---

۱. ستار سعیدی، گزارش بوداهای بامیان چگونه به خاک نشست، سایت فارسی بی بی سی، جمعه ۱۱ مارچ ۲۰۰۵؛ www.bbc.co.uk persian

داشت. مردم بامیان و مقامات محلی بامیان می‌خواهند که زیر نظرسازمان یونسکو، حداقل یکی از دو مجسمه بازسازی شود و اگر هدف از دموکراسی در نظر گرفتن خواست مردم است، مردم بامیان دوسال پیش توماری را امضا کردند و در آن خواست خود را مطرح کردند. اما موضع دولت افغانستان روشن نیست و می گوید خواستی برای این مسئله وجود ندارد در حالیکه اینطور نیست.»[1]

به هرحال به همان میزان که تخریب این تندیس‌ها بزرگ ترین جنایت فرهنگی به شمار می‌رود، کارشکنی برای بازسازی آن نیز جنایت دیگری است که برخی تنگ نظران انجام می‌دهند.

آخرین طرح تروریسم و افسران پاکستانی ترور احمد شاه مسعود بود، آنان به این گمان بودند که با ترور وی جبهه مقاومت علیه طالبان ازهم پاشیده خواهد شد، براساس طرح از قبل تعیین شده دو تروریست انتحار گرعرب را از مدت‌هاقبل اجیرکرده بود و بابرنامه ریزی از قبل طرح شده، آنان را به عنوان خبرنگار به خواجه بها الدین فرستادند. در نهم سپتمبر ۲۰۰۱ هنگامی که مسعود برای مصاحبه با آنان حاضر شده بود در یک انفجار انتحاری تروریستی به شهادت رساندند.اما بر خلاف انتظار حامیان طالبان جبهه مقاومت همچنان پا برجا ماند وطولی نکشید که با حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ تمامی برنامه‌های دراز مدت حامیان طالبان نقش برآب گردید.

سئوالی که هنوز پاسخ آن روشن نشده این است که آیا افسرآی اس آی از برنامه ریزی بن لادن برای حمله به مرکزتجارت جهانی امریکا خبر داشتند یا خیر؟ هرچند پاسخ این سئوال به درستی روشن نیست ولی این گمان وجود دارد که این افسران به مرور زمان خود تحت تاثیرافکارافراطی تروریست‌ها قرارگرفته بودند و برای انجام این حادثه تروریستی با القاعده ممکن است همکاری کرده باشند. به هرحال دستآورد این حمله تروریستی بسیاری از اهداف بلند مدت پاکستان را درافغانستان نقش برآب کرد و زمینه حمله امریکا به افغانستان فراهم گردید. هرچند پاکستان

---

۱. میرزاد، محمد امین، آیا تندیس های بودا برای همیشه برخاک می‌ماند؟ روزنامه افغانستان شنبه ۲۹ اپریل ۲۰۰۸.

درسایه حمایت از طالبان و تروریسم القاعده بهره برداری‌های زیادی در افغانستان و کشمیر کرد و کسانی را که با اهداف و خواسته‌های این کشور سازگاری نداشتند درافغانستان سرکوب کردند، اما درطول تاریخ این سرزمین ثابت کرده است که هیچ متجاوزی دراین سرزمین به خواسته‌هایش نرسیده و سرانجام ناکام مانده است. پاکستان طی دودهه دخالت‌های انتقام جویانه حد اقل دوبار دراین سرزمین ناکام مانده است، طرح کنفدراسیون درسایه حمایت از حکمتیار با تمام تلاش‌های این کشور به ناکامی انجامید و درسایه حمایت ازطالبان نیز این هدف تحقق نیافت و حتی موفق نشد خط مرزی دیورند ازسوی امارت طالبان به رسمیت شناخته شود. هرچند که تلاش‌هایی میان افسران پاکستان دراین باره صورت گرفت، اما بدنامی امارت طالبان و نیز به رسمیت شناخته نشدن امارت طالبان از سوی کشورهای جهان، هرگز این فرصت را برای پاکستان فراهم نکرد تا طرح‌های به رسمیت شناختن خط مرزی دیورند و کنفدراسیون پاک ـ افغان را مطرح سازد و سرانجام با سقوط امارت طالبان تمام این آرزوها برباد رفت.

فصل هفتم:

پشتونستان، پارادوکس دو گرایش

حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا

حمله تروریستی ۱۱ سپتامبرعلی رغم آن که یک واکنش مهم جهانی را در برابر تروریسم و افراطی گری بوجود آورد ، یک تحول مهم سیاسی- نظامی درافغانستان وپاکستان نیزبود. افغانستانی که داشت آرام آرام به طور کامل درکام تروریسم درسایه حمایت‌های پاکستان فرو می‌رفت، اکنون می‌خواست از زیر سلطه تروریست‌ها و سلطه جویی پاکستان قد راست نماید. هرچند که حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر بارقه‌های خشونت و جنگ را در سراسر گیتی پخش کرد و به مردم جهان شوک بزرگ وارد نمود، اما در افغانستان روزنه‌های صلح وآرامش و رهایی از سلطه تاریکی را در دل‌ها زنده کرد.

این حادثه برای پاکستان به قول جنرال مشرف بازگشت قطعی از گذشته به آینده نامعلوم بود. بازگشت قطعی از گذشته یعنی شکست تمام تلاش‌ها و اهداف چندین ساله دراز مدت پاکستان درافغانستان به شمار می‌رفت. سیاست‌های این کشور یک بار دیگر درآستانه پیرزوی نهایی درافغانستان به سراشیبی سقوط قرار گرفته بود. درحالی که طالبان فرزندان پاکستان به شمار می‌رفت و جنرال نصیر الله بابر وزیرداخله وقت پاکستان، بارها با افتخاراین گروه را «فرزندان فداکار» خود خطاب می‌کرد، اما اولین تصویر ذهنی جنرال مشرف پس از اطلاع از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر، در مورد طالبان چنین بود: «اگر مقصر این حمله القاعده شناخته شود، در آن صورت این خرس زخمی(امریکا) مستقیما به سوی پاکستان خواهد دوید. القاعده در

کشورهمسایه ما افغانستان زیر حمایت طالبان ـ منفورترین افراد جهان ـ قرار داشت. نه فقط این، بلکه ما تنها کشوری در جهان بودیم که با طالبان و ملاعمر رهبر آن‌ها، رابطه دیپلماتیک داشتیم. برای ما ۱۱ سپتامبر یک بازگشت قطعی از گذشته به آینده نامعلوم را رقم زد.»[۱]

بدین ترتیب طی چندثانیه پس از اطلاع یافتن از این خبر دراندیشه جنرال، طالبان از «فرزندان فداکار» به «منفورترین افراد جهان» مبدل گردید. زیرا فرزندان فداکار چنان نافرمان شده بودند که برخلاف خواسته‌های این کشور دست به بازی‌های خطرناکی زده بود که این کشوررا به سرنوشت نامعلوم دچارکرده بود. در واقع مارها دیگردر آستین پاکستان جای نمی‌گرفت. بازی با افراطیت مذهبی از کنترول پاکستان خارج شده بود. پاکستان چاره‌ای نداشت که درآغاز به قتل فرزندان خود کمر بربندد. جنرال مشرف در کتاب خود می‌نویسد: «پاول خیلی صاف و ساده گفت: «یا با ما هستید یا هم علیه ما.» این را یک اولتیماتوم (تهدید) خشن دریافتم.... به او گفتم که با توجه به رنجش سال‌های متمادی پاکستان از ناحیه هراس افگنی، ما در کنار آمریکاعلیه تروریسم خواهیم ایستاد و همراه با این کشورعلیه دهشت افگنی خواهیم جنگید.» اودرجای دیگر کتابش می‌نویسد: «به گفته رییس آی.اس.آی، آرمیتاژ درادامه گفته‌های کولین پاول به من، ضمن اظهارات شدیدا غیردیپلماتیک بی سابقه، گفته که ما نه تنها باید تصمیم بگیریم که در جانب آمریکا هستیم یا تروریستان، بلکه اگر جانب تروریست‌ها را برگزینیم، آنگاه آماده چنان بمبارانی باشیم که به عصر حجر برگردیم. این تهدید بی شرمانه، تکاندهنده بود.»[۲]

مشرف خود تصمیمش را درهمراهی با امریکا چنین توجیه می‌کند و می‌نویسد: «بنابراین، سئوال نهایی که وجود داشت این بود که آیا ویرانی پاکستان در راه طالبان، در جهت منافع ملی کشورهست؟ آیا طالبان ارزش آنرا داشتند که ما به خاطر

۱. مشرف، پرویز، درخط آتش، قسمت اول، فصل بیستم. سایت کابل پرس ۲۰۰۷.
۲. مشرف، همان، فصل بیستم.

شان دست به انتحار می‌زدیم؟ پاسخ این سئوال یک نه محکم است.»[1]

دربازی سیاست همه چیزمی تواند روی سفره قمار گذاشته شود حتی فرزندان فداکار، در قاموس سیاست جایی که جان در خطر باشد به راحتی می‌توان فرزند را قربانی کرد وآقای مشرف اولین حاکم پرقدرت نظامی است که برای گریز از آسیب دیدن خود، طالبان را(که روزی فرزندان پاکستان به شمار رفتند)، به عنوان قربانی پیش کش کردند. او می‌نویسد: «تصمیمی که در جنگ با تروریسم اتخاذ کرده ام بر مبنای بهروزی مردمم و منافع ملی کشورم بوده است؛ برای من همیشه پاکستان در اولویت کارها قرار داشته است. سعی کردم پیش از تصمیم گیری، تحلیلی از شرایط داشته باشم. در یک جنگ فرضی، ایالات متحده را دشمن فرض کردم. اگر از ایالات متحده آمریکا پشتیبانی نمی‌کردیم، با واکنش قهرآمیز و خشن آمریکا رو برو می‌شدیم. بنابراین سئوال این بود که اگر وارد ائتلاف آنها نشویم، آیا می‌توان با آنها مقابله کرد و یورش شان را تاب آورد. البته که پاسخ منفی بود.»[2]

همانطوری که آقای مشرف درکتابش یاد آورشده، درابتدا این کشور برای گریز از خشم امریکا، همکاری خود را برای حمله برطالبان اعلام کردند، اطلاعات لازم را درباره طالبان، پایگاه‌های نظامی، پناهگاه‌ها، اسامی قوماندانان و رهبران این گروه را در اختیارامریکا قرار داد و نیز دو میدان هوایی خود را برای حمله بر مواضع طالبان دراختیار نیروی هوایی امریکا گذاشت.

درکنار این تلاش‌ها جنرالان پاکستانی تلاش کردند تا تغییراتی در درون طالبان بوجود بیاورند تاآنان بتوانند با امریکایی‌ها هم سویی داشته باشند و اسامه بن لادن و دیگر تروریست‌ها را تحویل امریکاییان دهد، اما این تلاش‌ها در همان آغاز مورد مخالفت برخی از جنرالان پاکستانی قرار گرفت، آنها هنوز هم نیروهای تند رو القاعده را که از کشورهای مختلف گرد آمده بودند نیروهای فداکاری می‌دانستند که روزی برای استفاده در کشمیربهترین نیروهای فداکار خواهند بود. پس از آن که

---

۱. مشرف، همان.

۲. مشرف، همان.

مقامات پاکستانی دریافتند که سقوط رژیم طالبان برگشت ناپذیر است درصدد برآمدند تا افسران ونیروهای پاکستانی که در صفوف طالبان علیه نیروهای جبهه متحد شمال می‌جنگیدند، به سلامت در پاکستان باز گردانند، از جمله صدها تن از نظامیان پاکستانی در قندها گیرافتاده بودند، تلاش کردند آنان را از حلقه محاصره نجات داده به پاکستان منقل نمایند. مشرف در ۲۲ نومبر ۲۰۰۱ به تونی بلر نخست وزیر وقت انگلیس وکولین پاول وزیر خارجه امریکا تلفنی صحبت کرد و ازآنان خواست تا بمباران‌های شان برمواضع طالبان در قندهار را برای مدتی کوتاه متوقف نمایند تا نظامیان پاکستانی از مهلکه جان سالم بدرببرند. بارنت روبین می‌نویسد: «پاکستان به منظور جلوگیری ازمتحد شدن امریکا باهند، اولیای اموراسلام آباد به مهار کردن ماشین جنگی غیرمتناظر خود تن در داد تا دربدل آن به تخلیه مصون صدها افسر و کارمند استخباراتی پاکستانی از افغانستان که عملیات نظامی طالبان درآن کشور را نظارت می‌نمودند، موفق گردید.»[1]

برای پاکستان بسیار گران تمام می‌شد که باردیگر سران جبهه متحد شمال را حاکم برافغانستان ببیند. زیرا این کشور برعلیه آنان بیش از ۵ سال طالبان را پرورش داده بود و سه سال آنان را درکابل به حکومت رسانده بود. مهمترین تقاضای پاکستان از کشورهای ائتلاف ضد تروریسم این بود که ازآنان خواهش کرد، پس ازسقوط رژیم طالبان، سران جبهه شمال نباید درقدرت شریک باشند. با آن که امریکا اطمینان‌های لازم را به پاکستانی‌ها داده بود اما سقوط امارت طالبان در۱۳نومبر۲۰۰۱ در کابل و ورود مجدد نیروهای جبهه متحد شمال درکابل برای جنرالان پاکستانی یک حادثه تلخ وناگوار بود. درکنار این تلخ کامی‌ها تشکیل کنفرانس بن بدون حضور موثر پاکستان وسهم گیری نیروهای جبهه متحد در دولت عبوری، تعیین حامدکرزی به عنوان رئیس دولت عبوری از قبیله درانی‌های قندهار، برای جنرالان پاکستان تلخکامی دیگری بود که آنان یکی پس از دیگری باید می‌چشیدند. قدرت درافغانستان باردیگر بدست درانی‌ها افتاده بود، همان قومی که

---

۱. اندیشمند، محمد اکرام، ما وپاکستان، نشر پیمان، تا بستان ۱۳۸٦، چ اول، ص ۲٦۲.

درگذشته قدرت را درافغانستان دردست داشتند و ایالت‌های سرحد و بلوچستان را به عنوان پشتونستان ادعای ارضی دارند. پاکستان باهمه نارضایتی‌هایی که از قدرت گیری کرزی و سران جبهه متحد شمال به دل داشت، به ناچار دولت جدید افغانستان را به رسمیت شناخت و جنرال مشرف درسوم اپریل۲۰۰۲ برای اولین بار در راس هیئتی وارد کابل گردید. درهمین سال در۲۲ دسمبر ۲۰۰۲ کنفرانس بین المللی همسایگان افغانستان در کابل برگزارگردید. دراین کنفرانس وزرای خارجه همه کشورهای همسایه افغانستان شرکت کرده بودند، وزیر خارجه پاکستان نیز یکی ازشرکت کنندگان دراین کنفرانس بین المللی بود. او نیز چون دیگر وزاری خارجه همسایه افغانستان، اعلامیه «حسن همجواری» را که به «اعلامیه کابل» معروف است امضا کرد. دراین اعلامیه به همکاری در تامین صلح و ثبات درافغانستان و عدم دخالت درامور دیگری تاکید شده است.

شکل گیری دولت ملی درافغانستان، پس ازموافقت نامه بن این امکان را داد تا دولت مردان افغانستان گام به گام به سوی یک هویت مستقل سیاسی به عنوان یک کشور مستقل حرکت نماید. این هویت یابی به مرورزمان به ناسیونالیسم ملی و هویت افغانی و یا به عبارت دیگر پشتون خواهی تبدیل می‌گردید که به ناچار بحث دامنه دارخط دیورند و قضیه پشتونستان را نیزدربرمی گرفت، یعنی بازگشت به همان سیاست و استراتژیی که دولت‌های زمان ظاهرشاه و سردار محمد داود دنبال می‌کردند. چنین سیاستی قطعا به مذاق پاکستان خوش نمی‌آمد، زیرا برای این کشور بسیار گران بود که پس از سه دهه جنگ ودخالت درامور داخلی افغانستان، دایره سیاست باردیگر دراین کشور روی همان محوری به چرخش درآید که سه دهه پیش می‌چرخید.

رشد دو جریان متفاوت

سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ درواقع تکوین و بازسازی دوباره دوجریان متفاوت در منطقه به شمار می‌رود، یعنی رشد و بازسازی تدریجی ناسیونالیسم پشتون درافغانستان و بازسازی و سازمان دهی مجدد گروه طالبان با ساختار افراطی گری

بیشتر درایالت‌های سرحد و بلوچستان پاکستان، پس از یک شکست سنگین و خونین از نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا درافغانستان.

پس ازآن که نیروهای طالبان و القاعده شکست سخت خوردند و آخرین مرکز مقاومت آنان درتوره بوره درهم شکسته شد، رهبران القاعده وطالبان ناپدید شدند، هیچ اثری ازآنان یافت نشد. غیبت ناگهانی این افراد سئوالات زیادی را برانگیخت، چه کسانی هنوزهم ازاین رهبران حمایت می‌کنند؟ حامیان این رهبران درکجا و کی‌ها هستند؟ هرچند که برای این سئوالات پاسخ‌های قطعی بدست نیامد، اما این حقیقت آشکارگردید که پاکستان با تمام تعهداتی که به غربی‌ها برای مبارزه با تروریسم داده بود و دربرابرتهدیدات امریکا حاضر به همکاری شده بود، صادقانه دراین راستا همکاری نمی‌کند. غیبت ناگهانی افراد یادشده این واقعیت را روشن کرد که پاکستان بازی با دوروی سکه را آغاز کرده است، از یک سودرسایه شعارمبارزه باتروریسم خود را درکنارکشورهای غربی خط مقدم مبارزه با تروریسم و دولت افغانستان گرفته بود، ازسوی دیگربه همان عواملی که قبلا از طالبان والقاعده حمایت و پشتیبانی می‌کردند و به آنان خط ومشی نظامی تعیین می‌نمودند، اجازه دادند تا باردیگر بازسازی این دوجریان تروریستی را درداخل پاکستان به صورت مخفی آغاز نمایند. احمد رشید روزنامه نگار معروف پاکستانی در مصاحبه با نشریه اشپیگل آلمان می‌گوید: «ملا عمر در کویته پاکستان زندگی می‌کند. تصور من این است که سازمان جاسوسی پاکستان آی اس آی از او به بسیاراحتیاط مواظبت می‌کند و قوماندانان وی با او به راحتی رفت و آمد، ملاقات و هماهنگی دارند.»[۱] همچنین اسامه بن لادن و دیگر اعضای بلند پایه القاعده وآقای حکمتیار رهبر حزب اسلامی از کسانی هستند که در ایالت سرحد حضور دارند و توسط نیروهای مخفی پاکستان حمایت می‌گردند. نیروهایی که شاید بخش رسمی‌آی اس آی هم آنان را نشناسند.

جالب این است که همزمان با شکست طالبان ازافغانستان، درانتخابات پارلمانی و

۱. اندیشمند، همان، ص ۳۰۸.

ایالتی که درسایه حکومت نظامی دراین کشور برگزارگردید، اسلام گرایان افراطی درایالت‌های بلوچستان و سرحد به پیروزی رسیدند. درایالت بلوچستان قدرت بین مسلم لیگ و مجلس متحد عمل که از طالبان حمایت علنی می کنند قدرت ایالتی را در دست گرفتند، جام یوسف ازمسلم لیگ طرفدار مشرف، دریک ائتلاف شکننده با مجلس متحده عمل دربلوچستان حکومت ایالتی را دردست گرفت. درایالت سرحد اکثریت اعضای پارلمان ایالتی را اعضای مجلس متحد عمل تشکیل دادند که عبارت بودند از: جمعیت العلمای اسلام به رهبری مولانا فضل الرحمان، جمعیت العلما اسلام شاخه مولانا سمیع الحق، جماعت اسلامی قاضی حسین احمد، جماعت اسلامی شاخته مولانا نورانی و جماعت الحدیث و غیره که قریب به اتفاق آنان حامی و پشتیبان طالبان هستند. حکومت ایالتی سرحد به اکرم خان درانی ازجمعیت العلما مولانا فضل الرحمان تعلق گرفت که به او لقب پدرمعنوی طالبان را داده اند.

درکناراین نیروهای افراطی، دستگاه استخباراتی پاکستان نیز بی کارننشستند. بخشی از این دستگاه که قبلا با طالبان همکاری تنگاتنگ داشتند، همچنان فعال باقی ماند؛ تنها تغیری که صورت گرفت این بود که فعالیت این افراد از انظار پنهان گردید و حتی از عضویت رسمی‌ای اس‌ای نیز بیرون آمدند و به صورت غیررسمی به تقویت طالبان و القاعده شتافتند.

ازآنجایی که طالبان والقاعده شکست سختی خورده بودند و ساختار تشکیلاتی آنان کاملا ازهم پاشیده بود، نیاز به زمان داشت تا دوباره روی پای خود بایستند. به همین دلیل سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ طالبان و القاعده کمترین حملات را نسبت به سال‌های بعدی داشتند. درواقع به دولیل جبهات نبرد درافغانستان دراین دوسال گسترش نیافت، یکی بازسازی و سازماندهی مجدد طالبان والقاعده درپاکستان بود و دیگرهیژمونی که از نیروهای غربی درافغانستان وجود داشت، طرفداران طالبان جرات نبرد با این نیروها را نمی‌کردند.اما پس از اوج گیری نبردها درعراق برعلیه نیروهای خارجی و شکسته شدن هیژمونی این نیروها وآماده شدن نیروهای جدید طالبان برای نبرد، جبهات جنگ باردیگر درافغانستان از سال ۲۰۰٤ به بعد گسترش

یافت و به شدت مناطق وسیعی از جنوب را فراگرفت. طبیعی است که رشد یا تولد مجدد طالبان بدون حمایت یک سازمان و دستگاه تشکل یافته ممکن نیست، بخصوص میان افراد بدویی که از تشکیلات سیاسی چیزی نمی‌دانند و فقط درمدارس دینی پاکستان آموزه‌های افراطی گری را آموخته اند. هرچند درآغاز چندان آشکار نبود که دست‌های پنهانی در آی اس آی بار دیگر افراطی‌ها را درپاکستان سازمان دهی مجدد می کنند، اما پس از اوج گیری بیش از اندازه افراطی گری درپاکستان و پیش روی این جریان تا لال مسجد اسلام آباد، مقامات پاکستانی اعتراف کردند که بخشی از اعضای استخبارات پاکستان که بازماندگان و دست پرورد گان جنرال ضیاالحق هستند، در سازماندهی مجدد طالبان و القاعده و گسترش افراطی گری درپاکستان نقش داشته اند.

احتمالا ازسال ۲۰۰۳ انتقادات از پاکستان باردیگر بالاگرفت و این کشور باردیگر متهم به سازماندهی مجدد طالبان درپاکستان گردید.اما مقامات پاکستانی به شدت چنین اتهاماتی را ردمی کردند وتاکید داشتند برتعهد خود در راستای مبارزه با تروریسم وفادارند.اما برخلاف این اظهارات زلمی خلیلزاد سفیروقت امریکا درکابل آشکارا پاکستان را به سازماندهی مجدد طالبان متهم کرد.او در۲۰ اپریل ۲۰۰۳ طی کنفرانس مطبوعاتی پاکستان را مسئول بی ثباتی درافغانستان خواند.او گفت اوضاع بد جنوب افغانستان در نتیجه تمرکز افراد طالبان در امتداد سرحدات پاکستان است. وی از همکاری پاکستان با مخالفین دولت افغانستان به منظور تداوم تشنج درافغانستان سخن گفت.[۱]

بارنت روبین محقق غربی نیز می‌نویسد: «استخبارات جمع آوری شده در دوران تهاجم نظامی غرب در نیمه سال۲۰۰٦ این حقیقت را تایید می کند که سازمان استخباراتی نظامی پاکستان‌آی اس آی به پشتیبانی فعال از رهبری طالبان که اکنون در کویته مرکز ایالت بلوچستان در غرب پاکستان فعالیت می‌نماید، ادامه می‌دهد. در نتیجه این پشتیبانی شورشیان ماورای سرحد از جامعه فقرزده و حکومت ناتوان

۱. اندیشمند، همان، ص۲٤۹.

افغانستان به طور موثر بهره گرفته است.»[۱]

درکنار این بازی پاکستان یکسری طرح‌های بازسازی را نیز درافغانستان روی دست گرفت، اما این طرح درست درجاهایی روی دست گرفته شد که مربوط به پشتون‌ها می‌گردید و این پیام را می‌رساند که این پاکستان است که حامی پشتون‌های افغانستان میباشد. ترمیم سرک تورخم- جلال آباد و ترمیم لیسه رحمان بابا در کابل نمونه‌ای ازاین تلاش‌های غرض آلود به شمار می‌رود.

پاکستان برای راضی نگهداشتن کشورهای غربی، یک سری اطلاعات جزیی در اختیارغربی‌ها قرار داد و چند تن از تروریست‌های معروفی که تاریخ مصرف آنان به اتمام رسیده بود، دستگیر کرده و به غربی‌ها تحویل داد و یا در جریان دست گیری کشتند. پرویز مشرف ازدستگیری چند تن از این افراد در کتاب خود باآب وتاب سخن می‌گویند، درحالی که تاریخ مصرف این افراد برای انجام فعالیت‌های تروریستی به اتمام رسیده بود. از جمله کسانی که دستگیر ویا درجریان عملیات کشته شده‌اند افرادی چون ملاعبدالسلام ضعیف سفیر امارت طالبان درپاکستان، احمد عمر سعید شیخ که دانیل پیرل روزنامه نگارامریکایی را ربوده و به قتل رسانید، کامران میر که به یک کلیسا در پاکستان حمله کرد و در درگیری با پولیس کشته شد، مولانا مسعود ازهر کشمیری که با هواپیمای ربوده شده هندی مبادله گردیده بود، او را فقط دستگیر کرد و به هند تحویل نداد. ابوزبیده که با القاعده ارتباط داشت و دیگر کسانی که نام و فعالیت‌های آن‌ها در تشکیلات تروریستی افشاگردیده بود و دیگر به درد تشکیلات القاعده و طالبان نمی‌خورد، آنان را دستگیر و تعدادی ازآن‌ها را به امریکا تحویل دادند. آقای مشرف در کتابش می‌نویسد: «ما ٦٨٩ تروریست را بازداشت کرده ایم و ۳٦۹ تن آنان را به آمریکا تحویل داده ایم. از این درک، میلیون‌ها دالر انعام گرفته ایم.»[۲] از تحویل دادن این افراد درعین حالی که استخبارات پاکستان از امریکایی‌ها انعام گرفته اند، با این

---

۱. اندیشمند، همان، ص۳۰۷.

۲. مشرف، پرویز، پیشین، قسمت دوم.

معامله رد فعالیت‌های جدید طالبان و القاعده را درخاک خود مخفی نگه داشته است. تا دربازی دوپهلو بتواند استراتژی دراز مدتی که درافغانستان دارد، دنبال نمایند.

باشکل گیری دولت ملی درافغانستان به رهبری آقای کرزی، جریان ناسیونالیسم پشتون به صورت خزنده و آرام شروع به فعالیت کرد، این جریان در افغانستان سعی کرد تا قدرت‌های کلیدی را دردولت بدست گیرند و نوعی هماهنگی فرامرزی با ناسیونالیسم پشتونی را درآن سوی خط دیرند ایجاد نمایند.

درست همانطوری که جریان افراط گرایی اسلامی درایالت سرحد باردیگر پرورش داده می‌شد تا به داخل افغانستان رخنه نمایند. جریان ناسیونالیسم پشتون نیز سعی می‌کرد، مرزهای دیورند را درنوردیده به ایالت سرحد و بلوچستان نفوذ نماید.اما رشد فزاینده افراطی گری مذهبی به مراتب تندتر و شتابنده تراز رشد این جریان ناسیولیستی بود. قبل ازآن که جریان ناسیونالیسم به مرزهای دیورند برسد، افراطی گری مذهبی به نام طالبان بار دیگر به سرعت این خط مرزی را درنوردید و جنوب و جنوب شرق را به تسخیر خود درآوردند.

امارشد ناسیونالیسم پشتونی درافغانستان نه توان ایجاد چنین تشکیلاتی را داشت و نه می‌توانست مردم آن سوی مرز را به سوی خود متمایل سازد، اما جریانی بود که درافغانستان شکل گرفته بود و این جریان در ساختار قدرت افغانستان نفوذ داشت. اقای اندیشمند در کتابش می‌نویسد: «کرزی حمایت از ناسیونالیزم پشتون را در حلقه محوری حاکمیت تشکیل داده بودند، موضوع تقویت ناسیونالیزم پشتون را در افغانستان و پاکستان مورد بحث قرار دادند. حتی گاهی از طرح پشتونستان بزرگ و از بین بردن خط دیورند سخن به میان می‌آمد. نشریه آسیا تایمز در ۲۹ اکتوبر ۲۰۰۶ نوشت.» برخی از مقامات افغان صحبت از نقشه جدیدی می‌کنند که در آن شهرهای مهم پاکستان مثل پیشاور و کویته جزو خاک افغانستان محسوب شوند. مقامات پاکستانی هم اخیرا از ملاقات‌های بین حامد کرزی و خان عبدالولی خان رهبر پشتون‌ها مطلع شده‌اند که باعث نگرانی آنها شده است. بخصوص این که فهمیده‌اند این مذاکرات با ترغیب امریکایی‌ها صورت گرفته است. ملاقات اخیر ولی خان و

حامد کرزی که برخلاف روند مذاکرات برنامه ریزی شده رسمی در ایالت سرحد و بلوچستان انجام شد، بحث داغ پشتونستان را داغ تر از همیشه کرد. موضوعی که به وضوح مورد حمایت امریکا هم است.»[۱]

هرچند جریان ناسیونالیزم پشتون درافغانستان و پاکستان، نتوانسته‌اند ازپایگاه گسترده مردمی برخوردار باشند، اما طی شش سال حکومت قانونی درافغانستان سبب گردید این عوامل درافغانستان و پاکستان باردیگر پیوند بخورند و دور محورهمان سیاستی بچرخند که در دوره‌های ظاهرشاه و داود خان وجود داشت. به قول آقای اندیشمند: همکاری کرزی با ناسیونالیزم پشتون برای مصون ماندن از شرجریان‌های اسلامی مورد حمایت پاکستان چنان است که اگر حزب خلق از جنازه خان عبدالغفار خان به عنوان سمبول جریان ناسیولیزم پشتون پاکستان استقبال کرد. کرزی در صدد اعمار مقبره وی در جلال آباد برآمد. کرزی در ١٤اپریل ۲۰۰۷(۲٤ حمل ١٣٨٦) با اسفندیارولی رهبر حزب عوامی ملی پاکستان و نواسه خان عبدالغفار خان باز سازی مجتمع مزارغفار خان را افتتاح کردند.اسفند یارولی درمراسم افتتاح گفت: دیروز افغان بودم امروزافغان هستم وفردا نیز افغان خواهم بود. گل آقا شیرزوی والی ننگرهار نیز مردم آن سوی دیورند را افغان خواند و اظهار داشت که اعمار مجتمع عبدالغفار خان به مرکز همبستگی و وحدت ملی افغان‌های دوطرف خط دیورند مبدل می‌شود.[۲]

هرچند که پاکستان نیز گرفتار تنش‌های قومی است و در بحران ناسیونالیزم دست و پا می‌زند، اما هرگز اجازه نمی‌دهد ناسیونالیزم پشتون درایالت سرحد رشد کند. آن‌ها رشد ناسیونالیزم پشتون را درپاکستان مواجه با خطر جدایی و تجزیه پاکستان می‌دانند و هرگز آن را با افراطیت اسلامی دراین منطقه عوض نمی‌کنند.

درچنین وضعیتی تنها دستآوردی که منطقه ازآن متاثر می‌گردد، تنش‌های دوام دار و خسته کننده و عدم اعتماد لازم میان افغانستان و پاکستان است.

---

۱. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین، ص٢٦٩.

۲. اندیشمند، همان، ص ٢٦٩.

تداوم بی‌اعتمادی گذشته

به همین دلیل از ابتدای حکومت آقای کرزی تاحال روابط سیاسی میان کابل و اسلام آباد همیشه برمبنای عدم اعتماد لازم با یک دیگر بوده و درموضع گیری‌های سیاسی طرف مقابل را به کارشکنی و یاناتوانی متهم کرده اند. آقای کرزی در هفتم جولای ۲۰۰۳ موضع تندی علیه پاکستان گرفت و این کشور را به دخالت به امور افغانستان متهم کرد. به دنبال آن علیه دولت پاکستان تظاهرات گردید، این تظاهرات که در وزیر اکبرخان صورت گرفت تظاهر کنندگان به سفارت پاکستان حمله کردند و شیشه‌های سفارت را شکستند. این آغاز تنش میان اسلام آباد و کابل بعد از سقوط طالبان به شمار می‌رفت و باردیگر تظاهرات‌ها و تشنجات دهه پنجاه زنده گردید. ازاین به بعد روابط سیاسی میان دوکشورحالت گرگ میش را به خودگرفت و درفرصت‌های مناسب هیچ یک از رهبران دوکشور از کوبیدن و متهم کردن یک دیگر دریغ نکرده‌اند و نیزدر نقش دیگر همدیگر را برادر نیز خطاب نموده اند!.

در مارچ ۲۰۰۵ توطئه ترور زلمی خلیلزاد سفیر وقت امریکا درکابل کشف گردید. طراحان اصلی این ترور چند تن پاکستانی بودند که درکابل دستگیرگردیدند. پاکستان ازهمان ابتدا به آقای خلیلزاد نگاه منفی داشت و او را احیاگراصلی جریان ناسیونالیسم جدید پشتون درافغانستان می‌دانست. هرچند پاکستان دخالت داشتن دراین توطئه را انکار کرد، اما افراد دستگیر شده پاکستانی درکابل نشان می‌داد که دست‌های استخباراتی پاکستان دراین قضیه دخیل است. کشف این توطئه تشنج بیشتری میان دوکشور ایجاد کرد. پاکستان درموضع گیری‌های تبلیغاتی علیه دولت کرزی ادعا کردند که حقوق پشتون‌ها در دولت افغانستان ضایع شده و این کشور خواهان اعاده حقوق آنان است. درچنین وضعیتی آقای کرزی پنجمین سفر خود را به پاکستان آغاز کرد. این سفر دستآوردهای خوبی را به همراه نداشت. او پس از بازگشت دریک سخنرانی گفت: اگر پاکستان با کارت قومی افغانستان بازی کند و با این کارت بازی پشتون و غیر پشتون را براه اندازد این افغانستان خواهد بود که از لحاظ تاریخی با قوت بیشتر توان انجام‌ای بازی

را دارد.[۱]

در ۱۸ می۲۰۰۶ کرزی گفت: پاکستان فرزندان افغانستان را به سوزاندن مکاتب، کشتن مهندسان و کارکنان خارجی اموربازسازی درافغانستان تشویق می‌کند. من بارها در این مورد با پرویز مشرف رئیس جمهورپاکستان صحبت کرده ام. من بارها به مقامات پاکستانی گفته ام که دیگر زمان آن گذشته است که تصامیم در مورد سرنوشت افغانستان در اسلام آباد گرفته می‌شد.»

درمقابل آقای شیرپاو وزیر داخله وقت پاکستان که یک پشتون است کرزی را دروغ گو خطاب کرد. آقای مشرف در اوایل پاییز ۲۰۰۶ به کابل سفر کرد، این سفردر یک فضای تنش آلود همراه بود، او باردیگر انکار کرد که طالبان و دیگر نیروهای تروریستی ازخاک پاکستان تقویت می‌شوند او که دریک کنفرانس مشترک خبری با آقای کرزی شرکت کرده بودگفت «پاکستان کاملا براوضاع سیاسی وامنیتی کشور مسلط است و نیروهای امنیتی ما این توان را دارند که در کوچک ترین فرصت پاسخ کوبنده به نیروهای تروریستی و جریان‌های افراطی که امنیت و ثبات پاکستان را به خطراندازند، بدهند. او گفت حدود ۸۰ هزار نیروی نظامی شامل پولیس و اردو را در نوار مرزی با افغانستان مستقر کرده اند، تا بتوانند مانع ورود تروریست‌ها از داخل خاک پاکستان به افغانستان شوند.

تنها دستاورد سفر وی به کابل این بود که او اعلام کرد با قبایل خودمختار دروزیرستان پیمان آتش بس امضاکرده است و این قبایل قول داده‌اند از طالبان حمایت نکند. اما این آتش بس برای افغانستان نتیجه معکوس داد و سران قبایل که خیال شان از حملات نظامیان پاکستان راحت شده بود، حمایت شان را از طالبان و القاعده بیشترکردند. برخی از تحلیل گران در امورافغانستان به این باور رسیده‌اند که پاکستان عمدا برای گسترش آشوب درافغانستان و حمایت از طالبان چنین معاهده‌ای را امضاکرده اند. درادامه تنش‌ها میان دوکشورآقای مشرف در سپتمبر ۲۰۰۶ درمقر

۱. اندیشمند، همان، ص ۲۹۱.

سازمان ملل کرزی را به مرغی تشبیه کرد که برای فرار از واقعیت‌ها سر به زیر برف می‌برد. او که دراجلاس عمومی سالانه سازمان ملل سخنرانی می کرد، گفت ملاعمر در قندهار مخفی شده وطالبان پیدیده افغانی است که براثر ضعف دولت افغانستان و تضییع حقوق پشتون‌ها در جنوب کشور میان توده‌های مردم رشد کرده است. درمقابل سخنان کرزی درمقر این سازمان از نزاکت همراه بود و هیچ توهینی به مشرف نکرد، اما تاکید نمود که ملاعمردرکویته پاکستان است وپدیده دهشت افگنی را باید در بیرون ازافغانستان جستجو کرد. دورئیس جمهور پس از سخنرانی درمقر سازمان ملل در سوم اکتوبر ۲۰۰٦ با جورج بوش رئیس جمهورامریکا دیدار کردند، آنان دراین دیدار با یک دیگر دست ندادند و بوش دروسط آن دو قرار گرفته بود. دراین دیدارطرح برگزاری جرگه امن منطقه‌ای میان قبایل دوطرف پیشنهاد گردید. ازآنجایی که پاکستان دراین پروسه چندان تمایل نداشت، پس ازیک سال درکابل برگزار گردید، اما هردوطرف پیش از برگزاری اجلاس با هم توافق کردند که مسئله خط مرزی دیورند و حقوق پشتون‌های آن سوی مرز دراین اجلاس مطرح نگردد.

با آن که این طرح در واشنگتن پیشنهاد گردید اما تنش میان کابل و اسلام آباد کاسته نشد. تبلیغات رسانه‌ای علیه یک دیگر همچنان ادامه پیدا کرد.

پس ازاین دیدراد بود که خورشید قصوری وزیر خارجه پاکستان در مصاحبه‌ای گفت، ناتو ودولت افغانستان بجای جنگ باطالبان باید با آنان مذاکره کنند. این سخنان خشم دولت افغانستان را برانگیخت.

در۱۳ دسمبر آقای کرزی در یک سخنرانی در قندهار گفت: پاکستان به اهدافش نخواهد رسید و بسیاری از امپراتوران پوزه اش به خاک مالیده شده است. کرزی دراین سخنان گفت مشرف تلاش دارد که پشتون‌ها را طالبان معرفی کند تا این قوم را بدنام نماید.

درادامه تنش‌های سیاسی میان دو کشور آقای مشرف در ۲٦ سپتمبر ۲۰۰٦ طرح حصار و سیم کشی مرزهای دوطرف خط دیورند را مطرح کرد، دولت افغانستان

دریک واکنش سیاسی با آن مخالفت کرد و آن را جدایی میان یک قوم خواند، ولی پاکستان باز هم روی این طرح اصرار ورزید و در ۲٦ دسمبراز مین گزاری برخی از مناطق مرزی میان دوکشور سخن گفت، دولت افغانستان بار دیگربه این بهانه با آن مخالفت کرد که افراد بی گناه دردوطرف مرز تلف می گردند و برخی ازکاشناسان آن را یک حرکت سیاسی پاکستان برای کنترول مرزی دیورند دانستند.

برخورد نظامی در منطقه جاجی پکتیا در ۱۳ می۲۰۰۷(۲۳ ثور ۱۳۸٦) میان نیروهای مرزی دوطرف از جدیترین برخوردهای مسلحانه میان پاکستان و افغانستان در حکومت رئیس جمهور کرزی محسوب می‌شود. در این برخورد پاکستانی‌ها قطعات نظامی مرزی افغانستان و مناطق مسکونی را در جاجی گلوله باران توپخانه‌ای کردند. دراین حملات ۱۳ نفر از هموطنان ما کشته و ۲۸ نفر زخمی شدند. پس ازاین رویداد وزات خارجه افغانستان به سازمان ملل شکایت کرد واین حمله را خلاف اعلامیه حسن همجواری ۲۰۰۲ کابل دانست. پس ازگذشت چند روز برای روشن شدن وضعیت دراین منطقه هیئت‌هایی از دوکشورمامورگردیدند تا آن چه را که اتفاق افتاده است، مورد بررسی قرار دهند. یک هیئت از جانب افغانستان برای بازدید به تری منگل پاکستان رفتند تا وضعیت را بررسی نمایند، در هیئت افغانی چند تن آمریکایی نیز بودند، وقتی آنان به تری منگل رسیدند، نظامیان پاکستان به روی هیئت افغانی آتش گشودند، دراین حمله چندنفر کشته و زخمی گردیدند، از جمله دو امریکایی کشته شدند.با این که این حمله با لباس نظامیان پاکستانی صورت گرفته بود، این کشور مسئولیت آن را به دوش نگرفت و آن را کار طالبان دانست.

مشکل اساسی چیست؟

آنچه گفته آمدیم این نتیجه بدست می‌آید که ازبدو تشکیل کشور پاکستان تاکنون تنش سیاسی میان افغانستان وپاکستان ادامه یافته است. عامل اصلی بحران و چالش سیاسی میان دوکشور وجود خطی مرزی دیورند است این خط که بخش وسیعی از سرزمین پشتون‌ها را جزء خاک پاکستان قرار داده، به چالش‌های سیاسی دوام داری تبدیل شده است. این دوکشور برای پیش برد اهداف خود از دو جریان

فکری متخالف در پشتونستان حمایت کرده‌اند که عبارتند از گرایش اسلام گرایی دیوبندی که تفسیرسلفی گری ازاسلام درسه دهه اخیرباآن همراه گردیده و جریان هویت طلبی ناسیونالیسم پشتون. افغانستان و پاکستان هرکدام براساس استراتژی و اهدافی که دنبال کرده اند، از این گرایش‌ها حمایت نموده اند.

پاکستان ازبدو تاسیس جریان ناسیونالیسم استقلال طلب پشتون را درسایه رشد وپرورش گروه‌های اسلام گرا در پشتونستان تضعیف کرد. پاکستان نه تنها از نیروهای اسلام گرا دراین منطقه دربرابر ناسیونالیست‌ها بهره برد، بلکه نیروهای ملیشه یی اسلام گرای پشتون را برای تسخیر کشمیر گسیل داشت و شبه نظامیان قبایل اولین نیروهای ایلجاریی بودند که در جنگ اول هند و پاکستان به سوی کشمیر گسیل شدند و تا سرینگر به پیش رفتند. جنگ اول هند و پاکستان تجربه خوبی بود که دولت مردان پاکستان دریافتند درپشتونستان باید جریان‌های اسلامی با برداشت‌های متفاوت از اسلام ادامه پیدا کند. این کشور در منازعه سیاسی که با افغانستان داشت، با تقویت گروه‌های اسلامی مانعی برای نفوذ افغانستان درپشتونستان گردید. طی سه دهه اخیرپاکستان جریان‌های اسلام گرا را در پشتونستان و یا همان ایالت سرحد فعلی درحمایت از گروه‌های جهادی و سپس طالبان فراخواند واکنون این حمایت‌ها به قوت خوداادامه دارد. نیروهای طالبان هم اکنون نیز با فتوای جهاد سمیع الحق و دیگرافراطیون پاکستانی درایالت سرحد انگیزه جنگ و خشونت را درخود ذخیره می کنند. طی سه دهه اخیر جریان‌های افراطی درپاکستان و افغانستان با سازمان استخبارات پاکستان پیوند ناگسستنی یافته‌اند واین گروه‌ها همیشه مجریان فداکار طرح‌ها و اهداف‌ای اس‌ای بوده اند. جیمزجونز جنرال نیروی دریایی امریکا و فرمانده قوای ناتو در اروپا در اظهاراتش در۲۱ سپتمبر ۲۰۰۶ در یک جلسه علنی روابط خارجی سنای امریکا تاکید نمود که قرارگاه مرکزی طالبان هنوز درشهر کویته‌ی پاکستان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. اطلاعات استخباراتی واصله به مقامات رسمی قوای نظامی غربی در افغانستان حاکی از شواهد متقن و قوی است مبنی بر این که اداره آی اس آی پاکستان فراهم آوری کمک برای شورای رهبری

طالبان در این شهر را رهبری می‌نماید. شورای دیگری از قوماندانان طالبان که عملیات شورشی درشرق افغانستان راسازمان می‌دهد، در ایجنسی‌های قبایلی پاکستان واقع درشمال و جنوب وزیرستان جابجا گردیده است.این شورا اتحاد خود رابا جنگ جویان طالبان پاکستانی و نیز با جنگ آوران جهادی خارجی استحکام بخشیده است.[۱]

جنرال مارتین شویترز یکی از فرماندهان ارتش آمریکا درافغانستان می گوید: رفت و آمد جنگجویان در ماه جاری در مرز دو کشور پاکستان و افغانستان افزایش یافته است. اودر مصاحبه با تلویزیون خصوصی جیوی پاکستان گفته است: برای مقابله با این ترددها آمار حملات ۲۵۰ برابرافزایش یافته است.این به این معنا است که میزان فعالیت‌های تروریستی این گروه نیز به اندازه‌ای افزایش یافته است که نیروهای ناتو ناچار شده‌اند میزان عملیات‌ها و حملات خود را در داخل افغانستان ۲۵۰ برابر افزایش بدهند.[۲]

درشرایط فعلی اگرروند رشد ناسیونالیسم دربرابر روند روبه افزایش اسلام گرایی و افراطیت مذهبی در میان پشتون‌هامقایسه گردد، به خوبی روشن می گردد که این جریان به اندازه قطره دربرابر دریا است. امروز پاکستان درسایه حمایت از رادیکالیسم اسلامی، حتی این حق را به خود می‌دهد که درامور افغانستان دخالت نماید و ادعا حقوق پشتون‌ها را درافغانستان مطرح نمایند. سرنوشت سیاسی کاملا به شکل معکوس آن نسبت به سه دهه پیش رقم خورده است، سه دهه پیش داودخان خواهان حقوق غصب شده پشتون‌ها درپاکستان بود و اکنون این پاکستان است که در سایه حمایت از بنیادگرایی حقوق پشتون‌ها را درافغانستان مطالبه می کند. برهمین اساس درشرایط فعلی سخن گفتن از پشتونستان و مردود شمردن خط دیورند به قول آقای اندیشمند رویایی بیش نخواهد بود.» شاید برای ناسیونالیست‌های پشتون در

---

۱. اندیشمند، همان، ص۳۰۷.

۲. میرزاد، محمد امین، فعالیت طالبان درنوار مرزی چندین برابرشده است، روزنامه افغانستان، ۲۵/٦/۲۰۰۷.

افغانستان و داخل حلقه‌های محوری دولت، باز گشت به منازعه دیورند با استفاده از حضور سیاست جدید امریکایی‌ها در افغانستان و منطقه تحقق رویای افغانستان کبیر و ایجاد یک دولت مقتدر پشتون باشد. اما وقوع چنین امری درحد یک رویا و توهم باقی می‌ماند.»[۱]

درچنین وضعیتی پاکستان نه تنها دستی باز دراین رقابت‌ها دارد بلکه به آسانی می‌تواند دخالت‌هایش را درامور افغانستان ادامه بدهد. درچنین وضعیتی این افغانستان و مردم این سرزمین است که درآتش کینه توزی‌ها و نفاق خط دیورند می‌سوزند. ملکوویلیام ریفکیند وزیر خارجه اسبق انگلیس در زمان تاچر می گوید: «هیچ کسی شک ندادر که رهبری طالبان دو پایگاه عملیاتی در داخل خاک پاکستان دارند و به این هم کسی شک ندارد که پاکستانی‌ها نه به خاطر این که تمایلی به تروریسم دارند و یا از سازمان القاعده که باطالبان تفاوت دارند، الهام می گیرند، بلکه این به خاطریست که منافع ملی دراز مدت پاکستان را غرب به طور کامل نادیده گرفته است. نخستین نکته‌ای که باید درک کرد این است که مرز میان افغانستان و پاکستان را تاحال دولت‌های مختلف افغانستان به رسمیت نشناخته‌اند و این مسئله در واقع عامل اصلی در گیری است.»[۲]

«تمام بحرانی که درطول پنجاه سال دراین منطقه اتفاق افتاده خط مرزی دیورند و قضیه پشتونستان درآن نقش اساسی داشته است. همانطوری که حمایت از پشتونستان استراتژی درازمدت افغانستان را درزمان ظاهرشاه و داود خان تعیین کرد و این کشور را به سوی اتحاد جماهیر شوروی سوق داد و ناسیونالیسم پشتون در سایه این حمایت‌ها درافغانستان و پاکستان جان گرفت؛ استراتژی درازمدت پاکستان را درقبال افغانستان نیز قضیه پشتونستان یا ایالت سرحد تعیین کرده و درسایه این استراتژی از گروه‌های ائتلاف هفت گانه زمان جهاد حمایت به عمل آوردند و تلاش کردند تا حزب اسلامی حکمتیاررا به قدرت برسانند و پس از ناکامی این

۱. اندیشمند، محمد اکرام، پیشین، ص۳۱۹.
۲. اندیشمند، همان، ص۳۱۵.

حزب، طالبان را به عنوان جایگزین پیدا کرد و حمایت از این گروه را حتی بعد از حمله امریکا به افغانستان نیز ادامه داد. هرچند آقای کرزی می گوید اگر پاکستان با کارت قومی درافغانستان بازی کند این افغانستان است که برنده است، روند بازی ازگذشته تا کنون نشان داده است که پاکستان دراین بازی به مراتب قویتر و موفق تر ازافغانستان عمل کرده است. حمایت از پشتون های افغانستان درسایه طالبان قوی ترین برگ برنده‌ای است که دست جریان ناسیونالیسم پشتون را درافغانستان از پشت بسته است تا کوچک ترین دخالتی درآن سوی خط دیورند نتوانند. بزرگ ترین توان افغانستان دراین بازی فقط همان بود که مقبره خان عبدالغفارخان را درکنارنوه اش عبدالولی خان افتتاح نمایند وپشتونهای هردو طرف مرز را افغان بخوانند. درحالی که پاکستان تا نزدیکی‌های قصرآقای کرزی نیز پیش آمده و درافغانستان دست اندازی می کند.

درسال ۲۰۰۷ پرورش افراطیت چنان درپاکستان رشد کرد که تاچند قدمی خانه آقای مشرف را هم تسخیر کرد و وی مجبورشد که به غایله لال مسجد خاتمه بدهد و از آن به بعد خود بارها به رشد تروریسم و افراط گرایی درپاکستان اعتراف کرد و شعار مبارزه جدی با افراط گرایی را داد، اما چرا افراطیت در ایالت سرحد ریشه کن نمی‌گردد؟ آیا کسی می‌تواند باور کند که پاکستان تصمیم جدی برای ریشه کنی تروریسم و افراط گرایی از خاک خود گرفته است؟ واقعیت این است که دولت مردان پاکستان هرگز نمی‌خواهد افراط گرایی ازاین منطقه ریشه کن گردد، درواقع ثبات این کشور دروجود چنین گروه‌هایی درایالت سرحد بستگی دارد. وقتی پاکستان از سوی امریکا درسال ۲۰۰۱ تهدید شد که با امریکا باشد یا این که این کشور را به عصرحجر برمی گرداند، درچنین شرایط خطرناک امریکا رافریب داد و بابازی دوپهلودوباره به تقویت طالبان پرداختند، چگونه می‌توان باور کرد پاکستان با گذر از این مرحله خطر ناک دست از حمایت طالبان برمی دارد؟ درچنین وضعیتی طبیعی است که جنگ و ناامنی و بحران از افغانستان ریشه کن نخواهد شد و پاکستان تازمانی که به اهداف دراز مدتش نرسد، از سرنوشت این کشور دست بردار نخواهد

بود. افغانستان درشرایط فعلی چنان دروضعیت دشوار قرار گرفته است که به جایی این که درباره حقوق و آزادی‌های پشتون‌های آن طرف دیورند فکر کنند، برای رهایی خود از این بحران ناچار است که به خواست دراز مدت پاکستان تن دردهد تا دست‌های این کشور را درامورداخلی خود کوتاه نماید. استراتژی دراز مدت پاکستان چیزی نیست جز شناسایی خط دیورند به صورت رسمی از سوی دولت افغانستان.

چه باید کرد؟

اکنون سئوال این است که برای برون رفت از بحرانی که حد اقل پنجاه سال ادامه داشته چه باید کرد؟ دراین مدت طولانی افغانستان درقبال این بحران زیان‌های جبران ناپذیر را متحمل گردیده و اکنون نیز درصورتی که این بحران ادامه پیدا کند، هرگزافغانستان مسیر پیشرفت و توسعه را طی نخواهد کرد و باردیگر کشورما در گرداب جنگ و خشونت و افزایش مواد مخدر به جای پیشرفت و توسعه سیر قهقهرایی خواهد کرد. اکنون به این سئوال باید پاسخ اساسی داد که آیا عدم شناسایی خط دیورند که بحران‌های متعدد ۵۰ ساله را برای کشور ما به وجود آورده است، ارزش آن را دارد که بازهم ادامه پیدا کند؟ تصویری که درچند فصل گذشته از سرنوشت پشتونستان ارایه گردید به خوبی روشن می‌کند که پاکستان تازمانی که این خط از سوی افغانستان به رسمیت شناخته نشود، افراطی گری ورادیکالیسم اسلامی را دردو ایالت سرحد و بلوچستان تضعیف نخواهد کرد و همیشه به عنوان سربازان تحمیق شده آنان را برای خرابکاری به سوی افغانستان روان خواهند کرد و جنگ ادامه خواهد یافت. پس اکنون آیا وقت آن نرسیده است که با تغییر استراتژی از سوی افغانستان پارادوکس رادیکالیسم بنیاد گرایی و ناسیونالیسم ناموفق پشتون در پشتونستان برطرف گردد؟ زیرا تازمانی که این پارادوکس دراین منطقه جریان داشته باشد، رقابت‌های بی پایان بین دوکشورهمسایه ادامه خواهد یافت و هردو کشوراستراتژی دراز مدت خود را روی پارادوکس‌های یادشده استوار خواهد کرد.

باتوجه به عقب ماندگی و بدبختی افغانستان روشن است که دراین بازی این افغانستان است که درسایه دفاع از ناسیونالیسم ناموفق پشتون، به اهداف و خواسته‌هایش در پشتونستان نمی‌رسد.

شاید این نوشته برای برخی از هموطنان پشتون ما گران تمام شود که این قلم شناسایی خط دیورند را از سوی افغانستان یگانه راه حل می‌داند. اما باید گفت که دراین نظر افرادآگاه واندیشمند زیادی از هموطنان پشتون هستند که درگذرزمان به این نتیجه رسیده‌اند و شناسایی خط دیورند را یگانه راه حل برای برون رفت ازبحران فعلی و کوتاه کردن دست پاکستان از افغانستان می‌دانند.

براین اساس این قلم بجای آن که خود برای ضرورت شناسایی خط دیورند، تاکید کنم و برای آن دلایلی را ارایه دهم، نوشته‌ها و استدلال‌های تعدادی از نویسندگان روشنفکر پشتون را نقل می‌کنم که برای ضرورت شناسایی خط دیورند ارایه داده اند.

آکادمیسین سیستانی یکی ازنویسندگان و محققان پشتون است وی درمقاله‌ای به عنوان «بخاطر نجات وطن از بحران چاره یی جز نوشیدن جام زهر«خط دیورند» نیست.» با دلایل زیادی ثابت می‌کند که یگانه راه برون رفت از بحران فعلی و جلوگیری از دخالت‌های پاکستان شناسایی خط دیورند از سوی دولت افغانستان است. او می‌نویسد: «نمی‌دانم کسی از دولت مردان کشورتا کنون به این فکر افتاده که جلو این کشت وکشتار در جنوب وشرق افغانستان گرفته شود یا خیر؟... آیا بمباردمان در جنوب وشرق کشور باید تا نابودی آخرین فرد پشتون ادامه یابد یا اینکه بالاخره این جنگ باید در یک جایی توقف کند؟ ظاهراً بهانه جنگ و بمباردمان مناطق جنوب وشرق، حضور فعال طالبان عنوان میشود. این طالبان از کجا می‌آیند؟ معلوم دار از پاکستان می‌آیند، این حقیقت را هم حکومت افغانستان می‌داند وهم نیروهای خارجی مستقر درافغانستان... مگر پاکستان در عین حالی که میلیاردها دالر پول وامتیازات نظامی از امریکا وانگلستان گرفته ومی گیرد، آنطور که

می‌باید وشاید جلو طالبان وتروریستان را به افغانستان نمی‌گیرد.چرا؟ برای اینکه پاکستان با افغانستان دشمنی واختلاف نیم قرنه دارد وتا این دشمنی رفع نگردد، جلو طالبان را که مولود خود آن کشور است نمی‌گیرد و وقتی پاکستان از اعزام طالبان در افغانستان دست نگیرد، بمباردمان وکشتار مردم ملکی وغیر نظامی در مناطق جنوب وشرق کشورتا بسیار سال‌های دیگر ادامه خواهد یافت.» او درجای دیگری از مقاله اش می‌نویسد: «من به عنوان یک عنصر وطنخواه وروشنفکر پشتون وظیفه ایمانی ووجدانی خود میدانم تا هم تباران خود را از سرصدق دل آگاهی بدهم... کسانی که خط دیورند را به عنوان کلید حل بحران موجود افغانستان وپاکستان ارزیابی نمی‌کنند واز روی غرور خشک افغانی می گویند که ماهرگز خط دیورند را به رسمیت نمی‌شناسیم، باید توضیح بدهند که منظور شان از این سخن چیست؟ آیا منظور شان اینست که سرزمین‌های آنسوی دیورند که یکصد و پانزده سال قبل به ما تعلق داشته اکنون هم به ما تعلق دارد ؟ پس اگر به ما تعلق دارد، چرا وقتی پاکستان لشکر۹۰ هزاری خود را درمناطق قبایلی سوق و مستقر نمود و به بمباردمان مردم پشتون در دهات وقصبات وزیرستان شمالی وجنوبی و دره سوات و یا باجور و مومند وغیره محلات شروع نمود وتا هنوز با بیرحمی مردم مناطق مذکور را سرکوب کرده می‌رود، خاموشی اختیارکرده‌اند و صدای اعتراضی بلند نمی‌کنند؟ ومردم را به قیام وحرکت در برابر پاکستان فرانمی خوانند؟ این خموشی چه معنای دارد، جزاینکه آن‌ها در دل خط دیورند را برسمیت شناخته‌اند ولی برای تظاهر به وطن دوستی می گویند ما خط دیورند را به رسمیت نمی‌شناسیم. آنهایی که مدعی از خود شمردن دو ایالت شمال غربی پاکستان زیرنام پشتونستان هستند، گاهی باخود فکر کرده‌اند که چنین ادعایی پس از یکصد وپانزده سال با هیچ گونه پشتوانه نظامی واقتصادی وحربی وحمایت خود مردم محل، یک ادعای بی معنا، بی موقع وناسنجیده است که با منطق زمان هیچ گونه همخوانی ندارد ومردم به ریش مدعی می‌خندند. از آن گذشته آیا گاهی از خود پرسیده ایم که مردمان سرزمین‌های مورد ادعای ما هم از

خود حق واراده یی دارند، چرا ما به اراده آن‌ها احترام نمی‌گذاریم و آنچه را خود آن‌ها میخواهند، ماهم برای شان نمی‌خواهیم؟ از زمان تاسیس پاکستان تاکنون هیچ یک از رهبران سیاسی پشتون نگفته که ما الحاق خود را با افغانستان میخواهیم، بلکه قبل ازتاسیس پاکستان، ونیز در سال‌های اول بعد از تشکیل آن کشور، رهبران پشتون‌ها در جرگه‌های قومی خود خواهان یک پشتونستان اسلامی ومستقل بودند...با روی کار آمدن جنرال ضیاءالحق ورشد بی سابقه جنبش اسلام گرائی در پاکستان، جای ناسیونالیزم پشتون را احزاب شش گانه اسلامی چون: «جماعت اسلامی» و «جمعیت العلمای پاکستان»، «سپاه صحابه»، جمعیت «اهل حدیث» و «جمعیت العلمای شاخه مولاناسمیع الحق»، که همه تحصیل دید گان مکتب دیوبند پاکستان اند، گرفته‌اند وامروز همین شش حزب اسلامی بیش از هشتاد فیصد مردم دو ایالت شمال غرب پاکستان را بدنبال خود می‌کشند و قدرت ایالتی هم در دست این رهبران مذهبی است. این رهبران مذهبی که همه یا اکثریت شان پشتون تباراند، هیچ گاهی نگفته ونمی گویند که آن‌ها خواهان یک پشتونستان آزاد وحتی یک ایالت خود مختاردر چوکات پاکستان هستند.آن‌ها خواهان بقای وضع موجود درپاکستان اند.درحال حاضررهبرعمومی احزاب شش گانه اسلامی مولانا فضل الرحمن یک پشتون است که با صراحت از طالبان حمایت می‌کند و پس از ختم جرگه امن کابل طی سخنرانی درپاکستان به ارتباط به امنیت گفت: « افغانستان اگر آرزوی امنیت را دارد، باید خط دیورند را به رسمیت بشناسد! او این سخن را به نمایندگی از شش حزب اسلامی که حدود هشتاد فیصد مردم دو ایالت پشتون نشین را رهبری میکند بیان کرد واین موضع گیری چنان صاف وصریح است که جای برای تعبیر وتفسیر بیشتری نمی‌گذارد.»[۱]

هم چنین ایشان درمقاله خود از طرح جدیدی داود خان در روزهای آخر ریاست

۱. اکادمیسین سیستانی، بخاطر نجات وطن از بحران چاره یی جز نوشیدن جام زهر «خط دیورند» نیست، سایت.... ۲۰۰۷؛ www.aapa.org.au

جمهوری اش برای شناسایی خط دیورند سخن میگوید. او می‌نویسد: «هیچ کس نمی‌تواند در وطن پرستی اعلیحضرت شاه امان الله و محمود طرزی وزیر خارجه دولت امانی شک و تردیدی داشته باشد، آن دو شخصیت وطن پرست با تمام علاقمندی خود به سرزمین ومردمان هم نژاد و هم کیش آنسوی خط دیورند، پس از دوسال چانه زدن بادولت استعماری انگلیس سرانجام مجبور شدند برسر برسمیت شناختن استقلال کامل سیاسی افغانستان، از اعاده سرزمین‌های آنطرف خط دیورند، بخاطرمطلوب اصلی یعنی استقلال کامل سیاسی افغانستان صرف نظر نمایند و پای سند رسمی استقلال کشوردر ۱۹۲۱ که قرارداد مرزی دیورند را تائید می کرد، امضاء گذارند.همچنان به وطن پرستی محمدداود نیز هیچکس شک کرده نمیتواند، اما زمانی که خطراتی منافع علیای کشور را تهدید می کرد، ناگزیر شد، یک گام به پیش ودوگام به عقب بگذارد تا تمامیت ارضی واستقلال کشور را حفظ کرده باشد. داودخان وقتی دید که پاکستان این دشمن خطرناک به استخدام واجیرکردن برخی از عناصر خود خواه پرداخته وقصد دارد توسط خود افغان‌ها قبرافغانستان را بکند، صلاح درآن دید تا با جانب پاکستان از در مدارا پیش‌اید و در مورد خط دیورند ومسئله پشتونستان به توافقی برسد که اگر عملی می‌شد، دست مداخله پاکستان تا این حد درکشور دراز نمی‌گردید. گفته می‌شد که پرزدنت داود با پاکستان به این توافق رسیده بود که پاکستان رهبران سیاسی پشتون را از بند آزاد کند وبرای شان یک خود مختاری داخلی بدهد و درضمن برای افغانستان در بندر گوادر بلوچستان یک بندر تجارتی آزاد با یک راه ترانزیتی مال التجاره از آن بندرگاه تا افغانستان قبولدار شود، در مقابل داود هم موافقت کرده بود تا خط مرزی دیورند را برسمیت بشناسد. جانب پاکستان این توافق را پذیرفته بود وقرار شد درماه سرطان[۱۳۵۷](۱۹۷۸)در یک کنفرانس بین المللی که در کابل دایر می‌شد این توافق اعلام شود، مگرچون اتحاد شوروی راضی به رفع اختلافات میان این دوکشور نبود، کودتای ثور را در افغانستان به راه انداخت واین معضله همچنان ناحل باقی

ماند.»

دراین میان تعدادی دیگری از پشتون‌های آزاد اندیش نیز خواهان به رسمیت شناختن خط دیورند هستند، ازجمله این کسان، شهید تنی وال می‌باشد او در دهم سپتمبر ۲۰۰٦ دریک حمله انتحاری به شهادت رسید. آقای سیستانی از قول او می‌نویسد: «چقدر بهای بزرگ را افغانستان بخاطر این کشمکش با پاکستان پرداخته است، دلیل دوستی افغانستان با شوروی سابق انگیزه اش پشتونستان بود. در نتیجه ما نه تنها پشتونستان را بدست نیاوردیم، تقریباً تمام افغانستان را نیز از دست دادیم. این بخیر افغانستان خواهد بود که ما خط دیورند را برسمیت بشناسیم و این بخیر مردم قبایل آزاد، ایالت سرحد شمال غرب و روابط افغانستان و پاکستان نیز خواهد بود. اما در عوض ما باید امتیاز دست یابی به بندر کراچی و گوادر را بدست بیاوریم.»[۱]

استاد اسحاق نگارگریکی دیگراز نویسندگانی است که برشناسایی خط دیورند تاکید دارد و می‌نویسد:

«شورای[ملی] افغانستان اگر جداً میخواهد کارکند، شایسته است که قبل از هر چیز به موضوعات آتی بپردازند، در زمینه سیاستِ خارجی موضوع به اصطلاح پشتونستان را با پاکستان و موضوع آبِ هیرمند را با ایران بطور بنیادی فیصله نماید. من به اصطلاح پشتونستان گفته ام زیرا که تا هنوز برایم معلوم نیست، که ما بنام پشتونستان خواهان چه چیزی هستیم و چرا در این مورد تا کنون بطور پوست کنده صحبت نکرده‌ایم؟ آیا ما الحاق دوباره آن سرزمین‌ها را که روزگاری بما تعلق داشت، می‌خواهیم؟ پشتون‌های آنسوی خطِ دیورند که در دولت پاکستان به مقام‌های وزارت و وکالت رسیده‌اند و در پوهنتون‌های برتانیه درس خوانده اند، چه می‌خواهند؟ آیا آنان به طور جدی میخواهند امکانات وسیع جامعه پاکستان را بگذارند و شریک فقرِ ما شوند؟ من تا حال از هیچ پشتون آنسوی خط دیورند چنین چیزی نشنیده ام، اگر کسی شنیده باشد مرا نیز خبر کند. اما اگر آنان

---

۱. سیستانی، همان.

پشتون‌های ما را میخواهند که در چوکات پاکستان با آنان متحد شوند این همان تجزیه افغانستان است و آنگهی اگر من غلط نکرده باشم از خان عبدالغفار خان مرحوم گرفته تا مرحوم ولی خان و اجمل ختک همه به یک زبان گفته اند، که ما در چوکات پاکستان خودمختاری میخواهیم، آنان ما را با خود می‌برند که با یک اکثریت قابل توجه در فدرالیسم پاکستان با پنجابی و سندی چانه بزنند. همین و دیگر هیچ؟ حالا بیائید قضیه را از یک جهت دیگر مورد توجه قرار بدهیم. فرض کنیم پاکستان بما بگوید که وی این کشورش را با همین مرزها از یک نیروی استعماری که بیش از دو صد سال بر آن حکومت رانده است، بدست آورده و این مرزها از جانب تمام مجامع بین المللی شناخته شده است و اگر افغانستان در این مورد دعوای دارد طرفِ دعوایش همان کشور استعمار کننده است و نه دولت کنونی پاکستان. ما چه می‌کنیم؟ آیا با پاکستان بر سر این قضیه وارد جنگ می‌شویم؟ از سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین المللی استعانت می‌جوییم و خلاصه پای یک محمود میستری دیگر را برای میانجگری میان پاکستان و افغانستان باز می‌کنیم که این‌ها همه همان مشتِ بعد از جنگ است که باید بر فرق خود بزنیم. من فکر می‌کنم که شورای[ملی] افغانستان این موضوع را موضوع یک رفراندم یا همه پرسی ملی بسازد و به اساس نظر اکثریت درین مورد تصمیمی بگیرد که به اصطلاح معروف نه سیخ بسوزد و نه کباب.»[۱]

آقای رومان یکی دیگر از روشنفکران پشتون است وی درمقاله‌ای می‌نویسد: «تا زمانی که معضل بزرگ مسئله خط دیورند حل نگردد، افغانستان از خوشبختی و سعادت محروم است. اکنون وقت آن فرارسیده است تا بعوض روحیه بمن چه گری و دفع الوقت، طرح‌های روشن و قابل قبول از راه ریفراندوم با دعوت جامعه جهانی و کشورهای منطقه، به این مساله نقطه پایان گذاشته شود. با تاکید یادآورباید شد تا زمانیکه این مشکل راه حل معقول خود را نیابد، ما به مداخله نوبتی و مسئله

۱. نگارگر، اسحاق، اگر این معلم است و این ملا... سایت فردا فبروری۲۰۰٦؛ www.farda.com

آفرینی‌هایی مواجه خواهیم بود که کار دولت سازی، بازسازی، نهادینه سازی دموکراسی و زیربنا سازی را با چالش‌های جدی مواجه خواهد ساخت.»[۱]

آقای نواندیش نیز درمقاله خود دستآوردهای شناسایی خط دیورند را چنین برمی شمارد:

«از دید این قلم هر گونه تعلل در شناسایی خط دیورند از سوی افغانستان بیان گر یک غفلت تاریخی خواهد بود. افغانستان با شناسایی خط دیورند به چند دستآورد مهم می‌رسد که در ذیل بر می‌شماریم:

۱. به بهانه‌های پاکستان برای مداخله‌ای نیم قرنه اش در افغانستان خاتمه داده می‌شود.

۲. افغانستان به دریاها متصل می‌شود که در عصر کنونی عمده ترین امکانات تجارتی از طریق آب‌ها میسر می‌باشد.

۳. رابطه با پاکستان از طریق مرزهای شناخته شده‌ای بین المللی تامین می گردد ودروازه‌های غیر مجاز مسدود می‌شود.

٤. با شناخت خط دیورند، پاکستان هیچ دلیلی برای مداخله در افغانستان نمی‌داشته باشد، چون دیگر ادعای پشتونستان بزرگ از اتک تا اباسین، زایل می‌شود.

٥. طالبان و القاعده از این عدم شناسایی خط دیورند، بیشترین سود را می‌برند و آن‌ها به خاطر مرز مغشوش بین دوکشور، به عملیات شان ادامه می‌دهند و به یقین که سیاست مداران پاکستانی برای تحت فشار قرار دادن دولت افغانستان به خاطر شناسایی خط دیورند، از طالبان حمایت نظامی و لوژستیکی می‌نمایند.

٦. با شناسایی خط دیورند، تجارت کشور رونق می گیرد و افغانستان از طریق بندرآبی کراچی با شبه قاره ء هند وصل می گردد. این خود بزرگترین دست آورد اقتصادی برای افغانستان است که سال‌ها از تعلل و کارشکنی مال التجاره‌ای افغانی، پاکستانی‌ها ضربات مهلکی بر پیکر اقتصاد و تجارت افغانستان وارد کرده اند.

---

۱. رومان، خلیل، افغانستان- پاکستان: چانس ها و چالش ها، سایت آریایی، ۲۰۰۷؛ www.ariayemusic.com

۷. روابط افغانستان و پاکستان از تنش نیم قرنه وارد مرحله‌ی جدیدی از همسایگی، حسن همجواری و منافع متقابل ملی می گردد.

۸. به ادعاهای سیاست مداران و زمامداران پا کستانی در رابطه به حمایت این ملیت و رد آن ملیت در افغانستان خاتمه داده می‌شود که خودش نوعی از مداخله ء آشکار دولتمردان پاکستانی در امور داخلی کشور ما می‌باشد. چنانچه بارها مشرف به عنوان دایه‌ای مهربانترازمادر، به اصطلاح حق پشتون‌ها را در افغانستان تلف شده قلمداد نموده که گویا تاجیک‌ها وعمدتاً پنجشیری‌ها قدرت سیاسی را در دست دارند. این گونه صحبت‌های مشرف با تاسف که از سوی دولت افغانستان بی پاسخ مانده است. در حالیکه این خودش مداخله ء آشکار و تفرقه افگنی در میان ملیت‌های افغانستان می‌باشد.

۹. پاکستان درتربیت، تجهیز و تمویل افراد متمایل به منافع استراتژیک خود، دست باز نمی‌داشته باشد و نمی‌تواند که هرازچندگاهی آنها را به افغانستان گسیل دارند تا دولت مدافع منافع پاکستان را در افغانستان تشکیل بدهند.

۱۰. شناسایی خط دیورند به افغانستان این امکان را می‌دهد که هر نوع مداخله ء پاکستان را در میز محاکمه ء بین المللی بکشاند. اکنون پاکستانی‌ها از مرزهای مغشوش و طویل حرف می‌زنند و می‌توانند مداخلات شان را توجیه نمایند. اما با رسمیت یافتن خطوط مرزی دیگر بهانه‌ای برای توجیه مداخلات وجود نمی‌داشته باشد.

اکنون فرصت آن رسیده است که دولت افغانستان با عزم و شهامت سیاسی، مسئلهٔ شناسایی خط دیورند را در دستور کار پارلمان افغانستان قرار بدهند و پارلمان افغانستان با توجه به منافع ملی و بین المللی کشور از این خط قرمز باید عبور نمایند و این «تابو» را باید بشکنانند. زیرا ماافغانستان کنونی خودرا با همین مرزهای شناخته شده‌ای بین المللی اش اگر حفظ نماییم، بزرگترین پیروزی ما به شمار می‌رود تا سرانجام بتوانیم کشور را به شاهراه ء ترقی، عدالت و دموکراسی هدایت نماییم. زیرا

با فقر، جهل و بی سوادی که دست و گریبان هستیم، ادعاهای بلند پروازنه‌ای ارضی، صرف برای ما شاید سکرآور باشد، اما برای آنهای که خواستار پیوستن شان هستیم، مضحکه‌ای بیش نخواهد بود. و در آنصورت به دایه‌های مهربان تر از مادر تبدیل خواهیم شد.»[1]

آنچه گفته آمدیم روایت غمباری بود از سرنوشت پشتون‌های آنسوی دیورند و بحرانی که درطول بیش از پنجاه سال میان افغانستان و پاکستان جریان داشت و اکنون نیز اگر راه حل معقولی برای آن سنجیده نگردد همچنان ادامه خواهد یافت و افغانستان دریک مرگ تدریجی به عقب ماندگی بیشتر سوق داده خواهد شد.

به هرحال این قلم سعی کرد سرنوشت پشتونستان را با فراز ونشیب‌های خونین و بحران‌های سیاسی درطول بیش از یک صد و پنجاه سال به تصویر بکشد. اکنون قضاوت در دست خوانند خواهد بود که ضرورت حل بحران خط دیورند را باور می کنند یا خیر.

۱. نواندیش، شناسایی خط دیورند، رفع بحران میان افغانستان و پاکستان، سایت ریایی۲۰۰۷؛ www.ariayemusic.com

فهرست منابع

منابع کتاب‌ها

۱. آرنی، جورج، افغانستان گذرگاه کشور گشایان، پیشاور حمل ۱۳۷۰.

۲. احمد رشید، پاکستان و طالبان، ترجمه محمد نوراکبری، چاپ ایران.

۳. اندیشمند، محمد اکرم، ما و پاکستان، نشر پیمان، چاپ اول تابستان۱۳۸٦.

٤. امیرعبدالرحمان، حقیقت التواریخ.

٥. پنجشیری، دستگیر، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، پیشاور، ۱۳۷۷.

٦. حقشناس، ش. ن. دسایس جنایات روس در افغانستان، کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی، تهران، میزان ۱۳٦۳.

۷. حقشناس، تحولات سیاسی جهاد افغانستان، چاپ آلمان غربی. ۱۹۸۵.

۸ دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه احزاب، قم ۱۳۷۱.

۹. سعیدی، سید غلام رضا، مسأله کشمیر و حیدرآباد، ص ٦۱، بهمن ۱۳۲۸.

۱۰. عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، نی، تهران، ۱۳۷۵، ص۳۳۸

۱۱. عظیمی، نبی، اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان. چاپ دوم. تابستان ۱۳۷۷. پیشاور، سبا کتابخانه.

۱۲. غبار، غلام محمد، افغانستان درمسیرتاریخ، ۲ج، ناشر احسانی، قم. تابستان ۱۳۷۵.

۱۳. غوث، عبدالصمد، سقوط افغانستان، تر جمه طغیان ساکایی، محمد یونس، نشر دانش، جولای ۱۹۹۹، پیشاور.

۱٤. فرزان و غیاثی، مردی استوار و امیدوار به افقهای دور، ترانه. ۱۳۷۸. مشهد.

۱۵. فرهنگ، محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۳ج، انتشارات وفایی، قم. ۱۳۷٤.

١٦. فیض محمد کاتب هزاره، سراج التواریخ، ۳ج، ایران- قم.

۱۷. کول، اسیتو، جنگ اشباح، ترجمه و تلخیص: انجنیر محمد اسحاق، سایت پیام مجاهد.

۱۸. لیاخفسکی، الکساندر، توفان در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، پیشاور ۱۹۹۹ سبا کتابخانه.

۱۹. محمد یوسف ومارک ادکین، تلک خرس، ترجمه نثار احمد صمد، سبا کتابخانه، پشاور.

۲۰. مشرف، پرویز، درخط آتش، بیستم. نشر شده در سایت کابل پرس ۲۰۰۷.

۲۱. مجموعه مقالات، دومین سمینار افغانستان، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل وزارت خارجه ایران، تهران، ۱۳۷۰.

۲۲. هریسن، سیلیک، شاه راه مداخله حقایق پشت پرده تهاجم شوروی به افغانستان، ترجمه عبد الجبار ثابت، ثور ۱۳۷۵، پیشاور.

۲۳. ولیان، عبدالعظیم، پاکستان، ص ۱۳٤، چاپ دوم، ایران، مهرماه ۱۳۳۹.

مقالات و گزارش‌ها

۱. آمریکا: ملا عمر «در پاکستان» است؛ شنبه ۰۹ فبروی ۲۰۰۸ - سایت بی بی سی فارسی.

۲. احمدی مایار، نجیب الله، لانه شیطانی، چندین قسمت، سایت فارسی روسیه، ۲۰۰٦.

۳. اسکاری، پاکستان یک گام تا پایان تاریخ سایت اصالت ۱۷ دسمبر ۲۰۰۷.

٤. اسکاری، مقاله دسیسه‌های پنهان و چهره‌های عریان، اصالت۲۰۰۷.

٥. اکادمیسین سیستانی، علل بحران جاری وچاره آن، در پیوند با مضمون جدید بازی بزرگ سایت د لمر رنا.

٦. اکادمیسین سیستانی، پاکستان از افغانستان چه میخواهد؟ سایت زندگی، ۲۰۰۷.

۷. اکادمیسین سیستانی، بخاطر نجات وطن از بحران چاره یی جز نوشیدن جام زهر «خط دیورند» نیست، سایت....

۸. اکادمیسین دستگیر پنجشیری، خط استعماری دیورند یکی از عوامل عمدهٔ تشنج منطقه است، سایت آرایی.

۹. اندیشمند، محمد اکرام، پرویز مشرف و «پشتونستان سرچپه!؟» سایت خاوران، اکتوبر ۲۰۰٦.

۱۰. اندیشمند، محمد اکرام، نقش خانوادهی بوتو در سیاست افغانی پاکستان، سایت پیمان ملی، ۲۰۰۷.

۱۱. بیژن پور سیستانی، رحمت الله، پشتونستان از سراب تا مرداب، سایت جنبش ملی_اسلامی، ۲۰۰۵.

۱۲. پروفیسرداکتر حمیدهادی، دوعامل بزرگ تاریخی که ازپیشرفت افغانستان بسوی تمدن جلوگیری کرده است، سایت خاوران ۲۰۰۷.

۱۳. جنگ پشتونولی با طالبانیسم برای بقا، مجله اکونومیست، چاپ بریتانیا، ۱۹ دسمبر ۲۰۰٦.

۱٤. خادمی، امیر، کشمیر تیر برخاک نشسته طالبان، هفته نامه همبستگی شماره ٤۰ چهار شنبه دو سرطان ۱۳۷۸.

۱۵. خون پشتونها را به ناحق نریزید، سرویس خبر رسانی آریانت.

۱٦. دکتور همت فاریابی، طرح حصار یا ادامه بحران خط دیورند، سایت سایت مهر ۲۰۰۷.

۱۷. دولتی فاریابی، سید احمد شاه، نزج مفکوره تشکیل دولت مستقل پشتونستان، دولتی بلوگ پوست، جنوری۲۰۰۷.

۱۸. دیورند دعوای از سابق در بستر جدید، سایت شعله جاوید.

۱۹. راد مرد، تاریخ سخن میگوید: چگونه آمریکا شکارافراطیون شد؟ سایت اصالت ۲۰۰۷.

۲۰. ربانی بغلانی، دعوی ارضی با پاکستان به سود کی خواهد بود؟ سایت اندیشه نو، کانادا، ۲۰۰۷.

۲۱. ستارسعیدی، گزارش بوداهای بامیان چگونه به خاک نشست، سایت فارسی بی بی سی، جمعه ۱۱ مارچ ۲۰۰۵.
۲۲. رومان، خلیل، افغانستان- پاکستان: چانس‌ها و چالش‌ها، سایت آریایی، ۲۰۰۷.
۲۳. صوفی، جمعه خان، ساده ترین راه حل مساله خط دیورند، ترجمه. ل.ا. امیری، روزنامه افغانستان۲۰۰۷/٤/۱۲.
۲٤. فاریابی، دکترهمت، طرح حصار یا ادامه بحران خط دیورند، سایت مهر دو قسمت ۲۰۰۷.
۲۵. کامجو، بصیر، شناخـــت معـــاهده دیورند، آغاز طلوع آفتاب صلح برفراز افغانستان و پاکستان سایت دیدگاه جنوری ۲۰۰۷.
۲٦- گردهمایی رهبران پشتون درپشاور، گزارش تحلیلی خبرگزاری باختر- کابل ۲۰۰۷.
۲۷. محمد متین، عوامی نشنل پارتی خواهان یکپارچگی سرحد و مناطق قبیله‌ای است، سایت بی سی فارسی ۱۱ مارچ ۲۰۰۸.
۲۸. مصاحبه مطبوعاتی اسفندیار ولی رهبر حزب عواملی ملی(پشتونخواه) سایت آوار پرس.
۲۹. مصباح، محمد تقی، دیوبندیه، پشتونیسم، طالبانیسم، سایت باشگاه اندیشه ۲۰۰۷.
۳۰. میرزاد، محمد امین، آیا تندیس‌های بودا برای همیشه برخاک می‌ماند؟ روزنامه افغانستان شنبه ۲۹ اپریل ۲۰۰۸.
۳۱. میرزاد، محمد امین، فعالیت طالبان درنوار مرزی چندین برابرشده است، روزنامه افغانستان، ۲۵/٦/۲۰۰۷.
۳۲. ن.ضیا رحمان، پاکستان؛ برخاست ناتمام وبرخواست‌های پردوام. سایت... ۲۰۰۷.
۳۳. نگارگر، اسحاق، اگر این معلم است و این ملا... سایت فردا فبروری۲۰۰٦.

۳٤. نواندیش، شناسایی خط دیورند، رفع بحران میان افغانستان و پاکستان، سایت آریایی۲۰۰۷.

۳۵. ویکی پیدیای پشتونستان. سایت اطلاعات عمومی ویکی پیدیا، اطلاعات جامع در باره پشتونستان.

مجلات و روزنامه‌ها

۱. روزنامه اطلاعات، تهران، ایران سال۱۳۵۷.

۲. روزنامه جامعه، تهران، ایران، شنبه ۷۷/۳/۱٦.

۳. ماهنامه حبل الله، ارگان نشراتی سید جمال الدین افغانی، ایران، شماره ۷۹ و ۸۰ ثور ۱۳۷۰.

٤. ماهنامه صراط، ارگان نشراتی موسسه شهید مزاری، قم، ایران، ۱۳۷۷، شماره‌های۳ و ٤.

۵. هفته نامه همبستگی، ارگان نشراتی موسسه شهید مزاری، قم، ایران ۱۳۷۷.

سایت‌ها

سایت پشتونستان www.pashtunistan ۸k.com

پشتونستان – www.wikipedia.org/wiki/۲

http://pashtunistan ۸m.net

www.khawaran.com/Andeshmand

http://www.goftaman.com/daten/fa/articles/part۵/article٦۸۱.htm

www.paymanemeli.com

www.mashal.org

www.afghanistannews.org

www.ariayemusic.com

www.afghanpaper.com

www.vatandar.com

www.kabulpress.org

www.payamemojahed.com

http://www.aapa.org.au

دافغان استرالیا د بشر دوستانو تولنه لومری مخ

www.pendar.eu

www.ariananet.com
www.iranpoliticsnet
www.farda.org
www.afghanasamai.com
www.zendagicom
www.mehr.nl
www,dailyafghanistan.com
www.wahdat,net
www.bbc.uk/perseian.com